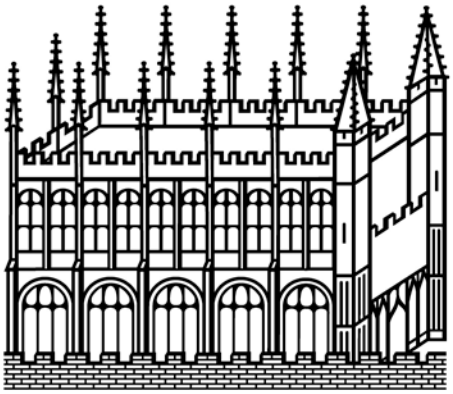


Bodleian Libraries

UNIVERSITY OF OXFORD

This book is part of the collection held by the Bodleian Libraries and scanned by Google, Inc. for the Google Books Library Project.

For more information see:

http://www.bodleian.ox.ac.uk/dbooks



This work is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial-ShareAlike 2.0 UK: England & Wales (CC BY-NC-SA 2.0) licence.



آن محبوب خالق کونین را سزاست که مطلع انوار جبینش مطلع آفتاب را خجل فرموده و مصرع ماه را
بار شارهٔ یک انگشت دونیم نموده **بیت** محمد کازل تا ابد هرچه هست ✤ بآرایش نام او نقش بست
بعد ترکیب بندی حمد یزدانی و نعت نعوت ربانی پوشیده مباد که درین زمان سعادت اقران
انشای بی نظیر و کتاب دلپذیر که هر سطرش مملو باسرار بلاغت ست و هر صفحه اش مشحون بفصاحت
چکیدهٔ کلک اعجوبه نگار و نتیجهٔ طبع گوهر بار سیاح جهان گرم و سرد چشیدهٔ زبان مصنف نامی
و گرامی مولانا و مقتدانا حضرت **عبد الرحمن جامی** قدس سره السامی اعلی الله درجته فی
اعلی علیین و حشره الله فی زمرة الصالحین باعث نفع تمام و موجب سود هر خاص و عام
در مطبع فیض منبع عالی همم صاحب الجود و الکرم مشهور نزدیک و دور جناب **منشی نول کشور** صاحب
دام اقباله واقع کانپور در ماه می سنه ۱۸۶۴ع مطابق رجب المرجب سنه ۱۲۸۱ هجری
بطبع در رسید و مطبوع هر خاص و عام گردید مشتاقان عبارت رنگین و
مشوقان منشات دلنشین را لازم که فوراً دست بدست بجو
کاغذ زر بریزند و از مطالعه اش بهره وافی و ثمره
کافی حاصل نمایند **مصرع**
بر رسولان بلاغ باشد و بس

76.

خاتمه طبع

والسلام علی من اتبع الهدی

آرزو یت باشم ❊ چون روز شود بجست وجویم باشم ❊ رفتی که چو آفتاب یکتا باشی ❊
وزپرتو لطف عالم آرا باشی ❊ ناشاد گروهیکه تو زایشان ببری ❊ آباد دیاری که تو آنجا باشی ❊
آنروز که رای سفرت روی نمود ❊ از آتش آن بر دل من داغی بود ❊ گفتند چو قصه سفر بر سفرت ❊
داغی دگرم بر سر آن داغ فزود ❊ کردم روانه سوی تو این فکر بکر را ❊ از کسوت جمال
ولباس کمال عور ❊ باد از حسب حال من افسانه که ماند ❊ زاعرابی وخلیفه دان مشک
وآب شور ❊ آن قبلهٔ جان که نامهٔ اقبالش ❊ آورد بمن قاصد فرخ فالش ❊
فرسوده تنم قوت رفتار ندا شت ❊ کردم دل وجان روان باستقبالش ❊ شوق
چون غالب شود گیرم زمردم گوشه ❊ خامه از مژگان دوات از دیدهٔ پرخون کنم ❊
حسب حال خود نگارم بر بیاض روی زرد ❊ تا بدین صورت غم هجران زدل بیرون کنم ❊
❊ خوش آنکه رهِ وصال می پیمودم ❊ وز دولت دیدار تو می آسودم ❊ نامه بتو می فرستم
ومی گویم ❊ ای کاش بجای نامهٔ من می بودم ❊ توفیق ازل بدرقهٔ راهِ تو باد ❊ اقبال
نامزد جاهِ تو باد ❊ فتحی که نصیب نیکخواهان تو شد ❊ مغلوب شدن روزی بدخواه تو باد ❊

خاتمة الطبع

افصح الکلام وابلغ النظام حمد محمودی ست که در صنایع بدایع ایجاد کلامش عقول جوهریان معانی
دوشادوش گرداب حیرانی وحسن فقرات دلنشین به تلمیح ثنای معدن فصاحت ست که
در بدایع صیغهٔ مقالش مدارک افهام نقادان چارسوی نکته دانی معترف بعجز وقصور وفادانی
بیت مهندس لسبی جوید از رازشان ❊ نداند که چون کردی آغازشان ❊ ونعت قدسی سایر

صد ذوق داشتم در سر ❊ بیک سلام تو آن را هزار چندان کرد ❊ در زیر فلک نکو
سر انجامی نیست ❊ در روی زمین خجسته فرجامی نیست ❊ گامی نتوان رفت که بر
خسته دلے ❊ شمشیر جفا کشیده خود کامے نیست ❊ آمد ز بهر خاطر شاه جهان پناه
نظمیکه عقد لولوازان شرمسار شد ❊ شعر لطیف کش بگهر وصف کرده اند ❊ از لطف
طبع او گهر شاهوار شد ❊ باد ا همیشه منتظم اسباب دولتش ❊ زنیسان که نظم ملک
بدو پایدار شد ❊ خوش عالم از مطالع اشعار آنکه هست ❊ نجم سعادت از افق فضل
طالعش ❊ آنانکه در زمانه بمنطق نشانه اند ❊ عاجز نشسته اند بشرح مطالعش ❊ جانانکه
بود نعیم ما و یدارش ❊ بر آتش فرقت جحیم آثارش ❊ زد آب سحاب کلک گوهر بارش
باسوختگان جز این مباد اکارش ❊ سقیا الایام مضت مع رفقة ❊ کانت مراحلنا بهم
اوطانا ❊ رجعوا الی اوطانهم فبدلت ❊ فرحا بفرقتهم اسجانا ❊ باد روزی که در منازل قرب
با تو همراه هم سفر بودیم ❊ در مقامات وصل کام و زبان ❊ دست در دست یکدگر
بودیم ❊ قطعه این نامه چه نامه است که چون طرهٔ خوبان ❊ صد جلوهٔ خوبی ست
بهر پیچ و خم او ❊ وی این رقمی از قلم کیست که باد ا ❊ صد جان گرانمایه فدای قلم او
آمد نسیم سلسلهٔ مشکبوے دوست ❊ زنجیر می درد دل دیوانه سوی دوست ❊ این نامه
نه نامه مایهٔ هر طربی ست ❊ تحصیل نشاط و عیش را خوش سببی ست ❊ زنیسان که بود مختصر
و پر معنی ❊ گوئی ز جوامع الکلم منتخبی ست ❊ چه یارای آن دارد افتاده مورے ❊ که پیغام سوے
سلیمان فرستد ❊ همین بس که مهر بقایش دعای ❊ برین برشده چرخ گردان فرستد
چو آنم منزلت نبود که آیم ❊ میان مخلصان اندر شمارہ ❊ دعای می نویسم بر حواشے ❊
سلامی می فرستم از کنارہ ❊ شاهیکه ز صولتش عدو دیده شکست ❊ بارفعت او اوج
سپهر آمده است ❊ در روے که ز دستان فلک داوش دست ❊ المنة لله که بصحت پیوست
رفتے تو من مقیم کویت باشم ❊ وز باد صبا زنده ببویت باشم ❊ شب خفته بداغ

انشای جامی

سلسلة الذهب

سلسلة الذهب

سلسلة الذهب

یا پیش پر باد ❊ گرہ آنچنان کہ یابی بر ❊ بہر اہل خرد ز گوہر دور ❊ لیک جستہ حاضران ازان گوہر
مے نہ بندند گوش راز پور ❊ چون کنند کاتب رقم پیوند ❊ بمسلسل خط خود آن را بند ❊
ماند ازوے پے خواص و عوام ❊ رقمی بر جریدۂ ایام ❊ یابد آنجا بقدر فہم نصیب
غائب و حاضر و بعید و قریب ❊ ہر کہ خواند بخیر شش آرد یاد ❊ کش خدا در دو کون خیر دہاد
بر سبزۂ پژمردہ مہجور ز آب ❊ ہر گہ رشحات لطف ریزد ز سحاب ❊ ہر برش
اگر شود زبانے پے شکر ❊ جز معترفی بعجز ازو نیست صواب ❊ اذ نزلنا بذری ہذا الکتاب
حبہ زاد علے حب الوطن ❊ منم و این حرم کعبہ محل ❊ کین بود حج ہمہ عمرۂ من ❊ بود کہ
بر من بکشاید در فضل ❊ حسن افضال ابو الفضل حسن ❊ قد نزلنا بنشاط و السرور
دار تحلنا یہوم و الحزن ❊ و ردت علے صحیفۂ من مکرم ❊ ما زرتہ الا لطیف خیالہ ❊
لکن شنف الفواد بجمہ ❊ او شاع بین الناس وصف جمالہ ❊ من ناحیتہ الوصال
ہبت نفحات ❊ فارتاج فواد نا بشم لفوحات ❊ در وادی ہجر تشنہ لب می مردیم ❊
آمد ز سحاب لطف جانان رشحات ❊ کتاب اتا من سمار العلی ❊ الی مستہام حزین کئیب ❊
فالتقاہ مستجمعا للمنی ❊ کوصل الحبیب و فقد الرقیب ❊ اثنتی بعد اطال اشتیاقی صحیفۂ
حکمتہ من ارض یونان ❊ خطابی ناشی از محض لطف ❊ کتابی منبعث از فرط احسان
شمیم انفتش فائح ز مضمون ❊ فروغ دولتش لائح ز عنوان ❊ سلام علی من شکر قنی
بوصالہ ❊ وان لم افز الا لطف خیالہ ❊ عشقت و ما ابصرتہ غیر انئے ❊ سمعت من الحاجز
وصف جمالہ قطعہ خوش عالم از مطالع اشعار آن کہ ہست ❊ نجم سعادت از افق
فضل طالعش ❊ آنانکہ در زمانہ بمنطق نشانہ اند ❊ عاجز نشستہ اند ز شرح مطالعش
قطعہ ز بس وصف حسن تو بشنیدہ ام ❊ بجان مہر روے تو ورزیدہ ام ❊
چنان در دل و سینہ جا کردۂ ❊ کہ گوئی ترا سالہا دیدہ ام ❊ صبا تفقد احوال
دردمندان کرد ❊ و ہجران تنگ دلان را چو غنچہ خندان کرد ❊ بیاد وصل تو

بنوی از مسیای تو قوی ✤ مجهد کفر معبد اصنام ✤ شد زجهد تو قبة الاسلام ✤ حسن تدبیر تو بحرب
وقتال ✤ کرد قلع قلاع کفر وضلال ✤ مقبلے بر مراسم اشفاق ✤ معرضی از ذمائم اخلاق ✤ جمع در ذات تو
بزعم حسود ✤ چکمت وعفت وشجاعت وجود ✤ بحر وکان بخشش پیوست ✤ بلکه برے زبحر وکان هم دست ✤
کان زدست تو شد بسنگ نهان ✤ درکفت بحر گف بروے زنان ✤ تا بود دور چرخ را نمکن ✤ تا بود
نقطه زمین ساکن ✤ روشنی آن بنور رے تو باد ✤ شرف این بخاک پای تو باد ✤ ای معنبر نسیم نافه کشای ✤
چون پردازی از ثنا ودعای ✤ ورقی چند نظمهای غریب ✤ لائق فهم هوشمند لبیب ✤ با تو همراه میکنم
زنهار ✤ زان غریبان بزم شه یاد آر ✤ عرضه کن در حریم مجلس او ✤ این محقر هدیه راه بگو ✤ ارسل الکمل
من خلوص وداد ✤ پسلیمان نصف رحل جراد ✤ قائلا ذاک منتهی جهدی ✤ والهدایا بقدر من یهدی
ثم اوجز مخافة الابرام ✤ واختتم بالسلام والاکرام

بملک التجار نوشته شده

بعد رفع سلام وشوق کلام ✤ در بیان بحمال شوق وغرام ✤ می کند عرضه باهزار نیاز ✤ بنده حمای
درین جریده راز ✤ نکته چند از حقائق دین ✤ وز مواجید اهل کشف ویقین ✤ همه مستنبط از حدیث
کتاب ✤ همه سنجیده او تو الالباب ✤ معرفت بخش اهل علم وعمل ✤ وحشت انگیز اهل زرق وحیل ✤
گرچه دورست زان نصاب هنوز ✤ که بختمش شود خرد فیروز ✤ کردم اندک نمونه ارسال ✤
سوی گنجور گنج فضل وکمال ✤ گر فتد نزدش این نمونه پسند ✤ برکشایم زگنج خاطر بند ✤
ورنیفتد نشینم آسوده ✤ فارغ از گفتگوی بیهوده ✤ بلکه شویم صحیفه تقریر ✤ زانچه شد گفته
ازخوی تشویر ✤ تا بود در صحیفه ایام ✤ باقی از اهل دین ودولت نام ✤ باد بر فرق شان بخشش وجود
✤ سایه خواجه جهان ممدود ✤

به بعضی از مخادیم که کتاب مستوی کرده بودند ✤ طیب الله وقتک ای زکرم ✤
کرده آب بقا زرشح قلم ✤ داده نظم مرا بزم امید ✤ شربت زندگانی جاوید ✤ تا سخن
در دل ست جا کرده ✤ هست سر نهفته در پرده ✤ نه از و گوش بهره ور نه زبان
نه از و نام دیده کس نه نشان ✤ چون زدل بر لبش گزار فتاد ✤ گره بسته

بایمعنی که ویست در مراتب تعینات نور و تنوعات ظهور خود ظاهر شده است و محیط بذات خود
بجمله احاطة الموصوف بصفاته والملزوم بلوازمه زیراکه تعینات در نظر شهود این موحد شیون و
صفات شان ذات یگانه است که ذات متلبسه بهذه الصفات در مرتبهٔ علم حقائق اشیاء ست که آنرا
باصطلاح این طائفه اعیان ثابته گویند و در مرتبهٔ عین اعیان موجودات و این موحده قائل ست
باحاطهٔ حق سبحانه بموجودات فعلا و صفتا و ذاتا و از نمقدمات معلوم شد که موحد در مرتبهٔ دوم اگرچه از
ارباب کشف و شهود ست قائل نیست باحاطهٔ ذاتی حق سبحانه زیراکه بر سریان ذاتی وی در مراتب
اطلاع نیافته است و موحد در مرتبهٔ سوم قائل ست بآن بنا بر اطلاع بر سریان مذکور و هُوَ ذات سبحانه
تعالی بحقائق الامور اسم سبحانه من طلب الله من الباء عشق و وئی بر تابد قبله گاه وی ذات معشوقست
پس صفات و افعال و آثار را گنجائی نیست اگر احیانا عاشق را بحکم طبع تمایلی از انها پیوندافتد و
باذات از صفت معشوقی انباز گرداند غیرت معشوقی زبان بسیاست کشاده آوازهٔ شرکت وی
در گوش جهانیان اندازد ؎ هر چند بود دلنگار من مهر آئین ٭ و زعادت وی دور بود شیوهٔ گزین ٭
در عشق شریک خود نخواهد کس را ٭ لایغفران یشرک به نیست این بحمد رومی نوشته شد
طاب ایاک ای نسیم شمال ٭ قم و سر نحو قبلة الآمال ٭ نفس از بوی صدق مشکین کن ٭ راه اخلاص رفتن
آئین کن ٭ از خراسان به بند بار نیاز ٭ راه بردار ملک روم انداز ٭ چون رسیدی ز راه راه ببر ٭ بارگاه جلا
وجاه ببر ٭ چهره بر خاک راه دربان سای ٭ باجازت زمین بوس و درآی ٭ پیش شاه مجاهد غازی ٭ بکشا لب
به نکته پردازی ٭ کای ترا اوزبکیه علامند ٭ ملک میراث تو اباعن جد ٭ اصل تو تا بآدم ارشمرند ٭
همه مسند نشین و تاجورند ٭ خاست زیشان جهات فخر نخست ٭ لیکن امروز فخر جمله بتست ٭
گم کسی بر سریر جاه و جلال ٭ چون تو کرد اکتساب فضل و کمال ٭ مشکل حکمت از کلام تو حل ٭ منطق تو
بیان هر مجمل ٭ راه مشائیان ز تو واضح ٭ راز اشراقیان ز تو لائح ٭ طبع پاک ترا که وقاد ست ٭
فهم حکمت طبیعی افتاد ست ٭ بر دولت حکمت الهی تافت ٭ که رخ از ظلمت مناهی تافت
فکر تو از دسوی ریاضی رای ٭ شد ریاضی ریاض خلد آرای ٭ هست پشت شریعت نبوی

انشای رومی

تحصیل علم بر ارباب طلب واجب و موکد ست

بکرم و وقار و سکون شیون بگم و وقار حکمت بر بوشنی و صفائی دل خود حاصل کرده باشد

رسول الله صلعم

دربان بارگاه حق تعالی

شیخ نجم الدین کبری

شیخ سیف الدین باخرزی

شیخ بهاء الدین ولد

شیخ برهان الدین محقق

بهم لام الف را نگر دست ضم ❊ مدیحش چگویم که از بس علو ❊ بجای نهاد دست قدرش قدم ❊ که در
جنب آن مدحت ماوحان ❊ بود پیش صاحبدلان طین وذم ❊ خدایا بآن شاه نه نوشته خط ❊ که از خطا و
سر نه پیچد قلم ❊ خدایا بآن ماه ناخوانده لوح ❊ که نگشت بر لوح مه زر رقم ❊ خدایا بآل و باصحاب او ❊
که فخر الانام اند خیر الامم ❊ که جاوید محظوظ و محفوظ دار ❊ جهان را باین خواجه محترم ❊ زیادش خودش
بهره کن چنان ❊ که برنا ورد جز بیاد تو دم ❊ امید است که بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محظوظ
والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بدان ای عزیز نور الله سبحانه بصائرنا بنور شهوده وبصرنا بالعموم
سریان وجوده فی مرای فضله وجوده که توحید را که از صفات بنده است سه مرتبه است اول توحید
الوهیت که عبارت از اقرار بکلمهٔ طیب و اعتراف بمضمون آن که اثبات وجود آله بحق ست ونفی ما بطل ست
وعموم اهل اسلام در نیمعنی برابراند مرتبهٔ دوم توحید شهودی که بواسطهٔ جذبه با مواظبتی بر تکرار کلمهٔ طیبه
نور وجود حق سبحانه تعالی بوجد الحقیقة بر باطن سالک تجلی کند بحیثیتی که صورت کثرت وجود مخلوقی
شود جز وجود حق سبحانه بهیچ چیز در نظر بصیرت وی نیاید چنانکه حکم کند بآنکه لا موجود الا الله وچون
از غلبهٔ آن تجلی فرو آید وصورت کثرت در نظر وی نمودن گیرد چون بر سریان ذاتی حق سبحانه وتعالی
در موجودات اطلاع نیافته باشد آنها را امور مغائر وجود حق سبحانه تعالی و متمیزه از ان اعتقاد کند
وحکم وی بوحدت وجود بنا بر اختفای صورت کثرت در نور وحدت بوده باشد چون اختفای کواکب
در ضوء نه بر انتفای آن فی نفس الامر وصاحب این دو مرتبه اثبات احاطهٔ حق سبحانه بموجودات
در فعل وصفت می کند نه در ذات زیرا که فعل و تاثیر وی وهمچنین بعض صفات وی چون علم و ارادات
وقدرت همه موجودات را شامل ست وهرچه در کتاب وسنت بحسب ظاهر بر احاطهٔ ذاتی دلالت
می کند ماول باحاطهٔ فعلی وصفاتی میدارد و احاطهٔ ذاتی را انکار می کند زیرا که احاطه امر موجود بموجود
دیگر مغائر وی یا از قبیل احاطه باجزای تواند بود یا از قبیل احاطهٔ ظرف بمظروف واین هر دو صورت
را تسلط حق سبحانه مستحیل ست ولا یلزم تجزیه والقسامة تعالی عن ذلک علوا کبیرا مرتبهٔ سوم توحید
وجودی که عبارتست از شهود وحدت در وجود حق سبحانه وسریان وی در مراتب جمیع مراتب موجودات

لا شاه نه نوشته
خطا سهو
رسول الله صلی الله
علیه وسلم ۱۲
ناخوانده نه نوشته
مراد است ۱۲
اصفیا انکم بمعنی نیستند ۱۲
نور الله ذاته
روشن کند الله تعالی
بینائی چشم دل را
بتوفیق عمل بسنت کردن و بجوز
خود در آئینه ما اصفی و بخوز
خود ۱۲
بوجد بحقیقت
حقیقت ۱۲
لا موجود الا الله
نیست صاحب ما سوا
الله تعالی ۱۲
نیز ۱۲
لا معبود الا الله
لا نفی بودن ۱۲
سنت مراد از سنت
انتفای حجابی
انبیا قول و فعل حضرت
رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ۱۲
ماول اسم مفعول
از تاویل بمعنی گرداندن ۱۲
کلام از ظرفی بظرفی ۱۲
تسلط از باب
تفعل بمعنی غالب شدن ۱۲
مستحیل مراوف
محال بمعنی و شوار
است ۱۲
والا آیه
صورت نگرفته در حق
شجاعه محال نتعالی
لازم آید ادراک
زیرا که

ببرکت صفای ارادت وصدق عقیدت بطائفہ از اہل اللہ در سلوک طریقہ ایشان فی الجملہ جمعیتے
روے نماید و بواسطہ تسلط ہوا جس نفسانی و وساوس شیطانی و مخالطت اخوان السوء از ان طریقہ اعراض
کنند و آن جمعیت بتفرقہ مبدل گردد و ہر چند حیلہ انگیز دو دست و پاے زنند ان تفرقہ متضاعف
شود ممکن ست کہ سبب تفرقہا اعراض از ان طریقہ باشد کہ تلافی آن جز باقبال بران طریقہ
والتجا نے تمام ہمم عالیہ و ارواح طیبہ طائفہ متوان کرد ہر چند امثال این سخنان طور این کمینہ کہ
بہمین گرفتار ست نیست امّا میبا شد کہ گفتار گرفتاری گرفتاری از گرفتاری برہاند و ببرکت این
رہائی بصاحب گفتار برسد ؎ کہ بنگر گرچہ می گوید منگر کہ می گوید ٭ گفتہ اند و السلام علی من اتبع الہدی
رقعۂ اخری ؎ ہر کس کہ زود دیدہ روزی رویت ٭ گر خود برود ہزار سال از کویت ٭ در گردن
جان کمند شوق از مویت ٭ مشکل کہ دگر روی نیارد سویت ٭ بعد از رفع نیاز مندی مرفوع آنکہ خدمت
مولوی اعظمی مولانا شیخی کہ پیش ازین بدولت ملازمت رسیدہ و انواع الطاف ملازمان شامل حال خود
دیدہ بارش نسیم عنایت بر مشام جان وزید و جاذبہ بہمان دولتش عنان گرفتہ بآنصوب کشید شک
نیست کہ بیشتر از بیشتر بحسن التفات و اہتمام سر بلند خواہد شد و اخوان اکرام و احترام بہرہ مند خواہد گشت
دولت دو جہانی و سعادت جاودانی میسر باد و السلام والاکرام **رقعۂ اخری** از جملہ عوارف و عواطف
حضرت پادشاہی خلافت پناہی اعز اللہ انصارہ و ضاعف اقتدارہ ایراد صاحب قدر جلیے
امیر سید علی خرقہ داری صوف مربع کہ در وصلہ مرقع صوفیانی ست ؎ تا دامن روزگار خیاط قضا
زان خواہد دوخت خلعت دولت ما ٭ و یک عدد برگ چون گلیم نیک بختان و نیک کاران سفید
سرمایۂ سرافرازی درویشان گشت و عبائی بعلمہای آن معلم محبان آن خاندان را کسوت منزلت
آل عبا پوشانید این کلمات در تاریخ فلان صورت کتابت یافت و السلام والاکرام **رقعۂ اخری**
امّا بعد این کتابی ست مسمّی بشواہد النبوۃ لتقویۃ ارباب الفتوۃ کہ معروض و منہی و متحف می گردد ؎
بجناب جناب مستطاب ٭ اعالی ملاذ عوالی ہمم ٭ کریم السجایا عظیم السیر ٭ جزیل العطایا جمیل الشیم ٭ کہ عند بذل الآلاے ید
تفوق بہا کل بحر خضم ٭ نیاز و ذل بر زمین در جواب ٭ نگاہ سوال نعم جزتم ٭ بجز در الف بی بعد صبی

که عذری ازوی قبول نموده وجرم وی عفو فرموده بنظر عنایت ملحوظ گردد وازین رعایت محظوظ دولت مستدام
باد وسعادت علی الدوام والسلام **رقعهٔ اخری** لازال قدرکم علیاً ٭ وعلو قدرکم بین الاعالی جلیاً ٭
دل باد بنغمهای آلهی شادمان ٭ خاطر ازسر ور غافلان آزاد ٭ کرد هم حرفی بکلک اخلاص رقم ٭ باشد که
بدین بهانه آیم یادت ٭ چنان استماع می افتد که خدمت ایشان را اجتناب تمام از مخالطهٔ اصحاب عادات و
رسوم وقعست اقبال کلی برمذاکرهٔ ارباب معارف وعلوم حاصل امیدواری چنانست که حق سبحانه تعالی
این قاعده را مستمر دارد وایشان را بدین طریقه مستقر بلکه خاطر شریف ایشان را ازهرچه ازان گزیرست
منصرف دارد وبانچه ناگزیریست مشغوف والسلام **رقعهٔ اخری** رساند از دست قاصد نامهٔ
سوی وفاداران ٭ نه نامه کاغذی پرمرهم ازبهرول افگاران ٭ چنان معلوم شد کز بیمن مقدم وقدوم این قاصد
مرضی الشیم مخادیم مستدعای مقدم شریف کرده اند امیدست که عنقریب این دولت بحصول رسد واین
سعادت بوصول انجامد مقاصد بروجه اکمل حاصل باد ومطالب بطریق اجمل متواصل والسلام
رقعهٔ اخری هرچند که شوق وتمنی رویت بنیم میل دل عالمی بسویت بنیم ٭ برخ زلف مشکبویت بنیم
بگشا سر زلف را که رویت بنیم ٭ امیدواری چنان ست که چهرهٔ مقصود که دربس پرده بسباب متواری
عنقریب بکشوف ومشهود گردد والسلام **رقعهٔ اخری** جلت بصیم قلبی المهموم ٭ هوار لممالیک
عظیم الروم ٭ من بلغهم ما رقمت انملتی ٭ فی طی کتاب شوقی المختوم ٭ بعدازرفع شکستگی ونیازمندی
مرفوع نواب کامیاب حضرت شهریاری خداوندی مدالله ظل عواطفه وعوارفه علی المفارق
المسلمین آنکه ورنیولا مجمع لطائف ومقبول طوائف فلان بر راحلهٔ نزول وارتحال نشسته احرام
حرم آن کعبهٔ جاه وجلال بسته بود لاجرم فقیران مخلص خود را بوسیلهٔ وی بخواطر شریفهٔ ایشان گذرانیده
وانواع تضرع وتخشع بموقف عرض رسانیدند ملتمس آنکه مشارالیه را بنظر التفات واهتمام ملحوظ دارند
وازمواید اکرام واحترام محفوظ دولت دوجهانی وسعادت جاودانی میسر باد والسلام والاکرام
رقعهٔ اخری هرکس که بسر عشق ومستانه آید ٭ برتفرقها جمله سرافراز آید
دوران رشتهٔ اش عیاذاً بالله ٭ ازدست شد آن به که بآن باز آید ٭ چون عزیزے را

خادمان آستانه و ملازمان دولتخانه خدمت مخدوم زاده قرة عین السعادت و قبلة توجه الارادت مظهر
اسرار اولیاء الله مهبط انوار ابرار بالتیقظ والانتباه بلغه الله تعالی الی منتهی معارج الرجال و ادصله الی اقصی
مدارج الکمال ✍ آنکه در ساحت بستان ولایت داده است ✍ بروش فیض عنایت بنبات حسنش ✍ و آنکه
عطار صبا بوی خلقش بر داشت ✍ کین همه عطر فشانیست بهر انجمنش ✍ رسانیده میشود که چنین استماع
افتد که چنانکه مزاج لطیف ایشان بر التزام مکارم اخلاق و محاسن رسوم مفطور آمده همچنین اوقات شریف
ایشان بر اکتساب معارف و اقتباس علوم مقصود افتاد امیدوار چنانست که بزودی کار آن ساخت
و ضمیر منیر از شغل آن پرداخته طریقهٔ معهودهٔ آبای کرام و قاعدهٔ موروثهٔ اجداد عظام قدس اسرارهم
و افاض علی المرشدین انوارهم که غالبًا حالیًا نیز از ان خالی نخواهند بود بمرتبهٔ کمال رسانیده عالمی را
بآن روشن گردانند تایدات آلهی و امدادنا متتابعی ممد حال و منتج آمال ایشان باد بالنبی و آله الامجاد

رقعهٔ اخری ✍ رفت آنکه یگانه بود در عالم خویش ✍ گاه از غم او گریم و گاه از غم خویش ✍ شاد باد روح
ماتم من ماتم او ✍ هم ماتم باشد و هم ماتم خویش ✍ هر عزیز یکه از نشیمن فنا رخت بندد و برفتگان بعالم بقا
پیوندد وظیفهٔ آگاهان آنست که از وی عبرت گیرند و پیش از انکه بمیرند بمیرند چه از مرگ بمرگ توان رفت و از فنا
به بقا توان پیوست ✍ سرمایهٔ راه عشق در دست ایدل ✍ خوش آنکه بدر دره نورد دست ایدل ✍ مردی کن
و از هستی خود پاک بمیر تا مرد نمرد دست ایدل معلوم نیست که مدت حیات چندان خواهد بود و ازان ترا
چه پسند خواهد نمود هر روز را روز آخر شمار و روز آخر را چنان دار که با نچه بیامیزی که چنانکه از وی برخیزی
کم شود زال فراخ میدان ✍ هر دم که رسد دم بسین میدان ✍ دل پاک کن از حدوث حادث ✍ زیرا که کمال موت
تبعت ✍ روی همه در ره بقا باد ✍ و زهر چه خدا نه دل جدا باد ✍ والسلام والاکرام **رقعهٔ اخری** ✍ قدوة
من المهیمین القیوم ✍ ما کنت ارم من ابال الروم ✍ خطا رقموا و قلبی المهلوف لم یسل من الرقم بالرقوم ✍ ملاطفه
در ملطفهٔ شریف خدمت سیادت مآبی سعادت اکتسابی نسبت بفقیران وقوع یافته بود سرمایهٔ نازش و پیرایهٔ نوازش گشت لازال
عین الکمال از ساحت جاه و جلال ملازمان مصروف باد والسلام **رقعهٔ اخری** ✍ محمود که سودهٔ سمت اعمری چو ایاز ✍ بر خاک
به بندگی روی نیاز ✍ رفته زدرت نه بیری راه دراز ✍ زان بی رهی اکنون بی عذر آمده باز ✍ التماس آن دارد

دین و دیار یکدم نکرد ❊ غیر از تو کسی پرسش ماتم زدگان ❊ هر چند واقعهٔ حضرت خواجه مصیبتی ست عام و مساوی الا بسته
بکافه انام شک نیست که تفقد فقرائی که بدرویغ یارست دم اخلاصی می زده اند و دعوی اختصاصی می کرده اند
از مقولهٔ مکارم اخلاق و مراسم اشفاق خواهد بود عجب حالیکه تا آمدن حال رقعهٔ بسیج آفریده در نیمهٔ
لب تفقدی بجنبانید و قدم تودد نزنجانید حق سبحانه و تعالی روز بروز ملازمان ایشان را توفیق
اقامت قواعد مروت و اشاعت عوائد فتوت زیارت گردانادو والسلام والاکرام **رقعهٔ اخری** ❊
شاه از یکدانه شاد و خندان نکرد ❊ بیچاره گدا از دست غم جان نبرد ❊ ورز انکه طریق لطف و احسان سپرد ❊
و شواری عالم همه آسان گذرد ❊ نواز شنامه که نگاشته خانهٔ عنبر افشان و بیران کبیر الشان شده بود مسکن
لهیب لهف جمع پریشان مهیج شوق و شفقت ایشان گشت نعمتی یافتند که زبان قلم از شکر گزاری قاصر
بود و قلم زبان از سپاسداری آن عاجز مینمود لاجرم بحکم الدعا یظهر الغیب اسرع الی الاجابه و اقرب
الی الاستجابه در گوش دل بزبان جان پیوسته وظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی بجا آورند جاد ادامه
که باجابت مقرون شود و واسطهٔ ازدیاد دولت روز افزون گردد و اقعهٔ حضرت خواجه مبتی ست عام و مساوی
بکافه انام امیدست که بامداد ظلال جاه و جلال حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی تلافی یابد پرسش
اولاد عظام و اخلاف کرام ایشان از مکارم اخلاق و لوازم اشفاق دور نمی نماید و اما قضیهٔ ولد مولانا
حقیه الدین که از پیشگاه غیب مقدر گشته بود اولاد بغرض رسانیده نشد بنا بر آنکه مبادا شکایت کونه
از مخدوم زاد الله تعالی دولته و سعادته در خاطر ملازمان گردد چون ثانیاً معلوم شد که مدبری بتشدد
و تخفیف آن کلمهٔ مصدق را بتغییر و تحریف لباس پوشانیده و خلاف واقع بسامع علیه رسانیده
بحکم ضرورت عرضداشت کرده شد شاید که بمجلس همایون رسانیده باشند ❊ مور یکه ضعیف و میدم میر
جانش اهل از ننگ همی نپذیرد ❊ باور نکند عقل که لنگان لنگان ❊ آید سر راه بر سلیمان گیرد ❊
دولت روز بهانی و سعادت جاودانی مقدر و میسر باد بالنبی و آله الامجاد **رقعهٔ اخری** ❊ نکهت بوئی که دید
از کاغذین پیرهنی ❊ پیر محنت دیدهٔ را داده چشم روشنی ❊ نامهٔ آمد کزان کام دلم آمد بدست ❊ شکر آن آنرا
بصد دفتر زدست چون منی ❊ بعد از عرض نیاز مندی و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی بسمع شریف

ضعیف رسید چگوییم که از فتح آن چه بخشود و از مطالعهٔ آن چه روئمود مواد ذوق و حضور در ضمن آن مندرج
داشت و موائد ابتهاج و سرور در طی آن مندرج لایزال شحات قلم لطائف رقم مسکن آتش مسکینان بادیهٔ السلام
والاکرام رقعهٔ اخری ای دولت را بوجه باقی راه ✤ اینما کنت ثم وجه الله ✤ باطنت خازن نصوص حکم
خاطرت حاضر نصوص قدم ✤ دل پاکت که راغب غیبست ✤ روز تا شب مراقب غیبست ✤ هر دم از غیب دیگر الهامی
وان تلقیش در ترقی باد ✤ شرح فصوص تمام سواد کرده شد و حالا به بیاض برده میشود امیدست که عنقریب
باتمام رسیده ✤ بنظر سعادات انجام برسد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای شیفتهٔ جمال
پیر و جوان ✤ دیدار تو مقصد همه کعبه روان ✤ مشغوف لقایت همه راهوش و خرد ✤ مصروف و غایت همه
تاب و توان ✤ عرضه داشت آنکه خدمت حافظ شمس الدین محمد که مدتی مدید در خدمتگاری بادشاه عفو
مبرور گذرانیده سابقهٔ دولت و جاه به سعادتش بجا کبوسی درگاه عالی پناه رسانیده سر بایهٔ جوانی از
دست داده و پای در سر صد ناتوانی نهاده سوی سیهش روسفید کرده ✤ افگنده شبش ز روز مشکین چهره
بر لوح شباب کرده بود انچه سواد شیب مداد آنرا به بیاض آورده ✤ التماس میرود که از بارگی مستاجر
پای در دامن مجاورت کشیده در مقبرهٔ محفوف برحمت و غفران باقامت صلوة و تلاوت قرآن مشغول
خدمات لائقه که آن مقام را شاید بر احسن وجوه قیام نماید امیدوار میباشد تا که این نفس مقبول افتد و این
مبذول گردد دولت مخلد باد و سعادت مؤبد باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری یارب چکنم با که خورم
این غم را ✤ و زدل بچه بیرون برم این ماتم را ✤ حیرت زده ام خبر ازین ندانم که فتاد ✤ جانسوز مصیبتیست همه عالم را
چون خبر این واقعهٔ هایل مصیبتی شامل باین فقیر رسید بایستی از سر قدم ساخته و آنرا سر همه سعادت دانسته
و الله دار پای در راه نهادی و درین مصیبت با منخادیم داد موافقت دادی اما از کمال ضعف و پیری مجال
جنبیدنست و نه طاقت آرمیدن هر بندی بدردی پیوسته است و هر مفصلی بزنجی بادبسته باوجود این
موانع گرفتاری تعهد دیگری و رعایت حال از خود ضعف تری واقع ✤ امید چنان ست که
آن نور تمام ✤ کز غیبت او صبح جهان گشت چو شام ✤ سر بر زند از دامن اخلاق گرام ✤ و زعرصه
آفاق کند کشف ظلام ✤ ای لطف تو شامل غم زدگان ✤ جمعیت وقت و وقت بر همزدگان ✤ ماتم زدگان

فصوص بقم ای اباب ۱۲
فصل بسط الانات ۱۲
مشغوف و دیوانه ۱۲
مبرور نیکو
مفعول بیفتد ۱۲
جاروب شیش ۱۲
۹۵
سیاه ۱۲
شیب بفتح شین معجمه
دیگون تخالی بمعنی ۱۲
بارگی بمعنی ۱۲
محفوف گردانیده شده ۱۲
موید بفتح میم موصوف
ومشرف پیوسته ۱۲
اهل سوم ۱۲ بمعنی
توفانک ۱۲ والد
بکرالام و بای موحده ۱۲
مفصل بفتح میم و واو
فعل بمعنی نمودن ۱۲
نفوس بمعنی ۱۲
ظلام بالفتح بمعنی ۱۲
نشانی ۱۲

گردند محققانه جوابی گفت گفتند شیخا با این همه تحقیق چرا سند باب لی فادت کرده گفت و الله اگر چنانکه خردی چشم خود
بگرداند دل من بحضرت حق سبحانه و تعالی حاضر باشد از علوم اولین و آخرین بهتر مرا واز دو دیگر اکابر ست
لان نور یک الی الله ساعة خیر لک مما طلعت علیه الشمس و اگر نه این خاک توده را با نواع الایش آلوده را
پیش رتبه حضور با نحضرت چه قدر تواند بود و مقصود از غرض این کلمات اظهار تاسف و تلهف ست احوال
خود و الاع حاجت تبنیه نیست عارف آگاه را + مجموعه مسمی بنفحات الانس من الحضرت القدس از مقامات
و حالات درویشان و معارف و مقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفه آن مجمع مکارم میگردد و امیدواری
چنانست که سوانحیت بر مطالعه آن سخنان و تامل شافی دران خاصیت دولت مصاحبت ایشان
دهد و جمعیت تمام حاصل آید علی الدوام بالنبی و آله الصلوة و السلام رقعه اخری ست نفحات انسک یا انیس
موا آبست + و رطبت روضة ارض و داد + معما اسکر و اسیر الهوی + لا اوری غیرک بقصدی او مرادی + فقد کنت
ارقد فی حنا لک مرات + طال الی نوبی فطوبی سهادی و رقادی + اما بعد این گلدسته ایست از بهارستان احوال و مقامات
ارباب ولایت چیده و نوباوه ایست از باغستان اذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامت رسیده تحفه
صف نشینان مجلس صبح ست و اگر آنرا قبلهٔ آمال بقبلان خوانند رواست و اگر کعبهٔ امال صاحبدلان گویند
بآن سزاست هر جا که کار فروبسته در بند کشادی میشود بار سفر آنجا می بندد و هر جا که سر رشته گسسته
پیوند مرادی میخواهد رشتهٔ آمال آنجا می پیوندد و امیدواری چنانست که چون ازین گلدسته بوئی بمشام جان
ازین نوباوه چاشنی بکام ذوق رسد و جمعی ایشان سر ست از بوی گل بجانب گلشن کنند روی و هر سو زلم سیوه
شاخ بند باغ جوی بینند باغ را اثر لطف باغبان + باباغبان کنند زگلزار باغ جوی + لایزال ساحت آن
مجلس عز و جلال بنظرات لطف ایزد متعال محفوف باد و آفت عین الکمال از جلوه آن جاه و جلال
مصروف ست آن بزم کرم که جام احسان آنجاست + دشواری روزگار آسان آنجاست + جانرا بنور
خلاصه غیر سخن + گر بین دو رم خلاصه جان آنجاست + کتبه الفقیر فلان قومه احمد و سواه و کف بصره
و بصیرته عما سواه و السلام و الاکرام رقعه اخری با رائحة النسیم قولی حالی + فی حضرت من شم به اقبالی +
گوکای بجهان سر لفار غبالی + خاطر زشکستگان مبادت خالی + چون التفات نامه شریف باین

بل مجمع الافاضل ۵ نظم بدیع و نثرش هر کس شنید و گفتا + الله خیر ناظم صدر در قائل + شکر نامهٔ شریف
که شرف نامهٔ این ضعیف ست چگونه گزارم و شرح لطائفی که در طی سطور ست چه سان عرض دارم اگر
پیچیده است تعویذ دل رمیده است و اگر گشاده نزهتگاه چشم رمیده و عنوانش بس عنفوان جوانی
و مضمونش متضمن آمال و امانی سوادش حاصل نور و ساختش مطلع صبح سرور فاتحه اش مبشرهٔ فتوحات ابدی
و خاتمه اش مشیر بر ختم سعادت سرمدی غرضش از عرض نیاز عاشق بر معشوق دلنواز خوشتر وطرزش
از طول زندگانی در عشرت و کامرانی دلکش ۵ القصه بطولها اگر عمر دراز + در ملک سخنوری دم شیب
فراز + ناکرده بوصف آن یکی منزل طی + آخر بقرار گاه عجز آئم باز + و همچنین که لطائف این صحیفه و دقائق
این لطیفه شریفه از قانون تحریر و تقریر بیرون ست همچنین شوق و نزاع و تعطش و التیاع بدریافت آن منبع لطائف
و سرچشمهٔ دقائق بر همین قانون ست ۵ آن تشنه لب را همش ز لطف نیم قطره + چون آرزو نباشد سیر چشمه زلالش +
از زره عکس خنجر رشید آنرا که گرم سازد + نبود عجب که سوزد خورشید تیز والش + لاجرم عنان بیان از اطناب و ایجاز
صرف ست و زمام کلام بصوب اختصار و اقتصار بر بعضی ازان معطوف ۵ چه نبود غایتی کار پدید + تقاعد مصلحت
باشد ازان کار + با آنکه این فقیر را سیمین عمر از ستین گذشته است و بر حدود سبعین مشرف گشته + متخیله را قوت
تخیل مانده و نه متفکره را تحمل تامل رشتهٔ نظم بگسیخته و سبحهٔ نثر از هم ریخته میدان قافیه تنگ شده ست و ساز
سجع از آهنگ افتاده طبع نفور و لقش و رکیک اموز ناصبور + نه با هیچکس کاری و نه بر هیچ کارم قراری + من
هر چه میکردم گذاشتنی ست و پیر من هر چه میگردم دست برداشتنی + از انچه ازان ناگزیریست میگریزم و در انچه
ناگزیر می آویزم مقصود داخل سینه و درون دیده و من از نابینائی چون دیده بهر کو سر گردیده مطلوب و کنار دل
و میان جان و من هر کنار و میان سر گردان ۵ یار در جان و دلم و در طلبش سرگردان + سیر مجنونست بهر وادی
و لیلی ز سحی + بجلال ذوالجلال که یکساعت از وجود مجازی خود رستن و بمقصود حقیقی خود پیوستن از حصول
همه مرادات دنیوی شریف ترست و از حصول همه سعادت اخروی ۵ ای مانده درین بخکده بهیچ +
بگسسته ز یار و کرده پیوند بهیچ + یارست همه و انچه جزوی هیچست + تا کی باشی از همه خرسند بهیچ + ابو علی
ثقفی بسیار در ثنای مجلس خود گفتی ای همه را بهیچ بفروخته و بهیچ را همه خریده از خواجه شبلی سوال

رقعهٔ اخری جنت بصحیفهٔ الولا احیانی ۔ احیاه الله مثل ما احیانی ۔ خوشوقت و بیری که باین آسانی
از نوک قلم کنه عنبر افشانی ۔ آثار خامه شکبار علی مرور الایام و الدهور روان عصاره زبور صحیفهٔ اجمل و منهار باد والسلام
رقعهٔ اخری ۔ زاد سرور وجود خویشت آگاهی باد ۔ آگاهی آنچنانکه میخواهی باد ۔ فردا که شوند صف صف
ارباب صفا ۔ جایت صف صوفیان آنهی باد ۔ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ۔ در غیر تم از خنیا
که چون بیگانه و گه ۔ گستاخ رود بکوی آن زیبا نه ۔ او میرود و من باز فقا سیگریم که این کینی گفت معه
هر بار که بی غبار رعونت و استکبار مکتوب شریف بر اسلوب لطیف بتضمن لطفات خاطر خطیر بمجال بنده
حقیر فرح بخش دل غمدیده و راحت رسان سینهٔ محنت رسیده میگردد و هر فره از ذرات وجود بزبان حال بیکشاید
و این تراز از مقام تضرع و ابتهال میسراید ۔ من کیستم که نامه نویسی بسوی من ۔ و رطی نامه درج کنی
آرزوی من ۔ این دولتم بس است که گوش رضا کنی ۔ گاهی که قاصد تو کند یفتگوی من ۔ و علی هذا النمط
گستاخی ارسال نامه و خط بنبی از معنی نزاع و الدتیاع باد راک سعادت اتصال و اجتماع مطمئنا خلال بحسن ادب
و تجاوز از داب ارادت ارباب طلب بینماید لاجرم خرق حجاب عادت کرده و روی در قبلهٔ صدق و ارادت آورده
میگوید ۔ جانان طلب وصل تو نتوان کردن ۔ زین پس دخون دل بیادت خوردن ۔ جان را بخیال
روی تو پروردن ۔ شبهای فراق را بروز آوردن ۔ چون من بانجا رسید خامهٔ خشک بستاد و نامه
بر خود پیچید آری چه توان کرد انچه مقصود است در عبادت نمی آید ۔ انچه در می آید ادای مقصود را نشاید ۔ آن به که
باب مهر خموشی بنهیم ۔ و زر درد سر خامهٔ کاغذ بر بهیم ۔ و انیم که ارد و کون مقصود یکیست ۔ فارغ زدو کون دل بمقصود
دهیم ۔ مقصود و ازین همه گفت و شنود آگاهی ست ۔ مقصود هر کرا این دولت ارزانی داشتند اگر هیچ ندارد
همه دارد و هر کرا از دولت محروم گذاشتند اگرچه همه دارد هیچ ندارد ۔ هوشمند آگاه بباید که همه اوقات را به تحصیل
کسب آگاهی مصروف دارد و همه انفاس را به تقویت و تکمیل آن موقوف گرداند ۔ کدامی آگاهی ۔ مقصود دل
و نیل دولت شاهی نباشد ۔ چنان خود را در آگاهی کند گم ۔ که آگاهش ز آگاهی نباشد ۔
حق سبحانه و تعالی آن خدوم را بدولت آگاهی بخود رساند و از محبت آگاهی بخود برساند و از خود برخود
بیخود گرداند والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ۔ قد جاءنی کتاب مستجمع الفضائل ۔ من مرجع الاهالی

بالفتح و عین وصاد و راء و علامات جمع عصر بمعنی نامه

لیتنی آمنت کاش بودمی باور

خطر بر دون امیر بمعنی بزرگ

ابتهال بالکسر

انشای جامی

بزرگان

گرد بستن

نزاری

انتزاع

بیگانه

بیخود

بیخود

واوحله فی زمرة اولیاء الخلاصة بکمال رسانیده تحیات طیبات و دعوات زاکیات ہمنبعث از فرط شوق و غرام
و کمال جد و اہتمام مطالعہ نمودہ اشتیاق بشرف ملاقات و دولت مقالات متجاوز الحد و الغایات تصور فرمایند
ہرچند آن زمین پاک خلاصہ عالم آب و خاک ست و اقامت در انمقام شیوہ سلاک چالاک اما حب اوطان
از لوازم ایمان ست و صلة الرحم از واجبات اسلام ع جانان بغربیستان چندان نہ بماند کس انچہ
قبلہ توجہ ارباب دل ست ہمہ وقت در ہمہ جا حاصلست ع ہمہ کس طالب یارند چہ ہشیار و چہ مست ہمہ جا
خانہ عشق ست چہ مسجد چہ کنشت الاقل دار بشری فی نجد کل نجد للعامریة دار و لها منزل علی کل مال
و علی کل دوحة آثار می باید کہ من بعد بعد صوری را از میانہ بردارد و از یاران و دوستان کنارہ گرفتن مستحسن نشمارد
ع بیا بیاو زدل دادگان کنارہ مکن و دیگر التماس آنکہ چون در ان موضع مبارک و مجامع متبرک کہ متوطن اقدام
انبیا و موطن اجلام اولیا ست دست نیاز بدعا بردارد و فراموش نسازد ایزد تعالی ہمگنان را از ضلالت و اہوا طبیعت برہاند و سعادت
وصول بکعبہ حقیقت رساناد و بلطفہ و کرمہ این صحیفہ غم و نامہ ہم اوسط شہر المحرم از بلدہ فاخرت ہرات
خفت بالزہرات سمت تحریر یافت رقعہ اخری ای خط تو آئینہ دل نرنگ دامن بانو نیم نیز جدا الجسم بین الجسم
بعید لکن الروح الی الروح قریب ابدا صحیفہ شریفہ ملطفہ لطیفہ بنی از التفات خاطر شریف بجانب این صعیف فی این
وقت و اکرم ساعت بدین قلیل البضاعت رسید بازای ہر حرفی طرفی از مراسم رضاجوئی و سور مقابل ہر نقطہ نکتہ
از وظائف دعاگوئی بموقف عرض رسانیده میشود ایزد تعالی ہمگنان را از ہر چہ نباید نگاہدارد و از ہر چہ نشاید
در پناہ و السلام رقعہ اخری ای خصکم اسد تعالی بالموہب السنیة و المراتب العلیة در یگاہ بود کہ دیدہ انتظار براہ بود
کہ از انجانب نسیم تفقدی وزیدن گیرد و بارقہ تفقدی درخشیدن المنة اسد کہ آن معنی منتظر صورت بست و آن
دولت مترقب بظہور پیوست پایہ دولت صوری کوتاہ ست و لیکن کنگرہ مقصد حقیقی بلند خوشا وقت آن و تمند
کہ از ان بشة کوتاہ کمند ساخت و بر ین کنگرہ بلند انداخت دل از غم دوست در دمندت باد + ہر درد کہ در سر
پسندت باد + بر تافتہ زین بسیط نشیمن رخ خویش + رو در رہ مقصود و بلندت باد + و السلام و الاکرام

امداد ایشان ست التفات خواهند نمود و در هر مهمیکه رجوع نمایند سبب مقصد و اتمام خواهند شد زیاده
ظل مکارم و معالی مدی الایام واللیالی ممدود باد والسلام رقعه اخری ادام الله تعالی بقاوه زینا
للبدنیا والدین وعلیا فی مدارج العلم والیقین شنیدم که بتاهتی روی همت و زمیل خارف سبیل معالی
ازین شغل پاکیزه مصروف باد و وجوه شواغل عیون صوارف چون در نیولا فلان عازم بود لازم نمود در رفع دعا
کردن وخود را فراخاطر عاطر آوردن والدعا معاد والسلام والاکرام رقعه اخری برظهر کتابی بعد از مقابله
نوشته بود چون از مقابله این مختصر جواهر حلله کتابت پوشید و حلیه تصحیح و مقابله بشب وقت آن آمد
بر منصه عرض و خلوتخانه بیت الکتب خاطر راغب ذوی الفکر الثاقب والرای الصائب لازال
مجد الانام ممجدا جلوه داده شود باشد که بعین رضا ملحوظ و از قبله حسن قبول محظوظ چون پس از
تصحیح یابی در کتاب و جای حرفی نه بر و وجه صواب و عذر آن باشد دلی و متصفح قدحی کل کتاب ان لفضح
رقعه اخری ادام الله تعالی ظلال عدله و احسانه علی مفارق المسلمین الی یوم الدین بعد از رفع اعنیه
صالحه و اثنیه فائحه بسده سنیه و عتبه علیه حضرت خلافت پناهی سلطنت و دستگاهی مغیث الدولة والاعادی لخان
که طبع و عدل او باهم همیشه اتصال عاشقی دارند و معشوقی چو نسبت دار فاروق ست باد او
جاودان عدلش و اهل خوردگان ظلم را تریاق فاروقی مرفوع آنکه خدمت اجل محترم کهف الحاج خواجه فلان کمیته گاه
در سلک ملازمان آن درگاه سعادت انتظام مقام داشت چندان از مکارم اخلاق و محاسن اوصاف
ایشان بسمع انتباه فقیران اینجای رسانید و که سلسله شوق در جنبش آمده این کلمه مصحوب کلیات دیوان
اشعار گستاخی کرده شد امید ست که بشرف قبول یابد والدعا معاد والسلام والاکرام رقعه اخری
من تبلغن حمامات بطحاء بتمتعات بسلسال مخضراء سلام فاختته فی مختته کسرت جناحها القیت
فی جنح الظلماء کی بود یارب که رود شیرب و بطحا کنم گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم بر کنار زمزم ازدل
بر کشم یک زمزمه و زدو چشم خونفشان آن چشمه را دریا کنم خدمت برادر حقیقی و دوست تحقیقی ادام
بیت الله الحرام مجاورة النبی صلی الله علیه وسلم مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه و حطیم الساعی بین المروة
والصفا الراحق المروت والوفا انوار الدین حاجی محمد وفقه الله تعالی للوقوف بعرفات معرفته

رقعهٔ اخری ؎ چون غنچه تنگ دل بودم که ناگاه ٭ اتتنی نفحة من رحمة الله ٭ دلم زان نفحه گشت صد جان فدا باد ٭ بسان گل زباد صبح بگشاد ٭ چون صحیفهٔ شریفه مشحون بقواعد ودادو مقرون بشواهد اتحاد تذکر تعارف روحانی ومهیج شوق بتالف جسمانی گشت بر خاطر فاتر گذشت که بازای حرفی طرفی از لطائف نظم وانشا بلکه در مقابلهٔ هر نقطه نکته از حقائق لائق ببسط وانشا ایراد افتد لیکن فرصت تنگ بود وحامل عریضهٔ ضراعت بیدرنگ لاجرم ؎ تکلف برگرفته از میانه ٭ دعا گفتم اما صوفیانه ٭ که یارب صبغهٔ بخشش از ان جام ٭ که دردی کم بود آغاز وانجام ٭ والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ؎ سلام علیکم طبتم سواد حضرتم اوطبتم آمد از دار الشفای وصل دوست ٭ بهر رنجوران هجران کاغذی ٭ کرد دست لطف او در طی آن ٭ بعبیه راد واجا نرا غذی ٭ در مقابلهٔ هر حرفی از وطرفی از ادعیهٔ صالحه ودر مجاذبه هر سطر از ان شطری از اثنیه فاتحه بغرض سانیده میشود وشوق کلام در بیان شوق فرام آن دریا ثبت نمود ویک صحرا بعقد انگشت استیفا نمودن لاجرم عنان همت از نصوب مصروف داشته بسمت دعا معطوف میگردد وحق سبحانه تعالی همگنان را از هر چه گزیرست بیزاری داد وبانچه ناگزیرست گرفتاری کناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ؎ هر که یکیا کشاید بسر کوی تو بار ٭ نیست دیگر بدیار خودش امکان قرار ٭ عرضداشت آنکه جناب سیادت مآب امت مآبا نسبتی فضیلت اکتسابی اوام الله فضائله بنا بر سابقه محبتی ورابطه مودتی که ویرا در سابق باخدام سدره مقام صورت استحکام یافته بود پیوند الفت از وطن مالوف ومانوس گسسته است واحرام انتظام در سلک ملازمان بسته شک نیست که بعد از مساعدت توفیق چون بدین سعادت استسعاد یابد بفیضولی التماس فقیر ان مشمول عواطف کریمانه وعنایت بی علت وبهانه خواهد بود ؎ مشرق ومغرب چو بگرفت نور آفتاب ٭ چون کسی گوید که برابم ودر دریش بتاب ساحت مجلس عز وجلال بنظرست لطف مهیمن متعال محفوف باد وآفت عین الکمال از جلوه آن جاه وجمال مصروف والسلام رقعهٔ اخری ؎ شرف خواهان کریمان چه بود انکه کنند ٭ اهل حاجات ازان ملتمس خویش طلب ملتمس آنکه چون جناب سیادت مآبی امامت انتسابی فضیلت اکتسابی اوام الله علوه که بسابقه چشم عنایت ملحوظ شده واز کف کفایت محظوظ گشته بحکم آنکه ؎ بدخو شده لطف تو ام نیست عجب ٭ گر یار دگر روی بسوی تو کنم ٭ عزیمت آن دیار کرده بشرف دست بوسی خواهد رسید شک نیست چنانچه مقتضای مکارم

طلب آن که بعد از استخلاص مکوره بمجموعه علیه حقیقه ابدیه فائز گردد و دولت مواصلت آنکه هریکی از مسلم و مسلم علیه دامن از خود درچیده و سراز گریبان وحدت حقیقی برآورده فی المقعد صدق عند ملیک مقتدر رایگدیگر نشینند و لازال در آئینه یکدیگر تجلیات جمال ذوالجلال والافضال بینند مصرع قلم اینجا رسید سر بشکست

رقعهٔ اخری

خلصنا الله سبحانه عنانه افقانا منا و ابقانا بقائه فی شهود لقائه والسلام والاکرام لازال اسمه الشریف علیا فی درجات المعالی و علو رتبته جلیا بین الاشراف والاعالی معما اسم خواجه علی ع

بس بام جو کعبه نقشی ز اسم عالی ✤ واز جمله چاره کرده چشم اندرین حوالی ✤ هرچند داعی را از دولت مشاهدت وسعادت مجاورت آن زبدهٔ انام بهره مندی نیست و جز باستماع نام و استمتاع بلطائف کلام آن مقبول خواص وعوام خرسندی نه و این مقدار نسبت خصوصیت در قاعدهٔ عرف و عادت مرخص گستاخی در مراسلات و مسدی انبساط در مکاتبات نمی باشد اما چون در نیولا خدمت اخوی متحلی بفضائل صوری و معنوی که از دیرباز در و یشانرا بشرف صحبت شریف مشرف میدارد و همواره بصفحهٔ ضمیر و صحیفهٔ خاطر ایشان بر قوم صفات کامله و نقوش نعوت فاضله آنحضرت می نگاشت تصمیم عزیمت سعادت بآن آستانه کرده بود و روی توجه بدان بساط بوسی آن دولتخانه آورده این چند کلمه فتح ابواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و اتحاد را بنامهٔ اخلاص بر لوح اختصاص نوشته شد امید است که بچشم رضا ملحوظ گردد و از عین حسن اصغا محظوظ والسلام والاکرام

رقعهٔ اخری

بعد از تعرض بعرض تضرع و رفع تخضع و تخشع عرضه داشت داعی کفان عتبهٔ علیه لازالت ملجا للعالمین العامة الخلقیة و کافة البریة آنکه هرگاه این فقیر را که بگمنامی مترا ست و به فراموشی احق و احری بنامهٔ نام برند یا بنوشتهٔ یاد آورند دل وی نقطه وار محیط تحیر را مرکز گردد و دائرهٔ تفکر را مدار اگر گستاخی کشاید بمعرض جواب در آید از انجانب هیبت جاه و جلال و دهشت حشمت و اقبال تیغ سیاست کشد که ع چو گردد جلوهٔ خورشید انور ✤ که باشد ذره کاید در برابر ✤ و اگر شیوهٔ تیز گوشی و تیز هوشی سپارد و زبان عجز بکام خاموشی در آرد از انجانب ودادی خلاص و جواب محبت و اختصاص گریبان جانش گیرد که ع ابر چون فیض رساند خاشی خوش است از سوسن ✤ که نگردد بی آزادی او جمله زبان لاجرم ملاحظهٔ جانبین نموده طریق بین بین پیموده ع نه نه گویا چو کوه از صدا کند دائم این خیر خواهی ادا ✤ که توفیق تائید حق بر دوام ✤ قرین باد با جان شان والسلام

کلمۂ السلام و الاکرام ۔ رقعۂ اخری ۔ داوندگسان مژدہ کہ آن جان جہان پاشد چارۂ درد آشکارا و نہان
جانہا باید نثار آن مژدہ دہان ۔ ہر جا کہ کشایند بآن مژدہ دہان ۔ لا ینزال دلہا دہ و لبہا خواہان آنحضرت بہ نیتہائے
خیر شحون باد و نیتہائے ایشان بعلہای نیک مقرون و عملہای ایشان از مجبطات سمعہ دریا مصئون و مامون
چون در نیوالا صحیفۂ ہمایون رقوم فضل بر عنوان و رموز لطف در مضمون بدعاگویان دولت رسید حسن داب
بازای آن جز بادای وظائف دعا خصت نداد الوف تحیات و صنوف زاکیات تسلیمات نامیات بجناب مستطاب
رفیع الآمال شریف الانساب مستغنی عن التوصیف و البیان المشتہر بالمروۃ و الاحسان المشار الیہ بالبنان
المستوثق باللہ الولی القضی القضاۃ قاضی علی اوحد الاماثل الامائمناہ از احقر الانام مرسل و مبلغ ساختہ اعلام
راہی محفل آرائے آنکہ احوال و اعمال بما اراد اللہ المتعال خلق الفراق و الوصال موجب شکر و
مستوجب حمدیہ است الحمد للہ مالک علی ذلک ثانیا مدتی مدید و عہدۂ بعید گذشتہ کہ عنقائے نامہ نامی و ہمائے مفاوضہ
گرامی بر سراین بیچارہ سایہ نمی انداز و بدان سبب روح مجروح بی فتوح ماندہ است باید کہ از روی وفور شفقت گاہ
گاہی انامل کوامل فواضل خود را برائے انتعاش رقعۂ رفیعۂ ما مورفرمایند والسلام ۔ رقعۂ اخری ۔ پیری دیدم
بر نقش ہستی سادہ ۔ در لجۂ بحر نیستی افتادہ ۔ گفتم کہ ارادہ چیست ای آزادہ ۔ فرمود کہ ترک ما علیہ العادہ
اصل ہمہ سعادت ترک رسوم عادت است پس اگر چنانکہ احیانا یکی از فقیران بر خلاف عادت نشیان و دیران
در تبلیغ سلام و تحیت و ادائے شوق بہ دولت مواصلت از طریقۂ تکلفات اعراض نمودہ حرفی چند بر لوح بیان
قلمی سازد شکی نیست کہ ہمیچ راست نہاد پاکیزہ نژاد قلم در انگشت اعتراض بر حرف وی نخواہد نہاد و قت
بر ین کمینہ چنان تنگ شدہ است کہ اگر خاطر فاتر بنظم قوافی گمارد و جز بمضمون این مصرع عرش و رول نیفتد مصرع
مدت علیک کل ماقد نظمت ۔ و اگر روی فکرت بانشائے نثر و ترتیب سجع آرد و جز این فقرہ اش پیش خاطر نیاید رجعت عن
کل ماقد سجعت ۔ نظم و نثر اندیشم و دلدار من ۔ گویدم مندیش جز دیدار من ۔ بکیف یاتی السجع فی القافیہ
بعد ما ضاعت اصول العافیہ ۔ سر سلام آنست کہ مسلم تبضرع و ابتہال تمام باسم سعادت فرجام
و سلامت انجام السلام توجہ نمودہ سلامتی و استحصال حقیقہ مجردہ النسانیہ المسلم علیہ خواہد از عوالم
غریبہ کہ در مراتب دار المواطن بآن مغتنی گشتہ و دیرا از شہود وحدت مانع آمدہ و حقیقت تحیت

بیاض آورده عیشود امید وارست که بعد الاتمام بنظر شریف برسد و آن اگرچه از حقیقت استمتاد باین فقیر حقیر ست
و رجعه اقتباس از اکابر کبیر ست ۵ عمریست که بی برگ نوا میگردم + و در پیری و نفس و هوا میگردم + چون سر نزد
از صفای خاطر سخنم مگر و سخن اهل صفا میگردم + جز دامن آلوده ندارم چیزی + جز خاطر فرسوده ندارم چیزی + زاسرار
حقیقت که حریفان دانند + جز گفتن بیهوده ندارم چیزی + باول نگفتم چرا به بد پیوندم + در زاویه خمول افگندی
گفتا نبود شیوه دولتمندی + از سر حقیقت بسخن خرسندی + همگنان را ز اراده از خود و در حق باد و خلاصه از تقیید
بصور مجازی مطلق ۵ والسلام والاکرام رقعه اخری ۵ خرم دل آنکه از غم آزادم کرد + زانده جهانیان شادم
کرد + بی شائبه مسالتی کامم داد + بیسابقه سعی فتی یادم کرد + صحیفه مذکر تعارف روحانی و مشوق شوق تالف
جسمانی عنوانش بفواید محبت مقرون و مضمونش بشواهد مودت مشحون در اطیب اوقات ایمن ساعات احیان نزدیکان
دور رسیده انواع بهجت و سرور رسانید ۵ بود نقش هم آمال و اما نی + و روی آفرین بر قلم باد که این نقش نگاشت و نه خامه را
تو انا بی آنکه در مقابله او خرمی نگارد و نه نامه انجمنی آنکه در معاوضه آن نقشی بردارد لاجرم خامه از ان سر کشیده و نامه
ازین رقعه پیچیده پیرا دای وظیفه دعا اقتصار میرود و دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد والسلام رقعه اخری ۵
ای سیرت تو بر صفت رحمانی خاص تو کمال صورت انسانی مدد رحمت عالمی تو علی الثانی + من بنده مولای علی تا دانی +
رقعه همه روح و ریحان که از حسن خط و لطف عبارت قلم نسخ بر قاع ارباب نطق و بیان کشیده و بجمل آرایی محسود سحبان
آخر الامر گرفتاران زندان بعد و هجران کردند طبیب وقت و ایمن اوان به نزدیکان و واصلان مهجور رسید
۵ محمد الله ثم حمد الله + علی ما بانی ای هادی + هدانی الی بکرم بفضل + کثیر الایادی عزیز النداء اضعاف الطاف و اعطاف که
از مضمون آن بجاذبه شوق و ذائقه ذوق کشیده و چشیده شد نیاز و شکستگی و تعلق و وابستگی بموقف عرض
رسانیده میشود حق سبحانه و تعالی ذات حمیده صفات ایشانرا در کنف سلامت و مقر استقامت بدارد والسلام والاکرام
رقعه اخری ۵ ابو الفتح ۵ اهدانی کتابا مکرما + مدل علی اقصی مدارج فضله + فتح ابواب المنی فکانما + الی الفتح
الآن لایکون کمثله + فشکرت ۵ الله سبحانه علی ما ذکرنی + و فی حضرة الجامعة احضرنی + قد تکلم باظهار المحبة
و هو خیر متکلم + و قدوم بابداء المودة و الفضل للمقدم + فالقول شاکر النعمة و ذاکر الکرامة + هو الشمس
نور او الخلائق کلیم + یرید و ن ان یحیطوا الشائع ظله + و قاه آله الناس عما یشتبه + و وقفه البر الحمیه

باعقل فرومایه چه دانم که چه کردند + بر عشق گرانمایه چه دانم که چه بودند + گاه از درجهٔ علو و مقام جلال الخ حروف
خواندند کنایه از وفا عالیات لم یقل + متعلقات فی دری اعلی القلل + وگاه از بساط و نوا اندمال و انبساط
جمال این نکته راندند اناوانت فیه ونحن وانت هو والکل فی هو فسل عمن به وصل دل افسرده از این نکته خورده
سر رشتهٔ دوئی گم کرده واز این سرود ساز کرده واین ترانه آغاز نهاده که من کیستم تا که گویم ثنا + بجانان
پی آب روی فرستم + همه اوست من هیچم خیال + کزو میفرستم بدو میفرستم + مدی الله برکتها هدایا التحایا +
نسینا بشئی ونفضی الیکم + ظهر تحم علینا فلم یبق منا + وجود فمنکم سلام علیکم رقعه اخری
باهستی تو زخانه بیرون رفتم + خانه چه کز آستانه بیرون رفتم + باخود بحریم وصل خود خرم وشاد +
نمیری که من از میانه بیرون رفتم + هرچند که ازین گونه مقالات ما مستغرقان درلجهٔ کمالات مژده
قطره بدریا دادن ست وتحف سنگریزه بطبحا فرستادن اما چه توان کرد حرفیکه از ان نادره گو گویم +
زاملای زبان حال او میگویم + بی رخصت او مرا چه جای سخن بست + هرنکته که او گفت بگو میگویم + ومعهذا
چون بحسب صورت مضاف باین فقیر مینماید وازین اضافت بوی ادعا هستی می آید لاجرم اضافت
این رشته بریده وزبان گستاخی درکام ادب عرض میدارد که مرقوم خامهٔ حقائق نگار دقائق آثار شده بود کاز رسائل
مجدده اگر چیزی واقعه شده باشد فرستند از فوائد اکابر بجهت حل عبارت فصوص الحکم جزوی چند سواد
کرده شده بود حالا به بیاض برده می آید امید ست که بزودی صورت تمامی یافته بهمین نظر سعادت اثر
بحقیقت تمامی برسد مقالات وحالات وفضائل وکمالات ابدآلاباد در ترقی باد ورقعهٔ اخری
ای خامهٔ تو فاتح ابواب فتوح + ودرنامه ات اسرار حقائق مشروح + گفتار لبت متاع گنجینهٔ دل + انوار رقمت
جای آئینهٔ روح + چون مجموعهٔ شریفه که مقدمات آن فص فصوص حکم وفواتح ارباب هم بود ومقاصد
آن شجرهٔ ثمرهٔ فتوحات بلکه ثمرهٔ شجرهٔ ولایت نبوت بنمود رسید دل یافت جد الذت ازان دیده جدا +
وین جان سر سیمه شوریده جدا + زان به که شنیده بودم آزادیدم + آری باشد شنیده از دیده جدا + در موطن
فعل تحقیق بود که بآن بتقابل توان کرد ونه در نشیمن قوت وذخیره که در معرض آن تعوان آورد الا وقتی چند
از ملتقطات اکابر نه از مستنبطات خاطر فاتر که در حل مشکلات فصوص الحکم سواد کرده شده است حالا

نام کتاب تصنیف مولانا ی این قدس سره در تصوف
فصوص الحکم بالفتح فاو وکسر حای حطی
وتشدید دال اول یعنی نوشته
نفس بفتح فاو وتشدید صاد ومهمله
یعنی نگینه فصوص بالضم جمع آن
فص بالکسر یعنی
از ظاهر نیست
قوت بالضم یعنی آنچه در باطن
باشد
ملتقطات
جمع ملتقط اسم مفعول از التقاط
یعنی چیدن

آن خاطر فائض الانوار اینجا تافته فمن البحر یستفیض الغمام ویفیض علیه یستفیض من چکوبم گشتر آسنج در مقام
اتحاد + تانگوئی کز خطاب تو جواب من جدا ست نیست واقع درمیان هرگز بغیر از یک سخن + کرد و بینی نام او آنجا
ندا اینجا صدا ست + باز ار هر حرفی ازان نامه بشرح حروف اصلیه مرقوم دور برابر هر کلمه ازان صحیفه بکشف اصول کلیه موسوم
دعواتی چون حقائق توحید رهائی ده مجربان مضائق تقیید وتحیاتی چون لوامع تفرید خلاصی بخش مجرد وبان
مراتع تقلید منبعث از مقام + انت الملقن بشری افوزبه + وانت یطفی ونضیع الجاعی + ومنشی انتشار شهود
عنی فهیکم حین ادعوکم مشهود عین بهما الاتحاد المدعو والداعی + از زبان عشق هم بر عشق الما میرود بین ضیا
مستتر از فروغ بی بصر لمحوظ باد وبحسن اصغا مستفید از صدای ابی تسمع محفوظ هر چند نزاع والتیاع بدو لیت
اتصال وسعادت اجتماع که نظر بوجدت حقیقت بود در خیز امتناع ست اما قیاس بکثرت صورت نمود
که کارگاه استیلای حکم نسبت واعتبار انست از قبیل ممکنات ست + لست من العشوق فلا لوم علیک
الجسم لدی لکن الروح لدیک + الشائق والمعشوق مایفرقان + شوقی وتنی والی اوسنک الیک + آنی که شبم
چو صبح فیروز نیست + صبحم خورشید عالم افروز نیست + شوقم بنجوا ز انکه ز خود دور فتم + کم باشد از انکه از من دور فتم
به تست + دیر گاهی بود که در خاطر فاتر میگذشت که تفسیر سورهٔ اخلاص وتقریر صورت اختصاص قلمی کرده آید
اما بواسطهٔ توهم گستاخی درخیز توقف وتراخی مینماید بحمد الله حق سبحانه که تحریک این سلسله وتسلیک این جمله
بعنایت بی علت منعم علی الاطلاق والمبتدی بالنعم قبل الاستحقاق از انجانب بظهور آمد آری ای معتبر
اینهمه از تو آید وچنین ها تو کنی + حق سبحانه وتعالی همگنان را نظر بصیرت از حدوث کثرت در معنی وحدت دارد
ووجهه همت از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت والسلام والاکرام رقعه اخری + اتی بهدهد من عوالی الاعالی
والقی الینا کتابا کریما + بدانسان مطاویه ستر جلیل + به جد والله عهدا قدیما + + آمد مرغی بر گ گل در منقار
بردی خطی از کرم کرده نگار + گفتم کین چیست گفت کز ابر بهار + منشور عنایتی ست بمشت خس وخار +
عرائس معانی ابکار ونفائس ارمغانی افکار که از ازل بحجاب عزت محتجب بوده اند ولم یزل بنقاب
امتناع منتقب ناگاه نقاب شقه کشاده برقع احتجاب یکسو نهاده وبنزدیکان درو وصلان مهجور خورشید وار
جانب روی هلال کردار گوشهٔ ابرو نمود + از جانب ورشنی دیده فروزند + وز گوشهٔ ابرو دل دین را بربودند +

ای تو نصیحت کننده و پنجری — ای آمدن من بسبب آن دولو گویا مانی من کستی — وضایع کننده برلس گرسنگیهای آن عالی پیشانی — انشاء رویدار از من در شما — وقتیکه میخواندم شما را — دیده شده بچشم بسبب آن یک شد — خوانده شده وخوانندهٔ — اصغا بالکسر برابر شنیده — لمن — ای آمدن مرغی بر گ گل در منقار — مراد من پیش نیست — ملاست بر خود بردن — نزد یک بمن نیست لکن جان — نزد یک تست نسبت مشتاق — ومعشوق در دو جای شوند — تسلیک بالفتح بمعنی سلسله — بمعنی راه دادن کردن — حله بالفتح بمعنی پوشش — ای آمدن مرغی بر گ گل در منقار — بردی خطی از کرم کرده نگار — گفتم کین چیست گفت کز ابر بهار — منشور عنایتی ست بمشت خس وخار — بدانسان مطاویه ستر جلیل — به جد والله عهدا قدیما — والقی الینا کتابا کریما — اتی بهدهد من عوالی الاعالی — رقعه اخری — والسلام والاکرام — همت از انجمن تفرقه در نشیمن جمعیت — بواسطهٔ توهم گستاخی درخیز توقف وتراخی مینماید — اما بواسطهٔ تو هم گستاخی درخیز توقف وتراخی مینماید — طلب فیض میکنند — آرد بخشند — پس مرا طلب فیض میکند — فمن البحر الی آخره — رقیمهٔ بمعنی نامه — مراتع تقلید بمعنی چراگاه — نقیمهٔ بمعنی پیروی — لوامع بمعنی درخشیدنها — نقیمهٔ بمعنی پیروی — انت الملقن الی آخره — لوامع بمعنی درخشیدنها — نقیمهٔ بمعنی پیروی

فی ورودی یا علی الاقلل بگوش ہوش گوشہ نشینان زاویہ فقر و فنا رسانیدہ جوامع کلمش از نشیمن معجز بیان بلاغت
نحن الکلام و سلم الحبیب معنانا نحن الکلم و طوبی العشق معنانا در کاخ صماخ چیلہ داران ہموسۃ صدق و صفا انداختہ
چون معشوق عربی نژاد جواہر نکات توحید حمائل و پادلدار فارسی نہاد شمائم امر از قفر مدرشمائل معجب من سری
فی لیلۃ طرابت اعنت غرۃ الغرار عن سرح وان ضلالت سبیل فدواسہ ہدانی بتسبیح الہدی صبحا من البلیغ و در سائے
کہ صدد در دولت کشادہ بود فضل و کرم بدولتیان رو نمادہ بود۔ رسید ہر یک جدا جدا بشارت الہا لما لم یکن
ابد الموقعہ۔ قول البشیر بعد الیاس بالفرج۔ لک البشارۃ فاخلع ما شئت فقد ذکرت تم علی ما فیک من عوجے
رسانیدہ دیدہ محروم از نور شہود از ان مجانی بانوار حقائق متلالے جمال شاہد وحدت رو نمودہ از دل بسر معنی آرے
پرسیدہ سے او وصف برق بالا بارق لاحا۔ ام علی ربی بنجدا رہی مصباحا۔ ام تلک لیلاء العامریۃ اسفرت
لیلا فصارت المسا رصباحا۔ و دل پردہ نشین حجب بمو در از حقیقت یگانگی بود بمطالعہ آن پردہ و بینی کشودہ
بادیدہ جز صورت ندیدہ گفت سے یا اخت سعد بین جیبی جبتنی۔ بر سالہ او تنہا بتلطف فسمعت مالم
یشمع و نظرت۔ مالم تنظر و عرفت مالم تعرف آثار نسیم فیض از منظرہ دیدہ بسر ابردہ دل و از سر ابردہ دل ظلمت آب و گل
سرایت کردہ ہمہ اجزاے وجود از ان نسیم تبسم گشتند و باین سرور فرخندہ و رود سترنج سے ارج انسیم مسری من الزورا۔
سحرا فاحیی میت الاحیاء اہدی الینا ارواح نجد۔ عرفہ فالجو منہ معتبر الارجاء۔ لا یزال از رشحات سحاب مطیر
آن خاطر خطیر گشت امید امید واران تازہ باد و از نغمات نوا آخر یہ آن خانہ دلپذیر بزم سماع ہواداران
پر آوازہ نمید انم کہ در مقابلہ آن آیات اعجاز غایات مسیحے کہ مجدنا بمقتضاے و اذا تخلق من الطین کھیئۃ الطیر
انشار بشارت مرغ مجتبی کردہ و بنفس روح بخش فتنفخ فیہ جانی تازہ از اخلاص بوی در دادہ و بہ نیروے
پر و بال شوق در ہواے فسیح فضاے فیکون طیرا باذن اللہ پرواز شش دادہ چہ گویم و چہ نویسم کہ ہر چہ گویم
از سواد گیست و ہر چہ نویسم از دور افتادگی سے گر چہ تابد کرم شب تاب از سواد شب کجا۔ نور او در شمع
خورشید و چراغ مہ رسد۔ حقہ کحل الجواہر کا در دعطار شہر کی بگرد تو تیاے تبر الا کمہ رسد۔ ہر حرف کہ
بر صحیفہ ریبان این سادہ لوح صورت تحریر یابد نمونہ خواہد بود از آثار خامہ گوہر بار حقائق نگار
اینجا نمودہ و ہر پرتو کہ بر آئینہ ضمیر این صافی عقیدہ جلوہ نمایش پذیرد شعشعہ خواہد بود از لمعات

علوه و بقیته فی ما شارا الیکم ابقاء والسلام والاکرام رقعه اخری ۵ ای در طلب تو یکدل و یکرو ما
رهین حبک لا یردم الا الروما ۱۲ از لذت وصل و دولت دیدار تو لیس احد کشانا محروما ۱۲ بعد از عرض شکستگی و نیازمندی
عرضداشت نواب کامیاب حضرت خداوندی آنکه خدمت مولوی اعظمی که چندگاه است کلاز ان دیار روی ارادت
بدین جانب آورده از اوستادان کامل اعزه الله تعالی انصاره و ضاعف اقداره تحصیل علوم کرده و حالا
سر حسب وطن ظهور یافته و عنان معاودت بآنصوب تافته امید هست که بدولت خدمت و شرف ملازمت
برسد بنظرات لطف و احسان ملحوظ گردد و ازان لحظات فیض امتنان محظوظ دولت دو جهانی
و سعادت جاودانی محصل باد والسلام رقعه اخری نامه نامی مصحوب جامه گرامی که تا بد روزگار
خرقه افتقار بی سر و پایان راه تجرید و خلعت افتخار بالانشینان پیشگاه تفرید تواند شد ۵ آستینش چو
جیب عطاران عطر بر فرق مفلسان باران علم دوش فروق و رقت حال دامن از نقد فقر مالا مال برین
مهجوران از لباس مواصلت عور رسید ۵ باد ابکار خانه صوری و معنوی دلهای مرده زنده یانفاس عیسوی
نامه خوش و صحیفه دلکش دار و از شرف مورد کوثر دد المار علی حر العطش ۵ ناگاه برین مفلس غمدیده فتاد
بوسید و کشاد و خواند و بر دیده نهاد اضعاف آن الطاف و اعطاف اصناف مدحت و ثناد ضراعت
و دعا استحاف میرود و خوفا من طال الاکثار بدین مقدار اقتصار کرده میشود عنایت ازلیه بکفایت آید والسلام
والاکرام رقعه اخری ۵ من جاسیم و یار عراقی باشد از ان اشعارم جامه فراقی باشد آن به که به او صل
او صرف کنم آن مایه اعمار عمر که باقی باشد قرب بادشاه مفضل عادل چنانچه بر سر هوشمندان روشن ظاهر است
بهترین وسیله ایست در تحصیل مرادات دینی و دنیوی و تکمیل سعادات صوری و معنوی دستگیری از
پای افتادگان بآن میسر است و پامردی عنان از دست دادگان بآن مقرر چنان استماع می افتد که
ایشان دران باب اهتمام تمام دارند امیدواری چنانست که آن معنی روز بروز در تزاید باشد و ساعت بساعت
در ترقی و بآن سبب بمنتهای امید و دولتهای جاوید برسند بمنه وجوده والسلام رقعه اخری ۵
علیک السلام یا اهل السلام سلامی و الیک شوقی دائما غرامی مدار ست شرح الشوق کیف و الله تقلیل الهوی
کثیر کلامی مالی کلام آلای نظام که بسلاح حروف مسلح از مواطن وحدت زفرمد ۵ کنا حرد فا حالیات بما نقل متعلقات

سلک خادمان میسپارد و از زمرهٔ بازماندگان میشمارد متوجه آنصوب بود صواب نمود و گستاخی این مفاوضه
کردن و غدر ابوسیلهٔ این دعا بخاطر شریف آوردن والدعا سعاد بصدق الوداد و خلوص الاعتقاد والسلام
رقعهٔ اخری تحیة من الله مبارکة طیبة علی المجلس المولوی المولی الافضلی والمولی الاقصوی الاکرمی الاکملی
شمس الذکا نجم الهدایة والتقی والسید العلامة والسند الوری ما حضر روض الافضل بعد ذبولها الا ابرشح
انامل ابن الخضری من لواضیف الیه کل فضیلة بثوثة فی الناس فهو بها حری اما بعد فلما شرف سیدالاشراف الاجل
بلادنا بمقدمه الشریف وعزم المراجعة الی ذالک المجلس العالی والموقف السامی صحبته بنا الخدمت سجاران اخطر ببالهم
واذکر بلطف مقالهم والمرجو من بکارم الاخلاق ان یعفو عنی هذه الجرأة ولا یحرمونی من صوالح دعواتهم والدعاء
بظهر الغیب اقرب الی الاجابة والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بعد از عرض تحیت و تسلیم معروض فخادیم
آنکه رافع این نیاز نامه مجدد شیخ مؤید که اباعن جد از مشائخ بزرگوار و اکابر نامدار ست چند بار صوفی وار
عصا در یمین و رکوه در یسار روی از زاویهٔ مالوف تافته و بقطع بادیهٔ مخوفه شتافته راحلهٔ وی قوت
اقدام ست و قافلهٔ آن هجوم خیالات واوهام نه دوشب مقام در یک منزل و نه دو روز آرام در یکجای
کسب معیشت کسان در آبادست و از ان وی در آبله پای رشتهٔ المش از یادت از حد طولی نیست
وصورت طلبش خالی از معنی قبول نه التماس آنکه هرجا که عصا در کوه بزمین نهد تا راحلهٔ خود را القوت لایموت
قوت و بدیعهٔ طمعش را بطعمهٔ شیرین یا شوربجد شبع رسانند و کف امیدش به نزل اویناری و یا درمی
سرخ یا سفید گردانند زدخل جود اهل دل کند چرخ ندارد غیر ازین خرجی و دخلی بدیناری بود راضی ز گنجی
بحر مامی بود قانع ز نخلی لایزال از لال شفقت و مرحمت همت بلندان شامل حال فقیران و حاجتمندان باد والسلام
رقعهٔ اخری تحیة من الله مبارکة وطیبة علی المجلس المحفوف بالمجد والعلی و بالعز والاقبال والعلم والتقی
واما بعد فلما وصلت الرقعة الشریفة والصحیفة المنیفة علی سلامة ذاته مفصحة عن استقامة حالاته شکرت الله
علی ما وصل بی عند ورودها من الذوق والحضور وحمدته علی حصل لی بعد طالعها من البهجة والسرور ثم حییتها
بلسان المحبة والاخلاص وقابلتها بمیان العبودیة والاختصاص لکنی اعرضت خوفا من السمعة والریا
عن کثیر مما هو سنة اهل الانشاء واختصرت علی ما هو واجب علی الاحیاء من وظائف الدعاء بیم آله العالمین

نقد چار من اقصی معارج همتی ۲ و معرج امالی و مرجع اوطاری ۲ کتاب جلیل ریقی بنزوله ۲ اعلی الله رقاه العلیا
معالج اقلاری ۲ رسید از غوانی دیار معانی شمالی بتوقیع عالی موقع عروس بشگون ستار مسترنگاری بمشکین برقع
مبرقع ۲ ز طل همه مکرمت تا بآخر ۲ ز مطلع همه موهبت تا بمقطع ۲ حروفش بارباب معنی گشاده ۲
ز هر چشمه تنگ بحری موسع ۲ سواد خطش خلعی از نخل خامه ۲ بانوار اسرار قدسی مشعشع ۲ دیده رمدیده از مشاهده
آن سواد پر نور شد و دل محنت رسیده از ملاحظه آن نور مسرور گشت بارار هر حرف ازان سواد قواعد محبت و
وداد بعرض عرض رسانیده میشود و در مقابله هر لمعه ازان نور لوامع خلوص اعتقاد بر ساحت شوق دل تابیده
میگردد بسمع رضا مسموع باد و بنظار ارتضا مشفوع مرخص جرات اقدام برین مراسله و مجوز گستاخی باقدام اهتمام
برین مقاوله تنزل و بیران خبیر تواند بود در مرتبه مخاطبه فقیران حقیر ۲ والا کی رسد بر چرخ والا ۲ زمین با گفت و گو
با این شوخی ۲ بخاک راه یکسان بود ذره ۲ فروغ مهر و ادش سر بلندی ۲ زیاده اطناب موجب شامتست
و اسهاب فالاقتصار اولی و الاختصار علی وظیفة الدعا اجدر و احری ۲ روز زمین و ملک یمین و یسار او ۲
ملک یمین خسرو فرخ یسار باد ۲ بر هیچکس چو ملک جهان پایدار نیست پیکش به نیل مملکت پایدار باد و السلام
رقعه اخری انا لله و انا الیه راجعون ۲ در ماتم آن ماه چو گردون گریه ۲ هر شام و سحر اشک شفق گون گریه ۲
چون چشمه خورز خاور آید بیرون ۲ بر خاک زمین خاوران خون گریه ۲ چون خبر این واقعه هایله و مصیبت شامله که نزدیک
و دور در تاثیر بآن برابر بود و اصل و مهجور در تالم بآن مساوی یکدیگر بر بین فقیر حقیر ممتحن رسید ع چگونه
شرح دهم کز سماع آن چه کشیدم ۲ خاطر بران آورده که به بیرانی فقیران و بر قاعده اصحاب عادت
نه ارباب ارادت بدو ک خامه فکرت رشته چند بر هم پیوسته و بنوک قلم اندیشه کلمه چند در هم نویسد اما ورق رقت
گرده و سیاهی غلط نموده و خامه جز بدین حرف سرور نیاورده و دوات جز باین نکته دهان نگشوده ۲ کام فرو
بجز گریه و ماتم نتوانکرد ۲ و زمویه گری یکسر مو کم نتوانکرد ۲ ارقافیه و سجع فرو بندلب خویش ۲ کاینها بجز از
خاطر خرم نتوانکرد ۲ ایزد تعالی جان پاک نور فته پیشین گرفته را برحمت و مغفرت جاودانی محفوف
دارا د و طبع دراک عمدیدگان ماتم رسیده را از میل به نیل مزخرفات فانی مصروف و السلام رقعه اخری
لازال بنجا لارباب الهدایه ۲ در جمالا اصحاب الغوایه ۲ بعد از رفع دعا مرفوع آنکه در نیولا حامل رقعه که خود را

بمعنی نشان کرده شده ۱۲
ستاره بمعنی پرده ۱۲
اسم مفعول بمعنی پوشیده شده ۱۲
برقع بالفتح جمع برقع ۱۲
برقع اسم مفعول از باب تفعل
بمعنی کشاده کرده شده ۱۲
مشعشع بمعنی روشن ۱۲
از ادب کشرل بمعنی مقابله ۱۲
مشفوع بمعنی ... ۱۲
مرخص بمعنی ... ۱۲
... ۱۲
... ۱۲

سر سینه رخنه رخنه نزدیکان دور نشین را مو بمو شرح کرده و پشت خمیده لام با دل بی آرام مجروحان ستم را
بسر حد بیان آورده باستقامت قامت بالف راستی و سادار با محبت دو دلدار باز نموده باستدارت حلقه میم
از حلقه گوشی مخلصان قدیم در دائره رضا و تسلیم پرده کشوده سلامی کرده از سین تیز دندان
کشاده حلقه از رشته جان + سلامی از کمندی طره لام + دل صاحبدلان آورده در دام + سلامی
خوشتر از نرد روس اعلی + الف در روی کشیده قد چو طوبی + بزیر آن الف از چشمه میم + عیان در پای طوبی عین تسلیم +
تحفه مجلس که صدارت محل آن تشریفات سدره علی ست + از آغاز و انجام جلال و جمال جوانب آن پیدا و هویدا
سیگرود سلک عنبر فشان معانی + رسیده از رده یکی مشکین صحیفه + نیاز کش جواب آنکه بحر ست + پر از دُر های
اسرار لطیفه + اگر حرفی نوشتم در جوابش + معینی فیه همة الشریفه + مکتوب مرغوب مصحوب سخنانی بدیع الاسلوب
فی الیمن و قت و اکرم ساعت بر ین قلیل البضاعت رسیده ست + نظمش صد گهر منظوم دیدم + نثرش لولو منثور چیدم +
چو آنش سالکده است منتظم باد + چو این طبعش پریشانی مبیناد + والسلام رقعه اخرے + لازال قدره بین الاکارم
علیا + و ذره علی سپهر المکارم جلیا + بعد از عرض نیاز مندی بمعروض آنکه خدمت خواجه زاده که از غوغا جگے
آزاده که سرمایه امانی و آمالش محبت درویشانست و تحرک نزول و ترحالش ارادت صحبت ایشان بانصوب
عازم ست و باد راک شرف دست بوسی جازم التماس آنکه از زمره محبان و مخلصانش شمارند عنایت و عاطفت
شامل حالش دارند حظوظ دو جهانی حاصل باد و فیوض جاودانی متواصل والسلام رقعه اخرے + نوازش نامه فروغ تخم سعادت
از عنوان آن طالع و شعاع نیر عنایت از مضمون آن ساطع نصیب دیده تاریک نشینان زاویه فقر فنا شد و نامه
روشن ضمیران انجمن صدق و صفا آمد از بیان حسن ترتیبش زبان ناطقه قاصرست و از ادراک لطف ترکیبش قوت عاقله عاجز
طوطی البلیغ صدر عنه ذلک الکلام + و بشیری لفصیح انتظم منه ذلک النظام + زکلکش یافتم جان بخش فیضی + که با جانم
چو شیر و شکر آمیخت + خوش آن نخلی که از وی این رطب خاست + خوش آن شاخی که از وی
این ثمر ریخت + خامه را در مقابل آن از مقام عجز مجال جنبیدن نیست و نامه را در معارضه آن جز طیفه دعا
بچیدن نه حق سبحانه و تعالے قرب خدمتش را در حضرت بادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب
هر حاجتمند گرداناد و بوسیله آنش بدرجات بلند و مقامات ارجمند رساناد + والسلام والاکرام رقعه اخرے

سعادت ۱۲ — دولت ۱۲ — آنش آن — وقت ۱۲ — رشک آرزست بحسب و مطلوم — ۲۹ — ۱۲ — لازال آدای همیشه باد — از بنان در میان بزرگان — بلند و ماه کامل آن بر آسمان — بزرگیها روشن ۱۲ — ۵ — تعال بروزن تفعال بمعنی — کج کردن ۱۲ — ای خوش باد و برای — از دو این کلام و خوشی — فصیح گرداناد ۱۲ — معاونت ۱۲ از باب مفاعلت — بمعنی مقابله و یاری ۱۲ — انجاح جیون — وجیم وحای مرطط — از باب افعال — بمعنی روا کردن — عاجز ۱۲ — آنش آن اشارت — بسوی کاغذ — دفتر اشین راجع — بسوی عاجز — ۱۲

حاضر سگنالزا انجو دپیوسته واز غیر خود گسسته دارد والسلام والاکرام علیکم اولا و آخرا ظاهرا و باطنا

رقعه اخری ۵۰ احاقل[۵۱] الاتحاف التفات انامالی الساحه اعلیا و لمجالس العالی و لکنه فی شان من کان مثلکم +
یکون خلوص الود و یدین امتثالا بعد الدفع نیاز بلسان اختصار و ایجاز رفع آنکه خدمت سولو اعظمی مولانا
کمال الدین حبیب الله که دیرگاه در پنجانب بتحصیل علوم و اکتساب فضائل اشتغال تمام داشته اند در بسیاری
از اوقات فقیر از تشریف حضور مشرف میساختند سلسله شوق بتقبیل[۵۲] سده سنیه و جاذبه حب وطن و اغنیه جمله
در جنبش آمد بدان صوب توجه نمودند و هیچ شبهه نیست که بعد از حصول این مقصد بابنده و وصول این مقام ارجمند
بعین عنایت شامله ملحوظ[۵۳] خواهند گشت و از حسن رعایت کامله مخطوظ خواهند شد دولت دو جهانی و سعادت
جاودانی محصل باد والسلام والاکرام رقعه اخری بعد از رفع تحیت و تسلیم مرفوع خادیم آنکه درویش آگاه
مولانا شهاب الدین عبد الله دیرگاه است که از سوانست اوطان و مجالست اخوان[۵۵] بی بهره در ممالک
خراسان و ماوراء النهر بتحصیل معارف علوم مشغول بوده بقدر استحقاق[۵۶] و فق[۵۷] استعداد خود اکتساب نموده
حالا اجازه بحب وطن گریبانش گرفته و داعیه صله رحم دامانش آویخته عنان عزیمت بموطن مالوف و مسکن
مانوس مصروف داشته التماس آنکه چون بشرف ملازمت برسد وظیفه اکرام و احترام بجا آرند و در هر مهمیکه
رجوع نماید التفات و اهتمام دریغ ندارند چون این ملتمس از مقتضیات[۵۸] مکارم اخلاق و مراسم اشفاق
ایشان ست زیادت مبالغه احتیاج نخواهد داشت توفیق رفیق باد سعادت زیاده والسلام
رقعه اخری ۵۹ نامور[۶۰] نامه که نامش را نیست جز زیر پای تاج هنر + آمد از حضرتی که خضر وشی +
بر سر صدر او گرفته مقر[۶۱] ن والقلم در مایستطرون که تا دبیر در صناعت کتابت ذوالفنون الف قلم
بر سر انگشت گرفته اند و نون دوات در کنار نهاده هیچ صاحب دیده را چون صاد مفتوح چشم کشاده بر عنوان
صحیفه چنین نیفتاده و هیچ آفریده را چون همزه محدوده سر افتخاری که بر کشیده جز باطلاع بر جواهر این
فریده باوج آسمان نرسیده از هدایت اوصاف آن و صاف[۶۲] بی نصیب و دوران بی نصیبی حاصل وی
نشد وی بس غریب سکون و تحقیقی که در اوائل داشت زوال نگرفته بلکه باضداد خود استبدال پذیرفت
لاجرم از سر و صافی گذشته و دوران گذشتگی صافی گشته سلامی که بزبان شانه سه تا دندانه بین

---

۵۱ احاقل بمعنی دیده شده ۱۲
۵۲ تقبیل بوسه دادن ۱۲
۵۳ ملحوظ بمعنی دیده شده ۱۲
۵۴ رفع بمعنی نزدیک گردن و گزارش کردن ۱۲
۵۵ اخوان بمعنی برادران ۱۲
۵۶ استحقاق بمعنی سزاوار بودن ۱۲
۵۷ وفق بمعنی موافق و سکون فا بمعنی موافق ۱۲
۵۸ اکتساب بمعنی حاصل کردن ۱۲
۵۹ ۴۸ رقعه بمعنی نامه و اشتری جامی
۶۰ نامور بمعنی مشهور ۱۲
۶۱ مقر بمعنی اقرار کننده ۱۲
۶۲ صاف بمعنی خالص ۱۲

بزن مطرب آن نغمهٔ دلنواز + که در پردهٔ دل بود پرده ساز + بشکر انه گر پرده گفتگوی + عروسان معنی نمودند روی
ز گلزار فردوس آمد گلی + بسر سنبلی بینوا بلبلی + ز باران جود و سحاب کرم + زلال بقا یافت خاک و رم +
ز دریای امداد فیض جدید + بلب تشنه گلاب و احل رسید + سخن کوته از زادهٔ طبع شاه + که دانش بآبست و عرفان پناه +
همایون کتابی چو در حجی ز دُر + رسید از گهرهای تحقیق پُر + در و هم غزل مانند و هم مثنوی + هم اسرار صوری هم معنوی +
شده طالع از مطلع هر غزل + فروغ طباشیر جیب ازل + ز مقطع چگویم که هر مقطعی + که فیض ابد را بود منبعی +
بصورت پرستان گوئی مجاز + ز شاه حقیقی نشان داد باز + چو در مثنوی داد داد سخن + نوی یافته راز های کهن +
در اسرار ادراک اُم الکتاب + ز هر مصرعش عقل را فتح باب + ز هی نامه و دلکش و دلکشای + که شد
جان عطار از و عطر سای + بود مثنوی لیک آن مثنوی + که شد فیض از و خاطر مولوی + ز بس گل که از راز
دروی شگفت + همی شاید ش گلشن راز گفت + بود پایهٔ آن سخن بس بلند + کی انجا رسد وصف ما الکمند +
سخنهاست اکمل دل پاک خاست + بپاکان که شاه سخنها ماست + بدین نکته باشد دلیلی تمام + کلام الملوک
ملوک الکلام + من از وصف گفتار شه قاصرم + بمدحش چسان ره برد خاطرم + چو خفاش را نیست نور بصر +
که بیند بروی زمین عکس خور + کجا آورد هرگز ش دیده تاب + که بیند برا وج فلک آفتاب + فرو بند جامی
زبان مقال + که تنگ ست اینجا سخن را مجال + چو سیمیست دیرین که ختم سخن + بود بر دعا بر دعا ختم کن +
الا تا قوابل ز فیاض جود + پذیرند همواره فیض وجود + دل پاک شه قابل راز دار + و رفیض بر خاطرش را گوار +
سپهرش بفرمان جهانش بکام + دعاگوی او انس و جان والسّلام رقعهٔ اخری رفتی به بهانهٔ آنکه باز آیم زود +
شد ز رود تو دیر و یه هم رو نمود + منتظر از دیده براه بود و شکسته خاطر از سینه پر آه اما چه توان کرد و غصهٔ این قصه
با که توان خورد سه هجر یکه بود مراد دلبر + از وصل هزار بار خوشتر + مراد ت محصل باد و تفرقها بجمیعت مبدل
والسلام تم الاکرام رقعهٔ اخری سه ای دیدهٔ خونبار و دل سرگشته + محروم ز صحبت بخون آغشته + مردم
ز تو نامکنم عرض دو اتم + تصدیع جواب نامه ننوشته چنان استماع افتاده و العهدة علی الراوی که در سطاو صحیفه فنون
فضائل را حاوی فکر بعضی طفیلیان بسهو القلم ام بعمد الکرم سه رفته است لاجرم سر افتخار + بر آسمان سانیده و
ایوان اعتبار + از کیوان گذرانیده باین چند کلمه ناپرداخته بتکلف ناساخته متصدع گشت حق سبحانه و تعالی

ملاحظات

طالع بکسر لام اسم بمعنی طلوع
روشن ۱۲ طلوع
نفح ۱۲ بمعنی بخشیدن
شعر اول اصطلاح شعرا
در اصطلاح نامه ۱۲ نوشته
طبا شیر بالفتح بمعنی
ای نوفلان ۱۲ اول نامه
جلاب بالفتح بمعنی
اصطلاح شعرا آخر غزل
در قصیده را گویند یا
فتح بر فرزن منقطع
چشمهٔ آب را گویند ۱۲
شاه حقیقی را و
از فتح بجانب تعالی ۱۲
نوی بالفتح بمعنی
دیباچهٔ سخن را مخزن گویند ۱۲
مخزن کلی ۱۲ ام الکتاب
سورهٔ فاتحه را خوانند ۱۲
از عطار رحمة الله ۱۲
فرید الدین کنیه اوست ۱۲
مولوی مولانا نام ۱۲
اراده کرده ۱۲
کلام الملوک کلمات اخیرهٔ ای
سخنهای پادشاهان
پادشاهان سخنهاست ۱۲
خفاش پرنده
بمعنی چمگادر ۱۲
قابل جمع قائل بمعنی
قبول کننده ۱۲
فیض بمعنی
والعهدة ۱۲
بر روایت
علی الراوی
فنون بضمتین
ما وی بای
بمعنی فرا
بسهو القلم
بالفتح سهو قلم ۱۲

رقعهٔ اخری معما باسم عثمان که حلیهٔ از نظم و نثر می آید

آورده‌اند بعین کعبه دل حج درست ۔ لیکن چو حساب کرد از ارکان رکن نخست ۔ لبیک زد و امید بدر وی نهاد و رکعبه
آمال که خاک درِ تست ۔ این معما را در صدف نیست حائل و در ثنای همدوار اعنی نام حجسته فرجام دریا کفیکه یک گوهر از
آثار او از هر چه در عمان بر سر آمده و جیب آمال و امانی باسمت بی پایان از بیادی لطف در بر آمده ۔ عشق
بزور و زر نیست بیزر یست ۔ هر که بیزر یست در خور بنیاز یست ۔ چهرهٔ زرد باید بدرهٔ زر طریقه همین است ازین بگذر
۔ مانه سیم سره نه زر داریم ۔ زان لب خشک و روی زرد داریم ۔ عاشقان را کجا دهد زر دست ۔ و جه ایشان همین رخ زرد است
کرده از اشک آستین پر سیم ۔ قیمت درد و صل می پرسیم ۔ درین راه نام نیک چه ننگ است ۔ ناموس یک حرف
کهنه وقت تنگ است ۔ ورق و رخ و زر همه در بیخ ۔ جریده رو که راه میست پیچ در پیچ ۔ در خرابات عاشقان
زنهار ۔ از سر عفت و ورع نائی ۔ زانکه با یکدیگر نیاید راست ۔ دعوی عاشقی و رعنائی ۔

رقعهٔ اخری بسلطان شاهجهان که حقیقی تخلص میکرده در دیوان خود فرستاده بود نه نوشته شده

بده ساقی آن جام گیتی نمای ۔ که هستی ز بایست و مستی فزای ۔ بستی ز هستی ربایند و مستی ز بایند دهد ۔ بستان عشق آشنایم دهد ۔

منتفع شمرده و شرائط اکرام و احترام او بجای آورده در هر مسئله رجوع کند باهتمام نماینده و در مصلحتی که بعرض رساند التفات نمایند که بیشک امداد هر که ازین طائفه می زده است و اعانت هر که درین طریق قدمی نهاده وسیلهٔ نجات و واسطهٔ رفیع درجات خواهد بود حق سبحانه و تعالی همگنان را توفیق خیر از خود و رخود که سرمایهٔ دولت ابد و سعادت سرمد ست رفیق گرداناد و السلام رقعهٔ اخری صاحب فضل جلی مولانا درویش علی که در صنعت کتابت انگشت نماست و در صناعت نظم و غزل فرد و بی همتا سیان اصحاب قلم بخوشنویسی مشهور ست و بزبان ارباب بیان به ولیسی مذکور ست آنکه پاک و لطیف میگوید اگر قصیده و گر غزل ولیسی ست و حساب هنر اگر دگران + بست باشند فی المثل وی هم ست و یگانه است که گوشهٔ خاطر بجانب این فقیر میدارد از زمرهٔ محبان و مخلصان میشمارد و بلتمس مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مخاویم آنکه هر جا که تشریف حضور ارزانی فرمایند بمقدم شریف او را مغتنم شمارند و شرائط تعظیم و تکریم و توقیر بتقدیم رسانیده هر چند باظهر فضائل و شمائل او شغولی باین سفارش فضولی مینماید چون آن بنابر الحاح و اقتراح او بود باشد هر که داند بی شبهه معذور فرماید مراحق سبحانه و تعالی و همگنان را از خود رهائی و با خود آشنائی کرامت کناد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری عارفه که بازمان حضرت بادشاهی زمین پناه و شهریار معدلت شعار بیوسیله سببی و واسطه جلبی از بلاد روم نامزد فقرا از شرف خدمت بلا آفات محروم بخراسان فرستاده بودند رسید و از انحضرت ببشارات اقبال بر دریشان و قبول طریقت ایشان رسانیدند ری عطایا ئیکه شاه معدلت کیش + فرستاده بود بدرویشان درویش + دلیل رافت و احسان شاه اند بر اقبال قبول او گواه اند + خصوصا این گوهائیکه پیدا ست + فروغ صدق از ایشان بی کم و کاست + و خشان و تابان و درخشان و برق لامع + ز قرآن وصف شان صفر + سرور انگیز دلهای پریشان + تسر الناظرین در شان ایشان + فرنگی اصل لیکن شاه بیندر + رهانیدست شان از قید کفار + گرفته پیش هم لشکریان + سیاست + و دریا دل اهل ایمان + ز کثرت گرچه بیرون از شمارند + چو نقش شهای شه حدی ندارند + چو گیری از شمار آغاز و انجام + رسد عالی شمار آن با تمام + الا تا آفتاب عالم افروز + ز رافشاند ز جیب صبح هر روز + بکف شه همچو خورشید درخشان + بفرق خاکیان یاد از رافشان + ظلال عالی + الله علی الایام و اللیالی مخلد باد رقعهٔ اخری جناب فضائل آب لطائف اکتساب مولانا سیفی که در لطف غزل و حسن مقال عدیم المثال اند و در رحمت ذهن و دقت خیال مشرف به رتبهٔ کمال و در صناعت

از زوال نعمت ایمن باد و دست از خود شسته اند و مشغول بدعا گوئی و خیر خواهی در انتظار نوشته خواجه شاهی نشسته
چه خوش باشد که از فضل الهی گدا یابد ز ارسال منشور شاهی + دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد
والسلام والاکرام رقعه اخیر هوالحی الذی لا یموت انا لله و انا الیه راجعون کدام دود حاقبال سر بجیب خاکشید + که صرصر اجلش
عاقبت ز پیخ نکند + که ریخت تخم امانی بکشت ارجمان + که برق حادثه آتش بخرمنش نفکند + چگویم از
اخبار واقعه دشوار پدید دارنده بزرگوار حشره الله الملک الغفار فی زمرة الابرار والاخیار بدین جگر خستگان
دل افگار چه رسید و چه نویسم که از کشیدن بار مصیبت متحمل و حادثه شامل آن قدیمه اهل تقدمه الله بفضله الکامل
وعفوه الشامل بر بین از دست رفتگان پای در گل ماندگان چه افتاد کدام غم عم به تفاصیل الاجزاء + والم الم
تیبا عیض الاعضاء کجان ریش و جگر پاره و دل پر خونست + از دیده غم دیده چگویم چو نیست +
اما چه توان کرد هیچ پدید بدر وجود در نیامد که رخت بدر وازه عدم نکشید و هیچ پسر پسر خوان حیات نه نشست
که شربت مماته نچشید کجا یعقوب ز اسیب غم یوسف همی میرد کجا یوسف بداغ فرقت یعقوب میمرد +
بر ضمیر منیر آن برادر روشن بست که چون طایر مقبل از مضیق قفس در هوای افضای عالم قدس پر و بال گشاید اهل بصیرت را
جزع و قرع نشاید چون طوطی جان از تنگنای نشیمن تقیید رو در فسحت سرای مطلق اطلاق آورد ارباب دانش را لازم رضا
بقضا نیاید کمرغی ز حرم در قفس تنگ نشست + آمد ز فضا بر قفس تنگ شکست + بالعرور نان کز قفس تنگ
بجست + او جلوه کنان کز قفس تنگ برست + هر چند این برادر در این واقعه جانگداز انباز بود و در مصیبت ناملائم متساهم
میخواست که بهر تسلیه خاطر آن برآورد و سایر عشائر اعزه الله تعالی بالسعادة والعزة فی اسرع وقت و اقرب
ساعت بآن جانب متوجه شود اما بسبب وفور علائق و هجوم عوائق در توقف ماند کهن درخت برومند
اگر ز پای فتاد نهال نو برز آسیب هر ایمن باد در رقعه اخری بعد از رفع سلام و شوق کلام در
بیان کمال شوق و غرام معروض اکابر اعظام و مفاخر کرام آنکه خواجه درویش مشرب و جوانی بپیری ملقب
که گمان این فقیر آنست که مقصود وی از مهاجرت اوطان و مفارقت اخوان زیارت درویشان و تقرب بملازمت
ایشان بست نه حصول آمال امانی و وصول بخرفات فانی چه هیچ عاقل پوشیده نماند که کام این جهانی چندان
نیرزد که کامی بهر او برداری کجا + متوقع از بکارم و مراسم اشفاق ایشان آنکه بمقدم شریف اورا

خاطر شامل حال او ازد باشد که بدین سبب بآید کاری + واگر چنانچه عنایت انتهاز الفرصة بی آنکه وجود کمینه
درمیان باشد از روایح انفاس متبرکه حضرت ارشاد پناهی ولایت پناهی ادام الله تعالی ظلها علینا متعارف
الغائبین والحاضرین ابدالابدین و دهر الداهرین استشمام رایحه یعنی در یوزه همتی و التفاتی فاتحه نمایند تا بنده پروری
وکمال مرحمت گستری خواهد بود ای بیزم وصل حاضر غایبان از دست حاضران از غایبان کوتاه نیست
داعی کمینه را جرات این مقاولة و گستاخی این مرسلة نبود اما چون خدمت صاحب اعظم مجمع مکارم الاخلاق
دانشیم خواجه فلانرا لازال فی کنف الاله مکرما عزم مراجعت جزم شد واجب نمود خود را بر خاطر خادمان
آن آستان و ملازمان آن دولتخانه گذرانیدن ایام از حد گذشت سلام الله وتحیاته وبرکاته اولا و
ظاهرا و باطنا والسلام رقعه اخری ای بقیت بقاء لازوال فانما + بقاؤک حسن الزمان وطیب +
ولا کان لمکروه نحوک مذهب + ولا یصروف الدهر هنک نصیب ای شد فی خامه دلم را ترجمان +
بشنو از نی چون حکایت میکند + باز بانی تیز و چشمی اشک ریز + از جدائیها شکایت میکند + محنت تمادی
ایام فراق و شدت توالی آلام اشتیاق زیادت ازان ست که بامداد کاغذ و مداد و اعمال ادوات قلم و دوات
تصدی و تقضی از عهده ادای آن تعهد نمود ای بصد طومار و صد دفتر نشاید شرح مشتاقی + اما چون خدمت
یار و رفیق حقیقی و دوست تحقیقی و فقه الله لما یحبه و یرضاه بهانه کمینه آب و گل روی در کعبه ارباب دل کرده متوجه
آنصوب بود سوار بنمود و خود را بگوشه خاطر مجاوران آن آستان که قبله گاه راستان ست گذرانیدن
بر فتراک ملازمان آن درگاه که پناه هوشمندان آگاه است بستن ای نگویم نسبتی دارم به نزدیکان درگاهت
که خود را بتوهمی بندد بسا لاتی ذراتی + هر چند پیام قطره بدریا عجب ست و پیغام ذره بخورشید
والا خاموش ادب اما چه تواند کرد ای نبض عاشق بی ادب برمی جهد + خویش را در کفه شه می نهد +
خیر الکلام ما قل و دل اگر به این پریشان از دلالت عاری ست بحمد الله که قلت اختیاری سایه عالی بر مفارق
او افی و اعالی مدی الایام والالیالی ممدود باد بالنبی و آله الامجاد والسلام والاکرام رقعه اخری ای
ای مرغ گرشوی همه تن بر تیر تیز + از حال ما بیرس و تبر بر تیر تیز + بیان خبر + کا مشب شبه ست حرقه ارباب فقر را و امان و جیب
خشک قبر بر تیر تیز + معروض خاطر آنا به نبع فقراء و مساکین آدم و حوا بین الهار والطین رقعه بغشت آباد که

ظاهر بنیان خود نمای جاری فی سدان باب نیز کرده شد ۵ ز شوق نه مانی عبارت چه حاجت +
چو بر سر دل رسید هر دل گواهی + داعی کمینه را جرات این کلام و گستاخی این ابرام نبود اما بحکم المامور معذور
متصدع گشت ۵ زور و یش صادق درین ره چه لائق + دعای شب و همت صبحگاهی + با نسان کنخواهی
نصیب تو باد ا + بقای مصون ز احتمال تناهی + ایزد تعالی ذات ملکی صفات را در تعز عزت و مستقر دولت برادر او

جواب مکتوب سید معین الدین محمد ولد شیخ سیف الدین انجی شعر

شیخ ۵ الصبا اهدت الی نعیما + من بلدة فیها الحبیب مقیما + انی اظن نسیما من طیبه + و هبو بها من عنده نسیما + صبحدم بوی
زگیسو تو آورد نسیم + تازه شد با دل من عشق ترا عهد قدیم + شحه خامه مشکین تو از که بصفحه نامه مشکین طراز مرغان
اولی اجنحة را دام نهاد چون سواد دیده از ارباب بینش همه نور و چون سر سینه اصحاب دانش سراسر سرور + ۵ این موقت اکرم
ساعت بدین قلیل البضاعت رسید ۵ فذکرنی عهدکم انسیته + و یهیج احزان الفواد شوقا + لم یفلی منه شوق میخ
واضرم فی الاحشار نارا فاقلقا + از هر حرفی فرخی روی او و در هر لفظی مشاهده لطیفه افتاد ۵ کام دل از سوسه
حاصل کردم + بر چشم ترش ز شوق منزل کردم + تا آنکه پی یادگاران گلک و بنان ۵ و مدد گردن جان و دل حمائل کردم +
هر چند حصول این مراد از حوصله این بیچاره بیرون بود و وصول بدین مرام از مرتبه این شکسته دل افزون
اما ع چون لطف تو عام ست ز نیها رچه عجب + آری اگر آفتاب عالمتاب بر خرقه تر دامنی تابد پاکش از ان
چه باک و اگر باران نوبهاران بر گشت زار سوخته خرمنی بارد فیض ما شد از ان چه زیان ۵ تو لی
ز احسان و فضل آن ابر نیسان + که بار در بار بلند و پست یکسان + چه افیض بخش از بحر خار ۵ نگاه از ابر مجرم
نی خار + اضعاف انواع الطاف و اصناف عطاف کز فحوای نامه میمون و مطاوی صحیفه همایون بنده الفقیر
ذوق و جاذبه شوق چشیده و کشیده شد عجز و شکستگی و تعلق و دلبستگی بموقف عرض رسانیده میشود ۵
چو گل بخنده در آمد لب دل ز نشاط + اگر ز گلشن لطفت نسیم قبول + قصه غصه فراق و حکایت شکایت اشواق
قیاسا علی سفاوضات ارباب العبارات مظنه مبالغه و سوء هم اغراق لاجرم بر بن دو بیت اقتصار کرده می آید
نوان ۵ اللیالی حذبت بفراقنا + محاو مع عین اللیل نور الکواکب + و لو جرع الایام کاس شتیاقنا + لاصحت
الایام شبهة الذوائب + ملتمس انکه این فقیر را بالکلیه از گوشه ضمیر منیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات

تسنیم سعت ۵ چشمه بهشتی کز نام او ۵ آن باد از نزدیک او ۵ قیام دارد در مرا پرده ۵ گمان میکنم ۵ دلنشینی او در زبان ۵ کدران دوست من نعمت را از شهری ۵ هدیه کز لبسه ۵ انی اجد نفحه یاد میها ۵ عبارت بوی نیان ۵ ای ۵ الصبا

این بر و زن را فضل بمنی مبارک ۵ قد کر فی اذا ای ۵ پس یاد دار و هوا احمد شما ۵ انچه فراموش کرده بودم ۵ آن را دیر انگیخت ۵ اندوه های دل از روی ۵ شوق که فرود آمد بدل من ۵ از ان شوق ۵ ۵ ۵

گر کاغذ چو بر طبق کنی آنرا + طفیلی و گرانجم بران کناره کشانی + شکر خامهٔ لطائف نگار که بر حواشی نامه نامدار
این مهجور بر کران مانده واز مجلس حضور را آرزوی دل در کنار نهاده واین رنجور ناتوان افتاده بر بستر عجز و قصور را
نسخهٔ شفای عاجل ساده بر زبان شکسته ادا نتوانکرد و بسنخان برهم بسته استقصا نتوان نمود الجرم طی
بساط شکر کرده در وی بر بسط عذر آورده میگوید گر زهر برگ گیاهی مدام در زبان + شرح یک شیخه زابر
کرست نتوانم + ورز هر شاخ درختی کندم چرخ قلم + شکر یک نقطه زنوک قلمت نتوانم + التفات خاطر عطیر که
حالیا این فقیر از سعادته دلپذیر بر تقصیر توبه از نوالهی مردود ما چان بموقع اشراق آن آفتاب خاوران
درمی یابد اگر آنرز مان در یافتی هر آئینه از سرق دم ساخته وآنرا سر همه سعادت ها شناخته بخی ریست شنافتی
اما چه سود چون آفتاب این عنایت آنروز بر تو نینداخت و سر مفاخرت نیاز مند انرا باوج عزت و فور نرده کرامت
نیفراخت ﴿ یکچند بخاک مردم افتاده نزدل + مرو خبری زتو نیاورد رسول + تا یافتمی ازان خبر بویی قبول +
برداشتمی بسوی تو راه وصول + مع هذا این حکایت نه اظهار خاطر ماندگی و شکایت بلکه تکلفی ست در عذر
تقصیر و تحلی در دفع خجالت و تشویر والا فرهٔ حقیر را با آفتاب خاوری چه مجال این نوع زبان آوری و یارای
اینگونه حجت و داوری ﴿ ای روی تو از آفتاب انور + خاکی بچشل کز تو خلد در بصر + آن خار کز مژ گل بیاید بیشتر
خاک همه دشت خاور انم بر سر + سخن دراز گشت و گستاخی از حد ایجاز در گذشت ظل عالی و سایهٔ مکارم و معالی
بر مفارق اولی و اعالی مدی الایام واللیالی ممدود باد بالنبی وآله الامجاد وعلیه وعلیهم التحیة والسلام

در جواب بعضی از صدور که استدعای جواب کرده بود نظم شعر

در وقت علی صحیفة سن مفضل + حط الانام بفضله وفواله + لازال همدود اعالی الورک فی سند الاقبال ظل جلاله +
جامهٔ هی نامهٔ نامزد شد + زعالیجناب صدارت پناهی + چگونه منشور لطفیکه باشم + بتشریف آن تا قیامت سپاهی +
شکر نامهٔ مشکین طراز و عذر خامهٔ مسکین نواز از آستان رفیع الارکان عالی ذالکل شریف و وضیع میسور قلم
گسوی اللسان و مقصد و زبان قاصر البیان نبوده لاجرم تقاعد آزادی الواجب نبود ﴿ اگر عهدهٔ اعذار آن لطف
خواهم بیرون نایم از عهدهٔ آن کجا هی + همان به کز عجز لب به بندم + که هم لطفش از خود کند عذر خواهی + وچون
شرح معانی نیازمندی و اخلاص از تو هم تکلف و ریا عاری نیست و اظهار صورت اقتصار جز بر قاعده

از کلیات این فقیر استخبار نموده بودند از جزئیات احوال استفسار فرموده و وقت حاضر در جریان امور
بر نسج سابق ست و زمان حال در تحول احوال ماضی موافق و چون آن سالها مشاهده بود در ضمیر منیر روشن
خواهد بود و بر خاطر عاطر مبین ست املی کرده حدیث عاشقان و میرسد بر پرسش حال بیدلان گشته و لیر
بر عاشقی از جانب جهان آمده سیر + امروز بود چو دی همچو پریروز + حق سبحانه همگنانرا از گرفتاری خود برهاند
و بگرفتاری خود گرفتار گرداند بمنه وجوده **الی بعض الاخبار جرون** شعر شمس تنورت واضاءت
بها جرون + اما السعداء الذین الیها یهاجرون + زینسان کز ابر دیده دریا بارم + روزی فگند بموج دریا بارم + چون
یار گرفته جا بدریا بارست + خواهم بر داین سیل بدریا بارم + مرفوع آنکه احوال اینجا بموجب و لخواه است دوده انتظار
بمقتضای وعده خدمتش براه دولت و سعادت مستدام والسلام **بقاضی مجد الدین حسن یزدی**
ورود علی صحیفة من فاضل + فی الفضل افاق افاضل الآفاق + الازال مجد اللانام ممجد + حسن الشمائل طیب الاخلاق +
فی کلکش نبات فکرت راوه بنبات حسن به پرورده + غره صبح از طره شام + رشک رخسار نو خطان کرده +
قصه کوتاه شب دراز مرا + پاره پاره بروز آورده + نامه چون غنچه نو شگفته تو بر تو مشک بیز و عنبر بوی که
در بهار حد اعتدال از رشاخسار لطف و جمال دمیده و از بهر توی آن نسیم سودت و اخا بهشام جان و باغ جنان رسید
در طیب اوقات ورود یه الفوحات ان ابر بکم فی ایام دهرکم نفحات از ریاض فضل و کمال و حدائق اکرام و افضال
خدمت مولوی اقضوی اعلمی اکرمی افضلی زبدت بخش ویرانه رنجوران فراق و عطر افشان کاشانه مهجوران
مشتاق گشت غنچه اسید بشگفت از نسیم لطف او + باغ دل زان غنچه خندان چو گلشن تازه شد +
اضعاف مضاعفه آن ملاطفه معاطفه که از فحوای آن بطالع افتاد مخبر و شکستگی و تعلق و وابستگی
بموقف عرض رسانیده میشود و چون تکلف در شرح آرزومندی و اشتیاق موهم ست بمبالغه اغراق
و آن داب منشیان و دبیران ست نه شیوه شکستگان و فقیران ازان اغراض نموده بر دعا اقتصار
میرود و لایزال ظل فضائل بر مفارق افاضل ممدود باد والسلام

مکتوب به بعضی از مشائخ مهنه که بر کناره مکتوب شکایت گونه نوشته بودند

مرا چه زهره که این آرزو بدل گذرانم + که بهر من ثمر از نخل کلک خویش فشان + پس این گرم تر

بوادی اشتیاق صورت ورود یافت دل غمدیده را اضعاف آن مشرب صافی بصفوت مسترد و فی رسانیده و جان
رستم رسیده را غدوبت آن موردِ مذب از مرارت عذاب هر مخالف و سنافی رهانیده فقبلتهم قابلتها
بصحف الامانی بلا زیغ طرف و فکانت کما شئت لفظا بلفظ و عبارت کما رست حرفا بحرف از مضمون انچنان
مفهوم شد که حکایتی که این فقیر گاه گاه بر سبیل تمنی بزبان گذرانیده بود بمسامع شریفه بعضی از محاورین
در مجالس سامی الی الزال سامیاند کور شده و با مضای آن مامور گشته لاجرم با کید الرابطة المحبة و الاعتقاد بل
انقیاد الامر و الواجب الانقیاد با وجود قلت بضاعت و عدم استطاعت تفرق بال و پشت احوال و فقدان
جمعیت اسباب و جدان اسباب تفرقه از هر باب عجالة الوقت اوراق چند فراهم آورده چون زنبیل درویشان
در یوزه کرده از هر گوشه توشه و از هر خرمنی خوشه بمت ارسال یافت و چون فرصت بغایت تنگ بود
و تا صد بیدرنگ انچه در نیت بود باتمام نرسید و انچه آغاز کرده شده بود بانجام نانجامید رجا واثق بست و امید
صادق که عنقریب قریب مجیب عرشانه توفیق ترتیب و تالیف آن رفیق گرداند و مخزن خاطر محزون را بطور آورده
بمجالس با انواع فضائل مشحون رساند بمنه و السلام و الاکرام رقعه اخری ست ایزد که بلوح ما قلم رانده است
بر باد و تو سر از قدم خوانده است و با او دل ما بان پری مانده است کش باد به پشت قلم رانده است
هر چند باختیار مشهورم من و در مذهب جبر جبریان دورم من مجبور ز اختیار مسرورم من باد هوای اختیار
مجبورم من بنامه بجا به بی اختیاری مرقوم منطوی بر اختیارات لطائف منثور و منظوم بلکه سفینه از تموج بحر قضا و قدر
در تلاطم نوشته در کلام ازلی نویسنده در متکلم حقیقی گم بلبلشنه از تمتع سراب جودی سرد بر تجرع شراب
بیخودی دلبر رسید و قصه ها رسانید ست ز اندیشه کار دو بار بیرونم کرد و در بقعه روزگار بیرونم کرد بر من
صدمات قهر جباری ریخت و ز عالم اختیار بیرونم کرد لاجرم از مقام اضطرار ز عوبت اختیار هر چه بر
زبان خامه او مد بمت تقریر پذیرفت و هر چه بر نامه بان کشاد بصورت تحریر رفت یا از اقلام مجاری احوال ما زمان
بزمان چه مختار خاطر عاطر و مقبول ضمیر منیر باشد جار باد رقعه اخری صحیفه شریفه منطوی بر عبارات
و اشارات لطیفه در اطیب اوقات رسید و قحط رسیدگان خشک سال هجر از اطیب اقوات رسانید
جانا از خرسندی و تن را نیرو دادی شعر القوی به کالغذ الذی یقوی به جهة یغتذی و در انجا

جان و دل ۱۲ زنبیل ایشان درویشان که اسباب گدائی را دریشان نهند بهند آنرا جهوی نامند ۱۲ تالیف بمعنی پیچیدن ۱۲ منطوی اسم فاعل از انطوا بمعنی پیچیدن ۱۲ متکلم حقیقی اشخص حق تعالی ۱۲ سراب بیابان معروف ۱۲ بیابان خشک ۱۲ رقعه بکسر راء و ضم قاف ۱۲ دمکن ۱۲ بمعنی ارسن گاو بند ۱۲ رعونت بضم راء و ضم عین ۱۲ ثقیل مهمل بمعنی خودان ۱۲ اقوات جمع قوت بمعنی خوردنی ۱۲ القوی اه

فارضیه ۱۲ تملی ناظمها الرضوان والتحیة اظهار الخلوص الاعتقاد وتاکید الروابط المحبة والوداد مرقوم رقم اخلاص
گشته تحفه مجلس شریف وهدیه موقف منیف میگردد ع زهی سعادت ودولت اگر قبول افتد + وچون شواهد فضل
وکمال استحقاق واستیهال شعار الیه ازان اجلی هست که بتوصیف وتعریف احتیاج افتد وبعوث اکرام وافضال
خادم سده مثال ازان بقومی که بتحریص وتحریض مفتقر باشد دران باب شروع نمیرود ع شاه شناسد گهر شاهوار +
صنعت دلاله نیاید بکار + خدمت خواجه درویش مشرب جوانی بپیری ملقب بمقدم شریف ارزانی داشته
همواره مذکر مکارم اخلاق ومنشر مراسم اشفاق خادمان آن آستانه وملازمان آن والتجانه زبان تردارند ومشام
جان مشتاقان معطر آری ع باد که هم صحبتی گل کند + خاله درو اس سنبل کند + نافه چو با مشک شود رازدار +
جیب صبا گردد ازو مشکبار + زیاده ابرام شرط ادب نیست توفیق رفیق باد سعادت بحرمت النبی رقعه اخرے
بعد از رفع اخلاص بلسان افتقار واختصاص مرفوع آنکه خدمت اخوی جناب مولوی احسن امد عافیته ودام عافیته
که عزیمت آن کعبه آمال کرده وروے توجه بدان قبله اقبال آورده از بار یافتگان آن آستان که سرمنزل استان
التماس تفقد نمی واستدعای تودد می فرماید ع چه حاجت که گویند با آفتاب + که بر فرق نزدیک
یا دور تاب + چو خورشید تابان بهد فیض نور + نه نزدیک محروم ماند نه دور + توفیق رفیق باد والسلام والاکرام
رقعه اخرے ع ۱۱ روم بعد من ملیح الروم + وهواه حل بقلب المهموم + لولا رجا الوصل به محققا +
لاختل نظم وجودی الموهوم ع شد از تو معدن حسن وجمال روم خوش آن + که در هوای تو رخت وفا بروم کشید +
رسید پیش تو دائم حدیث گریه من + ببین که دور ز رویت چها بروم رسید + بعد از تعرض بعرض تحیات عرضه
عرضه جلال اطلال اشکال اشکال نماضه النتائج حافیة المناهج علوم حقیقی وفتاح معاقد قواعد عسیر المدارک عریضة السالک
معارف تحقیقی الذی وفق بصرف همته نحو بیان المعانی البدیع منطقه وفصیح کلامه فلیبذل جهده وطاقته بتهیب
اصول الدین وبسط فروعه واحکامه وذی المیل الطبیعی بالتاید الالهی الی ریاضة نفوس الریضة الالتساب وکمالات العلمیة
والعینیة شمس الذکاء طور العلی زین الهدی کهف الوری بهکام روم وسوم جلت فوائده ان لطوی فی طی المنثور والمنظوم
لازال فی حل الامور وعقد ها متایدا بالواحد القیوم وحیاه فیاض العلوم بفضله علما یودیه الی المعلوم میگردد
که چون مفاد ضه فضیلت انتما الرحمن الماء الزلال حمای الظمار بر لب تشنگان وادی فراق وجگر خستگان

سابقه تعارف روحانی وآرزوی سند رابطه تالف جسمانی میباشد اما چون هر دو آرزو در پیشگاه حکمت منوط
بوجود اسباب است ومربوط بتحقیق شرائط از هر باب وآن هنوز در محکمه قضا آرمیده است وبه ظهور در متوطن فعلیه انجامیده
لاجرم جمال آن مطلوب بحجاب غیبت محتجب می نماید وچهره آن مقصود بنقاب امتناع منتقب یار رخساره
نهفته است پس پرده راز + آه گر باد صبا پرده کشائی نکند + قافله سالار رحمت شداند بوادی کوشش
گذرانیده وخود را بساحل دریای کشش رسانیده میخواست که در کشتی بی اختیاری لنگر اندازد وباد بان فروتنی و
افتادگی را برافرازد ودر اسرع مدتی واقرب فرصتی متاع فقر وفنا وکالای محبت ودلدارا که رهبر روان شوارع
نیاز وافتقار وسالکان تموارع عجز وانکسار از ان سرمایه عزیز تر ندیده اند واز ان ارمغانی نفیس تر نشنیده
بآن حضرت رفیع مرتبه که مصب بنابیع فضیلت وکمال ومقصر سفاین امانی وآمال است بهمساند اما چه سود
چون طلاح تقدیر بمساعدت ننمود وشط توفیق موافقت نمود فقیر متحن از بر بره بحر شتافت که بدلال تعویم بخ
پای ها بدست + متاع خود بلب بحر ناکشیده هنوز + شکست کشتی وملاح هر دو باد نشست + سخن دراز کشید والسلام
از حد ایجاز در گذشت لایزال مجاری احوال بر منهج استقامت واقع باد ودوازنی عز واقبال از مطلع سعادت
طلوع لامع والسلام رقعه اخری ای نامه که خامه از ان در لخشه گفته است بگوش تو فرو آهسته زنهار چون بیار
جانان گذری + از ما بر سان بسوی او سر بسته + سلام قولا من رب الرحیم + وتحیه فضلا من کریم اعلی مفضل
قدیم شناسی بوصال + وان لم افزالا لطیف خیال + عشقت ما البصرة غیر انی + سمعت من المحاکین وصف جمالک
تا گهر وصف تراشد صدف + سامعه بر باصره دارد شرف + دیده فشاند ز حسد خون که چند + از خبرت گوش بود
بهره مند + کی بود آیا که بود بهره ور + دیده زدیدار چو گوش از خبر + شوق وآرزومندی بشرف بوسی حضرت خداوندی
که غایت همت دولتمندان ونهایت دولت همت بلندان پیش ازانست که بدو گاری در وات دهان بسته ودستیاری
قلم زبان شکسته در طی صحائف نشر آن مقدور باشد ودر طول طوامیر آن میسور اما چون درین زمان والاجناب زبده العلما
وعمده الفضلا کاشف حقائق العلوم موضح دقائق الفهوم ذوی المکارم القدسیه والکمالات الانسیه المولی
الاکرم الامجد نور الملة والدین محمد ازانوقت باز که متوطن این دیار اند به تودد وتفقد این فقیر اهتمام تمام دارند
عزیمت آنجانب که بوده وبود رکوب توجه بآن جهت آورده این رقعه مصحوب داشت وچندی در شرح قصیده میمنیه

توقف نماند و آن امنیت در عرض تعلل و تسویف افتاند ۵ دریغا که دست من نیست کار + که آرم بکف حلقهٔ زلف یار + مقصد که پرتو اجابت کار جهان + زمن دامنی دست سرے قضا را نهان + چو گیرم پی کاخ دولت کمند + قضا افگند زان کمندم بلند + چو بر شاخ سنگ افگنم میوه جوے + نه بر میوه بلکه آیدم بر سبوے + ملتمس آنکه چون خواجه مشار الیه بشرف پابوسی مشرف شود و مهمات آنجای بحسن اهتمام ملازمان کفایت نماید اشارت رود که زود تر مراجعت فرمایند باشد که بعون عنایت و فضل بغایت حضرت حق سبحانه در مرافقت و موقف ایشان سفر مبارک میسر گردد حضرت مهیمن و منان بمحض فضل و امتنان اولیای آنحضرت را حسب الامکان از مکاره مصون و مکائد مامون و در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدارد بالنبی و آله الامجاد در قعهٔ اخری ۵ ای بسته لب از شرح غم تنهائی + بر خود شده بجان بعمل سودائی + خوش آنکه رسی بیار و لب بگشائی + سوز دل خویش یک بیک بنمائی + این همایون نامه آمد تازه از باغ بهشت + وردے از کافور رسته سبزهٔ عنبر سرشت + با خود از تو بر بیاض صفحه نور و جود + چند حرفے کلک صنع از ظلمت امکان نوشت + رشحات سحاب بر دنوال قطرات غمام فضل و افضال از نامهٔ کلک مشکبار و قلم گوهر نثار فیضان کرده بود نه مزرع رجا لب تشنگان وادی فراق و کشت زار امید جگر خستگان بوادی اشتیاق را تازه و تر ساخت و نفحات بساتین نطق و بیان و فوحات علم و عرفان از هب هب طوبی عنبر نسیم و خطوط عنبر شمیم فردیس گرفت دماغ جان تنی دیگان و دور و مشام جنان و اصلان مهجور را معطر گردانید ۵ رشحهٔ قلم تو چشمهٔ آب بقاست + و انفاس خوش تو نفحهٔ باغ وفاست + این رشحه و نفحه را زمن باز مگیر زیرا که دلم زنده باین آب و هواست + بازای امداد آن رشحات و اعداد آن نفحات بی ابر سان بلکه ابر نیسان خامهٔ جواد جواهر تحیت و دعای و لآلی محرت و ثنای نثار آن بحر مکرمت و دریای جود و موهبت سیگرداند است که صدف شمع قبول بآن منفتح گشته هر یکے را قدری در سماے و قیمت گوهری گرامی از زانی دارد ۵ سخنم قطره بود شمع شریف تو صدف + قطره را دولت دردانه شدن از صدف ست + دل مستهام و خاطر بی آرام میخواست که فیض خانه مجوز اندر کشوده و از نامهٔ مداد استمداد نموده حرفی چند در شرح شعلهاے حرقت فراق خامهٔ بر زبان و هر سطرے چند در بیان گرمیهاے محنت اشتیاق بنامه در میان نهد اما خامه ان تیز رفتار از اقدام بر آن صورت سر کشیده و نامه با این تنگ روے از قبول این معنے بر خود پیچیده آری آری ع فی نیست جز دو آتش و کاغذ حریف آب + علی الدوام خاطر فاطر بواسطهٔ

۵ امنیت بعلم و مضمون ۵ تعلل از باب تفعل بمعنی بهانه ۵ تسویف مصدر از باب تفعیل بمعنی بروز فعل بمعنی فردا ۵ افتاند بمعنی افتد ۵ مکاره بمعنی مکروه ۵ مکائد بمعنی مکر ۵ بسته لب بمعنی خاموش ۵ همایون نامه بمعنی نامهٔ مبارک ۵ رشحات بمعنی قطرات ۵ نفحات بمعنی بوی خوش ۵ مشکبار بمعنی مشک بار ۵ مشکبار بمعنی مشک بار ۵ نفحه بمعنی بوی خوش ۵ نیسان نام ماهے که در آن باران بسیار بارد ۵ جواد بمعنی سخی ۵ محرت بمعنی تحریر ۵ مکرمت بمعنی کرم ۵ موهبت بمعنی عطا ۵ سیگرداند بمعنی گرداند ۵ صدف شمع بمعنی شمع ۵ منفتح بمعنی باز ۵ سخنم قطره بود شمع شریف تو صدف + قطره را دولت دردانه شدن از صدف ست ۵ مجوز بمعنی اجازت ۵ کشوده بمعنی باز کرده ۵ مداد بمعنی سیاهی ۵ حرقت بمعنی سوختگی ۵ بنامه بمعنی بنامهٔ ۵ تنگ روے بمعنی شرمنده ۵ بر خود پیچیده بمعنی خجل شده ۵ آری بمعنی بلی ۵ علی الدوام بمعنی همیشه

۳۶ انشای جامی

بهر وصف لائق که روآورم ۔ که راه ریخش بآن بسپرم ۔ بآن وصف مشهور باشد چنان ۔ که آنرا خرد و بزرگ جهان
کنم وصف زاثبات آن وصف روی ۔ که بی صرفه باشد دران گفتگوی ۔ زبی دانشی آیدانرا حساب ۔ که گوید کسی
روشن ست آفتاب ۔ نگوید زبان آوری هوشمند ۔ که گردون رفیع ست دکیوان بلند ۔ اذا کان ینسد باب الثنا
فلا بد من فتح باب الدعا ۔ وقاه الذی لم یکه لا یسور ۔ وی عمر من صروف الدهور ۔ وابقاه بالطول والامتنان
علی مسند الغر طول الزمان ۔ ورقاه مرقاة عزیز المثال ۔ به صار منوط اهل الکمال ۔ مرائی مشاعر حسی بجانی
ومجالی مدارک عقلی روحانی ۔ چنان از فروغ طوالع انوار جمال و محکوس لوامع اسرار کمال آنحضرت مالامال ست
کنزدیک ست که توهم دوئی ولقش وتکلف بمنی وتوئی ازمیان برخیزد لاجرم اظهار شوق وغرام وتبطش واوام
راکه منافی عینیت ومقتضی اثنیت ست ازصوب صواب نه ورمیدارد وازطریق تحقیق بعید نمیشمارد ۔ زین صورت
آن جمال وکمال کنجم گاه وبیگاه باخود خیال ول ودیده زان پرتو آیه چنان ۔ که برخاست وهم دوئی ازمیان ۔
رمیدم زنام ووصال فراق ۔ رمیدم زشرح غم واشتیاق ۔ نگویدخردمند باخویشتن ۔ که میسوزم ازای من
من ازشوق من ۔ ومعهذا چودفتری صوری واقعست وآن کمال اتصال واتحاد زمانی علی الدوام بمگی همت
واهتمام بآن مصروف ست وتمامی خاطر بآن مشغوف که حضرت حق سبحانه ازکمین غیب لطیفه بظهور رساند که صورت را
بامعنی مطابق سازد وظاهر را باباطن موافق گرداند تاچنانکه دل مخزون مخزن جواهر اسرار کمال ست ودیده بمطرح لوامع انوار
اوشود که زبان ظاهر صنوف مناقب وفنون مآثر اوست گوش هم مستقر مزامیر غرابت ونکابت نوادر او گردد ۔
خوش آندم که با معنی جان ودل ۔ شود بتحت صورت آب وگل ۔ بزنگ بصیرت برآید بصر ۔ زروی یار جانان شود بهره ور ۔
چو باشد زبان طوطی شکرش ۔ شود گوش همچه گوهرش ۔ وچون درینولا اخواجه بافقر پرورده که از جوانمردی به پیری
نام برآورده کواه لای آنحضرت بردوش وحمایل شرح شمایل آنجناب در آغوش باکتوب مرغوب متضمن هر مقصود و
مطلوب غیور شیوه دار پرتو اقبال بر ویرانه مسکینان انداخت وبه نور حضور خود کاشانه تاریک نشینان را منور
ساخت آن دفعه ستاده شد وآن داعیه منابه گشت مناسب بلکه واجب می نمود که هرچه باشارت عالیه نفاذ
یافته بود بی جرات وگستاخی تمامی در تراخی کمر مطاوعت برمیان وبار مسارعت زیران کرده بطریق انقیاد پیش رود وطریقه حسن
اعتقاد پیش گیرد ۔ پرواز چون بال همت برشته علائق بسته بود وپای عزیمت در سنگلاخ عوائق شکسته آن نیت در خیر

رکن اسلام و حج جمهور خواص و عوام ست بسته شود و قیام بوظائف طواف سعی و سدره مقام آن
زبدهٔ کرام که عمدهٔ اکابر انام و مفاخر ایام ست نموده آید ۵ از حج بودم عمره وصل تو توقع + ناکرده قران باتو
خود از حج چه تمتع + امیدواری بعموم کرم و شمول نعم حضرت باری عز شانه آنست که حصول این امل
قبل قضاء الاجل و ست دهی و وصول بهذا الامنیه قبل حلول المنیه روی نماید ۵ پیش ازان دم که اجل حبیب
حیاتم بدرد + دارم امید که دامان وصالت گیرم + هرچند ذرهٔ حقیرم ازان نازل تر ست که زبان بخاطبهٔ آفتاب کشاید
سور ضعیف ازان خامل تر که با سلیمان در معرض سوال و جواب در آید اما چون ابتدا باین معامله و انشا باین مقاوله ازانجانب بود
رجا واثق ست و امید صادق که این جرأت مقضی بغرامت نشود و این گستاخی منتهی بسیاست نگردد ۵ مرا با لطف تو
گستاخ سازد + که کلک من این طرز معنی طراز د + وگرنه چه من ذره را چه یارا + که با قرص خورشید معرکه آرا شود + چون
مخدرات معانی شوق و غرام را که حجله نشینان خلوت استتار اند بزیور و سمو از رد پوش مرصع صوت و کلام می گیسو بند معنی
ارقام کتابی جلوه نمایش یافت مشتاق سخن بدان انجامید که ساق اختتام شان از خلخال و عمار استجابت
خالی ست آرایش پذیرد ۵ تا نهد دست قضا از پرچم رایات ملک + شاهد اقبال بر چهرهٔ زلف مشکفام +
باد پرواز همایی همت برتر ازان + گر شکنج زلف آن شاهد فتد در بند دام + بلکه باد ان زلف جاروب بهشت تا بی بری +
بی غبار جانب مقصود کلی و السلام + قطعه اخری ۵ یا کتابی هاذا و صلت الیهم فبحق العود اود قبل یدیهم + واذا زارت
ثم فواد + قل لهم حلی العکوف لدیهم + چون تخلف از مقتضای آنا و القیار امتی بر ارسن التکلف سیمه
مقتبسان انوار نبوی شیوه مقتفیان آثار مصطفوی نیست لاجرم تحیتی بی دعوی سخنوری و عبودیتی عاری
مدح گستری لایق ۵ و حالیه نبود بداعی مضاف و عجب در پایهٔ کرا خلاص صاف + چو فانی بود بندهٔ درد عا + نه خلاص کند در دو گیتی روا +
بود خواهشی از شوائب سلیم + در و تافته از قدر پر علیم + نثار ساحت جاه و جلال و عرصهٔ عزت و اقبال و ملتمس که بر هر چه
عقل دور اندیش از شمائل صوری و معنوی و فضائل دینی و دنیوی که بنای ثنای مدحت گذاران بر اساس
سپاس محمدت شعاران بر نفست اندیشه میگمارد بمبانی جمیله و عوارف جزیله آنحضرت اضعاف آن در اطراف اکناف جهان صورت انتشار
یافته است و سمت اشتهار گرفته لاجرم ازاز قبیل توضیح واضحات و اشتهار واز مقوله تبیین بلبینات انگاشته
بلسان اعتذار و زبان عجز و انکسار میگوید ۵ چگویم در اوصاف صاحبدلی + که مدحش بود نقل هر محفلی +

فلک آبگون نیافت ٭ در جنب بحر همت او رتبه حباب ٭ زر نیسان که فیض او همه آفاق را گرفت ٭
شاید اگر خطاب کند چرخ آفتاب ٭ آید فزون بر دفتر ایام اگر کنم فصلی ز روزنامه احسانش انتخاب ٭
گویم دعا را و که زآئین قدسیان ٭ میدانم این دعا شود البته مستجاب ٭ لازال فی خلود دولته وشمول نعمته
غوثا للاسلام المسلمین عونا للاصحاب الصدق وارباب الیقین سایه پیشوا و تسکین نوائر اشواق ولواعج درد اشتیاق که در سینه
محبان افروخته و برای دفع عین الکمال ازان جذب اغیار را سپند وار بر اتش سوخته ترکیب حروف و کلمات که از عوارض
ولواحق انفاس انسانیست و تبر تیب اقلام و اوراق که شاخ و برگ اشجار ریاض سخن رانیست بمنزله الطاف طوفان
نیز است بارسال نفس و بمثابه اخفا آتش سوزانست با القار خاشاک و خس سیئات بیهمات بالا گرفت آتش کی تواند نشاند
ور خود بغرض ساده دلی در زمد نفس ٭ در خرمنی که صاعقه بارد ز آسمان ٭ باشد مجال شعله نهفتن بخار و خس ٭
لاجرم خامه شکسته زبان با محبره بسته دهان از ان مقوله رمزی در میان نمی آرد و حرفی بر لوح بیان نمی نگارد ٭ چونیست
حد زبان شرح حال دل دادن ٭ زبان چرا نهم از خامه در دهان دوات ٭ بعده اشعاری و لیدپذیرکه در باب توجه این فقیر
بر زبان خامه الطائف صریر گذشته بود شهباز خان ازان در پرواز آمد و طاوس جنان از ان تو دد در استهزا ز اما سیدانم که
بوسیلت کدام فضیلت روی فراغت و ابتهال در ان قبله و اقبال توان آورد و بذریعه کدام منقبت احرام حریم
جلال آن کعبه آمانی و آمال توان بست ٭ گر رسد حکم که چون خامه ز سر ساز قدم ٭ مخلصانه بنوچهاره ز فرمان
بردن ٭ لیکن این خرده که از فضل و هنر من دارم ٭ نتوان جانب آن معدن احسان بردن ٭ دانا نبود قطره
به بحر آوردن ٭ کار زیرک بنود زیره بکرمان بردن ٭ معهذا بارها در خاطر میگذرد که الا بالی ما از اندیشه قلت بضاعت
و ملاحظه عدم استطاعت ناکرده قدم صدق در بیدای این آرزو منهم و عاشق بسمان از ترا کم انواع
محن و تلاطم امواج فتن باک نداشته کشتی شوق در دریای این جست و جو افگنم اما چه چاره چون ریاح تقدیر
زورق تدبیر را بصوب مقصود نمی راند و ملاح توفیق سفینه امید را بساحل مراد نمیرساند ٭ هردم بدست
همدگر کشم بادبان سعی ٭ بر کشتی امید در ین لجه کهن ٭ تا ره بساحل کرمت آورم ولی ٭ جری الریاح الیس کما تشتهی السفن ٭
وحالا همگی همت و تمامی نهمت متوجه آنست که عنقریب در زمره ماموربن مخاطبین بامر واتموا الحج والعمرة لله
نیت ادای مناسک عمره وحج که وجهه توجه قاصدان دیار نون من کل فج عمیق می باشد احرام زیارت

حسن عبارات و لآلی متلالی لطف استعارات را زیور سر و بر و صبی شاح و افسر کرده از خلال و مجال و خدور و
خطوط و سطور خالیه نگ غیر فام کالبدر فی الدجام و الشمس فی الغمام جلوه گری نمودند هر یک از قوای حیوانی
و ملکی روحانی حظی دیگر یافتند و بهره هر چه تمامتر گرفتند باصره از مشاهده نقوش قلمی و صورت رقمی
آن اطراف و اکناف حدیقه صدقه رُسنبل و ریحان و بنفشه و ضمیران کاشتا از باران عاشقی و شبنم سرشک نیاز
سیراب و ریان گردانیده از عکس خط سبز تو ای رشک قمر رُست ست ز باغ خاطرم سنبل تر + می پرورش
بیاد گار خط تو + از شبنم اشک سحر و خون جگر + ذائقه از حلوات الفاظ شهد آمیز و عذوبت کلمات شور انگیزش
کام جانرا چاشنی عیناً یشرب بها المقربون چشانیده و شامه از نسیم روائح روح پرور استشمام فوائح
روح گسترش مشام جانرا بشمیم شراب و یسقون من رحیق مختوم ختامه مسک رسانیده دل ازین بو سست شد
ازان چاشنی از دست شد رسا + و از ذوق سماع و لذت استماع اگوش و هوش بر روزنهٔ کاخ صماخ نهاده
جیب فکر و داس خیال راع همچو آن مفلس که ناگه بر سر گنجی رسد + از عقود و درر و نقود گوهر مالا مال ساخت ناطقه مخدرات
عذاری مستورات حسنات معانی مجرد از لباس ملمع حروف و مقطع از کسار مخطط محلی بعلم و لفظ در بر گرفته
پاکیزگانی دیدکاسهن الیاقوت و المرجان فیهن الطیرات الحسان و دوشیزگانی یافت لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان در شان
ایشان ست چنان آمیخت ایشان با دل خویش + که پنداری دوئی بر خاست از پیش + ازان
معانقه و ازدواج و مخالفت و امتزاج چندان نتایج لطائف و دقائق و معارف و حقائق استفتاح کرده شد
که زبان خامه ببیان از ادای آن قاصر ست و بنان خامه زبان از استقصای آن متقاصر ست و اسکت عاجزیه کیف و لا
بعض معان فیه کل کلامی ست بوصف آن چه نویسم که قاصر آمد و عاجز + زدرک معنی آن فهم و وهم عارف و عامی
اضعاف مضاعفه آن طائفه معاصفه تحیاتی برای از تکلفات منشیان سخن ورد عبودیاتی مصون از مبالغت
شاعران نظم گستر بلکه دعاچون سر سینه صوفیان نتیجه کشف و الهام و ثنای چون زاده خاطر عارفان قرینه جمعیت
و حضور تمام مقرون بانواع نیاز و شکستگی و مشحون باصناف تعلق و دلبستگی بموقف عرض آن مطلع انوار لطائف و منبع اسرار
معارف راضی محیط الفضل و الافضال و مصبط رحل قوافل الآمال ست فانکرمات صار صیت جلاله + فی سائر الامثال
کالامثال ست دریادلی که بر دل دریا چو بگذرد + باد نوال او شود از تاب خجلت آب + هر چند گشت این

رشک ارض روم از عکس جمال انورش + بلکه او هندست و من آن اشتر عشق این بس که بود + عمرها سودای هند
اندر دل غم پرورش + چون تجدید درین ایام دیگری از بار یافتگان آستانه رسید و نوید مزید التفات رسانید
و بر طبق صدق آن شنود ممدول از هر جنس گذرانید و لواعج شوق و تحنن بدریافت شرف ملاقات
مستوفز شد و دواعی سلوک مقتضی بادراک دولت مواصلت متناکد گشت ؎ اتانی و قد البرق عند رویه وقد
توقد نار الشوق بین فراک لوقد ؎ زآتش غم سوخت دل خواهم بیادش دردهم + باشد آمیزد بخاک کوی او
خاکسترش + اما بواسطهٔ تراحم علائق و تزاکم عوائق که از انجمله مراقبت اوقات کمن سالی ست شکستهٔ اموال
که بحکم الجنة تحت اقدام الامهات ع مصلحت نیست که از سر قدمش بردارم + این نیت بعمل نرسید و این منیت بحصل
نگردید ؎ قصدت لجة الخواطی فی مقیمی بالادة + قصدت عوادی الدهر عن فراک القصد ؎ مادر ایام از خاک درت
دور مباد + وای فرزندی که زین سان خصم باشد مادرش + باین امید چنان ست که حضرت مسبب الاسباب
جل شانه سببی که متضمن نیل این دولت و متکفل این سعادت باشد مهیا دارد و سیر گردد ؎ ولا بأس لی
ان یرفع الله نبیا + و یفتح یوما نبیا سبل الرشد ؎ چشم میدارم که پیش از بستن زین رکاب + بار سر بندد فلک
روزی بعزم کشورش + اطناب با سهاب کشید و اسهاب با ملال و العاب انجا سید ریاض جنت حضرت دولت و نضرت
از جویبار فضائل و فواضل حضرت جلت عظمته و رحمته طراوت و نضرت باد آلا باد در قرن و از دیاد باد بحمد و آله الامجاد
و صحبه الاجیاد رقعهٔ اخری لقنطال مادر جبة فی صحیفة + فاد عواد عار لا یقابل بالرد + بدیهم آله العالمین بقلوه + و نخیر جبه
عن حیطة الحصر و الحد ؎ مختصر سازم سخن کز تاروپود حرف و صوت + نیست ممکن خلعت مدحی که افتد در خورش + بر سریر
شوکت و اقبال باد الایزال + بخت دمساز و سعادت یار و دولت یاورش + و هذا دعاء و له مضموم بالشوق و ملزوم
و آخره ممدود الی یوم القیام و العین منهما مفتوحة الی الاجابة ملک العلام و السلام رقعهٔ اخری ؎ یا انتهاء
الصحیفة سطوره + فی هلیک قصة الهوی مستورة + زنهار که آوری مرا پیش نظر + لو صرت بنظرة الرضا منظورة
؎ اتانی کتاب فاح من نشر طیبه + فسیم دواوفیه بزداد ذی + نفی کل لفظ منه غایت بغیتی + و فی کل معنی منه کنه مرامی ؎
رسید نامه سانی ز شهریار گرامی + بنام گم شده نامی ساند نامه تا می + نامه درج نعمات که درج بود و انجا جواهر هنر و فضل و
کرامت بتمامی + چون عرائس معنی ابکار که نفائس این معانی افکار اند بعد از تمثیل بصور حیا و تشکیل باشکال مثالی جواهر و اواهر

دوران آمده است ۔ برمراد او مراد چرخ سیر اختر ش ۔ خسرو اقالیم دانائی که میباید گرفت عقل را تعلیم درس
خاطر دانشورش ۔ دست او لک بخش گوید دولتش الهالک لک ۔ ملک بخشی نیست در راز دست بخشش
گسترش ۔ جلال الحق والملة غیاث الاسلام والدین وغیث المسلمین ادام الله تعالی ظلال اجلاله علی المعترفین
بفضله والمعترفین من افضاله هرچند دیده هجران دیده را در تفرقه خانهٔ ناسوت مشاهدهٔ جمال روزافزون
وملاقاة غرهٔ غرار همان مداد ما جان محنت رسیده در جمعیت آباد ملکوت و وحدت سرای لاهوت دم محبت
دوداوزده وقدم یگانگی واتحاد نماده ۔ ان المرء جبیث جسمی بوصله ۔ فان غراب البین فی صدر رحله ۔
فاروا حنا کانت بموطن وحده ۔ متقدسة عن وصمة القرب والبعد ۔ گرچه هرگز چشم ظاهر کحل بینائی
نیافت ۔ زاستان ادکه دائم زاوج کیوان بر ترش ۔ عمر ها پرواز کرده جان عنقای نشان ۔ در هوای طاق
ایوان رواق و منظرش ۔ واین سابقهٔ محبت و اخلاص و رابطهٔ مودت و اختصاص چون از ازل است
تا ابد خواهد بود ۔ ولما الفت اشواق نحو جنابه ۔ من المهد الی جوان یکون الی اللحد ۔ دلق عشقش کز ازل خیاط فطرت
دوخت است بهر قدمن دامن باد جیب محبتش ۔ خدمات مسکینه اشمات مدحات و رویه الفوحات مقتبس از نشر الف
اوقات ان ماضی و ایام دهر کم نفحات که بضاعت مزجات متوطنان کنعان حرمان و خرعات مهدات تنگدستان
بیت الاحزان هجران تواند بود مرقوم و معروض میگردد و از حضرت معبود سعادت و بهبود اولیاران خلاصه وجود
مسالت میرود چون از شائبه یاس مبرا آمید وار اجابت میباشد ۔ هدایا التحایا کل یوم ولیلة الی بابه الحاوی
لکل المنی مهد ۔ میفرستم از رود و چشم خود هر دم درود ۔ بر یقیمان دیار و خاکبوسان درش ۔ میل و شغف
بنیل شرف دست بوس خدام سده سدره مقام فوران دریجه است که بر شحهٔ آن توان دیار در طی نامه نشر آن
توانگر رد ۔ بتاریخ اشواقی الیه شدید ۔ کاشواق اصحاب الجحیم الی الخلد ۔ آرزوی من بخاک پای او افزون بود
زآرزوی غرفه و آتش بخلد و کوثرش ۔ ازان وقت باز که توقیع واجب التوقیر بمعنی از التفات خاطر خطیر بجانب این
سمت تحریر یافت مطرح اندیشهٔ عقل و خیال و مطمح نظر آمانی و آمال خود استسعاد بتقبیل انامل شریفه و استرفا
بتحصیل فواضل منیفه امری دیگر نیست ۔ الی ارضه تصبو افواد و دائما ۔ کما کان یصبوا قلب بشر الی هند ۔
نزاعی ای تلاقک جاذر حمة ۔ بحیث تخاف الانقلاب الی هند ۔ جا آن دارم که آرام رو بهندستان کند ۔

روضهٔ جان تشنگان بادیهٔ شوق بجمال کعبهٔ مراد را خضرتی تازه داد و حدیقهٔ جنان جگر سوختگان
معرکهٔ جهاد و اجتهاد را انضرتی بی اندازه بخشید همگنان بهدل و همزبان روی نیاز بزمین و دست دعا
بر آسمان و طائف دعاگوئی او اگردند و مراسم شکرگزاری بجا آوردند دلایزال برکات اقدام طائفان حول
ببیت الحرام و سیاحین اقتدام غزاة غزات نصرت انجام بر قلع و قمع عدات ملت و اسلام ممد حال
و معد انجاح آمال ملازمان مخیم جاه و جلال لشکر عز و اقبال باد و بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری
قلا لابرق تلمین من
مرعی هند + و هب نسیم سحرة من ذی نجی + فمن شمیم برق ذاک البرق اسمیت فی جوی + و من شمیم هذا الریح اصبحت فی وجد +
کفیت بهذا من نزول صحیفة + مکرمة من فروة الفجر والمجد + هدهدی آمد فرو تاج کرامت بر سرش + نامهٔ اقبال
و دولت بسته بر بال و پرش + نامه چون نافه چین بسته سر کز بوی آن + یافت بوی جان شلم ال چو بکشادم سرش
نون والقلم و ما یسطرون که جواهر زواهر گونا گون که تا اکنون در خزانهٔ غیب مکنون و در گنج نامهٔ لاریب مخزون بود
بوساطت قلم سعادت رقم در سلک اظهار و رشتهٔ اشتهار انتظام یافت زیور جمال نامهٔ میمون و حلهٔ کمال
صحیفهٔ همایون آمد الی قیام الساعة و ساعة القیام دره التاج امراء الکلام و واسطة العقد لیالی و الایام
بلکه انگشت نمای سبحه گردانان صوامع قدس و مجالس ارباب انکته پردازان مجامع انس خواهد بود کتاب کعقد الدر جوفه بنظمه
یکون بسلک النطق واسطة العقد + فلما فکت الختم عنه وجدته + خطوط ریاحین علی صفحة الورد + عدا لکتب وقعا
حیث صار موقعا + بتوقیع فروفی العطیة دار قدس ان گرامی نامه هر سطری چو عقد گوهر ست + سبحه کرده
قدسیان از عقدهای گوهرش + شاهد غیب ست معنیهای مستورش که بست + ناطقه مشاطه وار از دُر و گوهر
زیورش + نوعروس جمله فکرست هر حرفی ازان + کرده خامه جابه از شعر مشکین در برش + چون رخ خوبان که افزاید جمال
آن ز خط + داد توقیع خداوندی جمال دیگرش + اعنی حضرت من خصه الله تعالی بین الاکارم بزینة المملکة و رقاه
بحسن المکارم الی رتبة الملکیة الذی ما سمح اولی الکرم من نوائر اشواقه یحترق و قلوب فی وی الهمم من تواتر
اشفاقه تحت رق خداوندگار خواص و عوام نوع انسان ست و خدائگان عوالم فضل و احسان کریم و حمید
بالبرمره + و بالجود کالسحب المطیرة بالجود + فلم سائل بخزنه ضیق معیشته + بعیش مایولیه فی عیشته رغد +
عدا الحمد محمودا علی السن الوری + بذا شق فی القابه اسم من الحمد + آفتاب فضل کز اعناز

پایه قدر شرف عالی بتشریف خطاب + در جواب آن خطاب از ذره عقل خرده بین +
رسیم نشمار و صواب الاتقاعد از جواب + اسباب دولت این جهانی مقرون بموجبات سعادات جاودانی
میسر باد بالنبی و آله الامجاد رقعه اخری بعالیجناب نقابت قباب ایالت ایاب مخدومی اعظمی
اکملی اکرمی الذمی یقصر البیان عن ان یحیط القابه بل الالقاب مطروحة دون سدته مدالله تعالی
ظلال افضاله غیاثا للدنیا والدین مغیثا للاسلام والمسلمین دعاهائیکه بر لب نارسیده + نوید فاستجبنا ها
شنیده + تحیاتی که بآن هست روشن + خروج از عهده جیوا باحسن + مبلغ دمودی میگردد بعده معروض
آنکه چون مجاری احوال اینجای بحمدالله المفضل الجواد مستدعی اقامت مراسم شکر و مستوجب اوامر
وظائف ایماد ست عیان ملک و ملت و ارکان دین و دولت علی الدوام والاستمرار در مقام
ترصد و انتظار نذکر اروج جاه و دولت خون خور آسان ردی همای بفر طلعت فرخ فرا سانرا
بیارائی + رجا بمراسم اشفاق و مکارم اخلاص و اکارم عالی واثق ست که باسعاف این مقصد
و انجاح این مراد براهای این بلاد تفضل خواهند نمود و منت خواهند نهاد و ظل عالی مدی الایام واللیالی
بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد مکتوب سلطنت شعاری حسن بیگ لقد رهبطت و رقار
ذات تبختر + الی فقر ابل الفقر من قصر قیصر + صحیفه نخج علقت بجناحها + لفضل سوفی و اعتنار موقر +
رشحات اقلام دبیران عالی مقام سده سدره آئین و عتبه سپهر تمکین پادشاه جهان پناه و شهریار
معدلت شعار سلطان الغزاة والمجاهدین قهرمان الطاغین والمعاندین لازالت رایات نصرته
منصوبه فوق السمار و آیات دولته مکتوبة علی لوح البقار مغز دین حسن بن علی بن عثمان + کز دست
منتظم امر و زابر حج و غزا + چو گشت بادیه آباد از دو بجای سموم + و زدر ریگ بیابان نسیم روح افزا +
گهی که پالمی در آرد پی غزا برکات + بزا هل کفر شود صوت غزاش غزا + زطوق طاعت او هیچ صاحب افسر
نتافت سر که نهادش بتیغ تیز سزا + جهان زعاوثه گو باش در امان که خرم + بدست شاه رحیم بر سپهر عاد ثه زا +
بعهد عدلش بست ظلم کیشانرا + جزا آه و ناله جزا از الا خیر جزا + مشعر باستخلاص احرامیان بیت الله از توهم
در از دستی حرامیان دور از راه و منبی از توجه عساکر عالمگیر جهان ستان بغزیمت غزا از کفار نواحی گرجستان

شده اند نزدیک بهم لقب ها انزاخته
دیوار دروازه آن
دراز کند الله تعالی
سایه فضل های و آن
فریاد رس دنیا و دین
و فریاد رس برای
و مسلمانان
فاستجبنا پس قبول کردم
اثر
ایماد بر وزن
افعال بکسر همزه و تشدید فا تخریف
کردن
اسعاف
بر وزن آکرام بمعنی روا
کردن حاجت
انجاح بنون و تقدیم
جیم بر حاء مهمله بر وزن
و بمعنی اسعاف
مدی بفتح میم و تشدید دال بمعنی
نقد بهبطت
آراسته فرود آمدن بمعنی
صاحب بمعنی خزانه
بیابان اهل نقار خانه
بادشاه بر وزن
والنقعات
طاعت
والمعاندین
لازالت

میگردد تحاشیا عن الاطناب فی الکلام المقصی الی الملال والابرام برد عا اقتصار مینماید حق سبحانه
همگنانرا از هرچه بنابد نگاهدارد و از هرچه نشاید در پناه والسّلام رقعهٔ اخری ✍ آنی که پناه اهل زارت
کردند بیچاره نواز و چاره سازت کردند + میدار سر بخاکساران زنهار + شکرانه آنکه سرفرازت کردند +
ارتفاع پایهٔ مرتبه عز و جاه در سایهٔ بادشاه دین پناه پیرایهٔ استکساب دولت ابدی و سرمایهٔ
استحصال سعادت سرمدی ست خردمند آنست که آن پیرایه را معطل ندارد و این سرمایه را مهمل نگذارد بان
در دستگیری از پا افتادگان جنبش نماید و باین دریا یمردی سر رشته از دست دادگان کوشش فرماید ✍
برآور حاجت امیدواران + که فردا مایهٔ امیدت نیست + نشان در سینهٔ هر سینه ریشان + که تخم دولت
جاویدت نیست + همگنانرا ایزد تعالی بر مرضی خود صبور دارد و از مساخط خود محفوظ و السّلام رقعهٔ اخری ✍
اوحی و انهی قصة البعد والنوی + الی المجلس المحفوف بالمجد والعلی + استماع افتاد که جزوی مرض واقع
بوده و بزودی صحتی کلی رو نمود المنة لله وحده لا احسان ✍ خبر ضعف و مژدهٔ صحت + اگرچه مصحوب
بکدر بودی + بیخبر ماندگان هجران را + زان خبر جان و دل بفر سودی + حق سبحانه و تعالی همگنانرا
از عارضهٔ امراض صوری و معنوی مصون دارد و از غائلهٔ آفات دینی و دنیوی مامون و السّلام والاکرام
رقعهٔ اخری ✍ لازال کالصلوات عماد الدین + و کالصوم جنة لاهل الصدق والیقین + ساعات
بطاعات مقرون باد و اوقات بخیرات مبرات مشحون ✍ گفتم که کنم پس از دعا حرفی چند +
بر عادت اهل رسم با هم پیوند + دل گفت که ابرام نه شرط ادب ست + بس کن که
همین دعا بسندست بسند + والسّلام رقعهٔ اخری ✍ لازالت لافلاک حول مرکز ارادته
دائرة والنجوم فی اصابر سهم سعادته حائرة + گفتم که جواب نامهٔ جان پیوند + بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند +
دل گفت که از تکلف عادات و رسم + بگذر که از همین دعا بسندست بسند + خاطر شریف از تقلید
بمطلوبات مجازی مطلق باد و اوقات عزیز باستغراق در مقصود حقیقی مستغرق ✍ چون یافت
بجان زاده کلکت پیوندتران خط مسلسل خرد افتاده بند + گفتم که جواب آن نویسیم دل گفت + بس کن که همین
دعا بسندست بسند + سلام الله تعالی و رحمته و برکاته علیکم ✍ آفتاب از طارم عزت چو سازد دوزه را

سیاه کردن ✍ بخاشیا عن الاطناب فی الکلام
زردوزی کلام ✍ سرمه رسانیدن باشد
سبوی هلال ✍ مستعار
از باب استکساب ✍
سبحی طلب حصول ✍
سبحی خشنودی ✍ مرضی حق
بسوزن اصلاح ✍ مساخط
از سخط بفتح ✍ سین معجمه و
سکون خاء معجمه
خبر ضعف ✍ اعنی خبر مرض
جدائی و فراق ✍ از سیم و اشتیاق
گرد و گرد شهر ✍ بفتح
لازال ✍ ای
بمیشه باد ✍ مخفف
ستون دین ✍ مانند دونده
بهشت ✍ براست
اهل صدق و یقین ✍ لازالت ای
بیخبر ماندگان ✍ از سیم و اشتیاق
گروهای فراق توأمان ✍
اوراد زنده داران ✍ قرار سلیمان بیخبری
آن گرفته شونده ✍ بدانکه علوهای
فی بحبوحة ✍ الجنة

را خلاصی نیست + از چنین شست دام بی آرام * کلکت که بکام دوستان کام نهاد + برغرهٔ صبح طره شام نهاد + فی فی که از جعد حور بر صفحهٔ نور + مرغان اوفی اجنحه را دام نهاد + مکتوب مرغوب که مبنی بر قواعد اخلاص و محبت و مبنی از شواهد اختصاص و مودت فی ایمن حال و اکرام ساعت بین قلیل البضاعت رسید هر سطری بشطری از مواجب حرمت و تعظیم هر حرفی بطرفی از مراسم عبودیت و تسلیم مقابل گشت و چون تکلف در مراسلات آداب منشیان نشاید و بیان ست نه شیوهٔ شکست گان و فقیران ازان اعراض نمود میگوید ؎ خدایار بادت که تا میتوانی + به نیکی بد خلق نیکی رسانی + والسلام رقعهٔ اخری ؎ از لطف تو تا واسطهٔ لعل قبا + شد قطره زن از سه رو می ماه قفا + آورد گهرهای گرانمایه بما + از لجهٔ بحر و بحر جود و عطا + چون قاصد خبیران مستغنی از القاب از تصدیع اطناب و معرض جواب مغنی بود بدین چند کلمه اختصار افتاد آمال و امانی دو جهانی میسر باد رقعهٔ اخری ؎ رفتی تو از دولت دیدار تو دور + هم دیده ز نور ماند و هم دل ز سرور + خوش آنکه شود زود در ایام و شهور + این غیبت ما بدل بتشریف حضور بعده مرفوع آنکه بسبب بی توفیقی مقضی بغفلت از مقصود حقیقی اغلب اوقات این فقیر به بیهوده گذشت و اکثر انفاس بما لا یعنی مصروف گشت و ازان جمله آنست که درین چند گاه در قی چند نامربوط و خرد و چند نامضبوط بجهان انگه برطبق گلستان بست ترتیب یافته و چون درینولا خدمت خواجه عاقبت محمود عازم آن جانب بود در صحبت وی فرستاده شد که بطفیل او بعین رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محفوظ توفیق رفیق باد سعادت زیاد والسلام رقعهٔ اخری لازال مجد اللکبر امجدانی اعانة الفقرا بعد از رفع تحیت و تسلیم مقرون بلوازم توقیر و تعظیم مرفوع آنکه مسموع افتاد که اندک عارضه ببدن شریف عارض گشته بود بحمد الله سبحانه بخیر گذشت می باید که شکرانه آنرا اکثر اوقات بی شائبهٔ عرض و مطالبه عوض بکارسازی مظلومان و فهم پردازی مهمومان گذرانند و آنرا وسیلهٔ حصول نجات دینی و دنیوی و واسطه علو درجات صوری و معنوی دانند شعر در مزرع دل تخم نکوئی کاری + تا نام برآید به نیکوکاری + والسلام رقعهٔ اخری ؎ نسیم بهجت بین الکنان نجدا + و اوفی الجشا نیران وجدا + و کرسنابان لهدی الینا + کتابا من فوی غرو مجدا اضعاف الطافی که فراموشان را یاد کرده اند و از خارفتگان را بخاطر آورده وظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی مودی

برگرانست انشاء الله العزیز که مجاوری احوال و دلتخواهان آنحضرت نیز بصورتی اجمل و معنی اکمل واقع باشد این رقعه
تضرع و ابتهال است منتصف شوال در حین ارتحال از بغداد بجانب مشهدین الشریفین زادهما الله شرفا صوت تحریر یافت
والسلام رقعه اخری نمود و ابری ز جانب دشت و برفت + از تشنه لبان زود در بگذشت و برفت +
برگشت امید ما جگر سوختگان + نا ریخته نم زره برگشت و برفت + هر چند امید ناامیدان بحصول نرسید
و مرد نامرادان بوصول نگرایند امید چنین است که اینچه مصلحت دینی و دنیوی خاندان آن آستانه بآن منوط باشد سعادت صوری
و معنوی ملازمان آن دولتخانه بدان مربوط بوجه اجمل و طریق اکمل میسر گردد خوانده بصر یکایک تو دور انرا +
دیده صلای وصل مهجوران را + قانون شفا نوشت رنجوران را + بنشانده بان آتش محرومان را + چون در دور رقعه شریفه
از مجدده دان بقعه منیفه بر مخلصان صدق انتما کورود المار علی انظار بظهور انجامید هر یک از دیده رمد دیده
و سینه کمد کشیده از قلق حدت مرارات فراق و اضطراب شدت حرارات اشتیاق بهوطن الفت
و نشین زلفت بیار امید براحت قرین باد آن دست و پنجه که خود را بدین مکرمت ساخت رنجه +
نوشته بودند که از بعضی کسان که مدت ها در ظل عنایت و سایه تربیت و رعایت بوده سخنان نامناسب
و حکایت ناملائم سر زده شک نیست که هر چه چنین کرده باشد از دایره انسانیت بیرون خواهد بود حیف باشد
که زبان بحکایت بگشایند و دهان بشکایتش آلایند انسان مشمر خیل بد اندیشان را + کان مرتبه
نیست این دعا گویشان را + از خانه صنع بر سر لوح وجود + جز صورت انسان نرسید ایشان را + فیاض
کرم ز فضل بی اندازه + انداخت ز مکرمت بشهر آوازه + شد باغ مراد نامرادان خرم + شد شاخ امید ناامیدان
تازه + مرادات صوری و معنوی متضمن سعادت دنیوی و اخروی میسر باد کردی اکرام مخلصان
به سلام + و علیک السلام والاکرام + خامه که واز روی آن کند + درج در نامه شرح شوق و غرام +
چون ندید آن حدیث را پایان + ساخت کوته مخافة الاطراب + تحفه مجلس شریف رفیع +
می فرستم سلام بلکه سته لام + گشته با هم یکی دو لام نخست + مانده باقی سیم سه حرف تمام +
بر همین نکته رقعه را کردم + مختصر والسلام والاکرام + رقعه اخری رقعه جانفزا که مضمونش
بود گویم سلام بلکه سته لام + دوی اول یکی شد ست شده + شصت و لها ز ار زا لام + ماهی چرخ

گویان در هیچ دیار ازین طائفه دیار نگذارد و استدعا از اصحاب فتوی که حقوق مستدعیان را نگذارده و ما را از روزگار مدعیان برآرد و این هر دو مقصود بست و از جمله محالات معدود و وصیت آنکه دیده بیقظ و تحفظ بر حال گماشتگان دارند و معامله درویشان بالکلیه بایشان نگذارند برافگن به نیروی جاه و جلال رسوم بعد از سر مزد و بوم لیلا التعاب بعیب تعیب لیلا تلام با بوم تا بوم کارهای دینی و دنیوی بر مجاری صدق و صواب جاری باد و امور صوری و معنوی در مطاوی خیر و صواب بکاری والسلام رقعه اخری هستم رضای خاطر بلکه کنه بین آئینه تمای نگار چینی روزی که بین روی بر نو نشینی و در من همه کس خوبی خود بینی هر دم زره دیده دلم خون ریزد تا بو فلک رطیفه انگیزد و دین نامه فاصد از میان نخیزد بیواسطه در و امن وصل آویزد اگر نامه نامی و صحیفه گرامی که منصب نشیات قلم و معدن نفحات کرم آنقبله اقبال و کعبه آمال باشد در چند از ایام دوری و او قات مهجوری گلبن امید را از ابر تازه گرداند غنچه مقصود و مهجور از لبشگفاند یک گلبن امید بصد فیض نو دمد یک غنچه مقصود بصد سال نخندد نامه را کجا می شکیبد این مکیدت ست و نه زبان خامه را توانائی عذر این همه بیت لاجرم در ادای آن شروع ننمود و بر دعا اقتصار میرود لا نزال روضه جاه و جلال و لنخواهان بر شحات الهی تازه باد و درجات ترقیات آن تازگی بی اندازه والسلام والاکرام رقعه اخری بعد از رفع نیازمندی و رفع آنکه چون از رشحات سحاب فضل و افضال آنجناب سعادات شامل و گشتند اصحاب نشان گم شده بلسان تعطش و تشوق چو تشنه که کند آب در بیابان گم نشان گم شده خویشتن همی جوید اگر بر مراسم اشفاق و مکارم اخلاق کار فرموده و در ان باب اهتمام فرمایند حاکمند لایزال مجالس شریف مجمع رفقا و مرجع فقرا باد والسلام رقعه اخری بر کنار دجله و در ازیار و مهجور از دیار دارم از اشک جگرگون و جله خون در کنار چون سعاد دیدام دریا کنده بعد از ا سیل چشم اشکبارم گر شود باد جله یارم دعای بعز اجابت قرین از مشهد مقدسه ائمه مهدیین و مسالتی بشرف استجابت همراه از مزارات متبرکه اولیا رالله تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف گردد شوق و نزاع و تحنن و التیاع بدریافت سعادت ملاقات که اغر مطالب و اجل مرادات ست بیش از انست که باد او خامه بیان آورد و اعداد نامه سخن گستر عهده ادای آن تفصی توان نمود لاجرم عنان بیان از انصوب مطلوب داشته معروض میگردد که بعون عنایت بغایت حضرت عزت علت و غرت احوال فقرا که رفقا سفر و جلسای بوده حضرانند بر نهج سلامت و منهج استقامت گذرانست و از هر دغدغه و نگرانی که موجب تفرقه باشد و پریشانی

ضاجر فتوی آه — ضاجر فتح مراد — ارفعی امر گذارده — یعنی او را گذارده — لیلا التعب آه تعب — گرفتوشنوی بوی نافه تاتبر — میکند تو تا ملامت — گرده نشوی بر ما تای کار — ملامت میکنی آه — مطاوی بالفتح جمع — چهای تیر و صواب — ساری بمعنی — اثر گذارده — بوکه بالضم معنی شاید که — منصب بفتح — میم و صاد و مهمله و تشدید — سیمبر معنی نهای دلبر گلچین — آب — منصب — فنن منصب بفتح — جای قرنین باد — ترقیات آن تالی ای — نیازمندی آن تالی ای — سلوت بمعنی — منطق و معین ملا — معطفین و آخرین بمعنی — از باب تفعیل بمعنی — نزاع بمعنی — زنای بمعنی — بمعنی کشش — تحنن جای حنین کردن — از باب تفعیل بمعنی — علت و غرت بر وزن — بمعنی — غرت است آن — وصا و معدار تفعیل — بمعنی — نفصی نفی

شکر این نعمت را ادا نمی تواند کرد و عذر این موهبت را بجای که تواند آورد آن به که ازین گستاخی دست
بداریم و بدعای دولت دست برآریم ۵ دستیار زاکر و بدین دستان باد + بالای همه دست زبردستان باد
منشور کرم نگار باد ا همه عمر گلی که نگاشت این نگارستان باد + زهی کرده از شوق شهباز طبعت + همایان
قدسی هوای تدروی + زمردم فرستاده مطلع خوش + کز اهل سخن مثل آن نمیست سروی + الحق مطلعی ست که
انوار لطیف نکی از معانی آن طالع و آثار حسن را از عبارت آن لامع اگر چنانچه گاهی با تمام آن پرداز ند
و پر تواند یشه بر تکمیل آن اندازند شک نیست که بیت القصیده نظم ایام و واسطة العقد شهور و اعوام
خواهد بود حق سبحانه و تعالی از هر چه نباید مصون دارد و از هر چه نشاید ماصون و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری
مشتمل بر قطعهٔ میزان لطافت سنجیده بلکه کاغذی قطعه جوهر سیراب در و پیچیده بمفلسان عمر و نزدیکان ور
سمت وصول یافت ۵ از غایت تعظیم نشاندند او را + بر حلقهٔ چشم چون نگین در خانم + جواب آن بر لوح اخلاص
بخامهٔ اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن عاقبت و سعادت خاتمت محتوم آمد قرین اجابت باد بالنبی و آله الامجاد
رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چون موصل رقعه شریف غرمیت مراجعت نمود این فقیر خواست
که در جواب آن کلمه چند بنویسد هر چند گرد خاطر نفور از رسوم عادی و تکلیفات رسمی گشت از معنی فکری و سماعی
جز این را عی چیزی بخاطر نگذشت ۵ کی باشد و کی که از جدائی برهم + و ز تفرقه منی و مائی برهم + در بحر فنا و نیستی
غرق شوم + و ز خود بینی و خود نمائی برهم + حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت خرق عادت مفضی بهر دولت
و سعادت رفیق گرداناد و السلام رقعهٔ اخری ۵ هیهات ریح و هبت اشواقی + و جرت دمع علی جاری الباقی
از رنج فراق و محنت مشتاقی + حرفی گفتم فقس علیه الباقی + هر گاه که قلم میترا شم تا در جواب نامه شریفه ورقی بخراشم
خبری نیابم که بارها نگفته باشم و ننوشته باشم از ملالت خاطر شریف اندیشه کنم و اقتصار را بر عایت اختصار
پیشه سازم ۵ هر گه بمن رهبرت آید در دی + تحریر را عی کنم و یا فردی + از ان متیرسم کز من دمسردی + بر خاطر
عاطر نشیند گردی + نوشته شده بود که در قبل ولایت هرات تفرقها واقعه هست تخصیص را حجتی نیست در جمیع
جهات این قضیه شائع ست ۵ در نوبت حسن آن به اوج جمال + از دست رقیبان نکوهیده خصال + چه شرق و چه غرب
و چه جنوب و شمال + از جور پرست و از جفا ما الامال + دعا را نوحی باید که رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا

۱ دستان ۲ حکایت باشد ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰

ماسوی والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ؎ ابی باد چو آمدی ز سر منزل یار + آمد بدل از آمدنت صبر و قرار +
نامد بقرار زینقدر جان ز نهار + او را ببر و بآنکه دانی بسپار + اگر نه بهر چند روز رشحهٔ قلمی از مجاوران
رسیده و نفحهٔ گرامی از انفاس راستان و زیدی بر دورماندگان بداغ مهجوری گرفتار زندگی صعب بودی و
زندگانی و شوار نمودی امید وار چنانست که این طریقه مدتی اللیالی والایام استقرار گیرد و این قاعده
علی مرور الشهور والاعوام استمرار پذیرد ؎ شادم زنم کلکت و از نفحه انفاست + گر زندگی دارم ازین آب و هوا
دارم + دولت و سعادت مستدام باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ؎ با کلک تو گفت نامه کای گاه خرام +
صد تحفه خوش بردم آورده ز شام + گر پا تیو در میان نباشد نرسد + مهجور ترا از جانب دوست پیام + چون رقعهٔ
شریف بخط و عبارت لطیف متضمن رباعی ؎ چنان در رجوت و حسن بیان فرد + کز ان خوشتر تصور کم توان کرد +
بمطالعهٔ این ضعیف رسید از هر مصراع بردل و سینهٔ مجروح در تفرقه مسدود گشت و باجمعیت مفتوح نادرهٔ شوق وصال
اشتعال یافته و داعیهٔ سفر مقضی بروقت اتصال استکمال نپذیرفت خاطر چنان میخواست که عنقریب امضای
این نسبت و تحقیق این امنیت کرده آید اما بواسطه تمادی ایام روزه و تضاعف ضعف هر روزه موعد این مراد بعید
افتاد حق سبحانه و تعالی همگنان را توفیق بمصالح دینوی رفیق گرداناد رقعهٔ اخری ؎ همایون نامه چون یاد لبر +
برد از عنبر تر بسته زیور + خط مشکین و نظم جان فزایش + چو گیسوی مرصع در قفایش + در طیب اوقات و اشرف
ساعات سوانح خلوت مهجوران و مایهٔ سلوت رنجوران گشت ؎ گهی بوسه زند بر روی او کشاورز + ز شوقش بوسها بر روی
داوند + گهی سعی قفایش دست بردند + ز عقد گیسوانش گوهر شمردند + در مقابلهٔ هر کرشمهٔ آن شاهد غیبی که بر منصهٔ پاکی و بی عیبی
جلوه ظهور و نمود هزار تعلق و دلبستگی و نیازمندی و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود تحاشیا عن اطالة الکلام
المقضیة الی الملالة بر این و بیت اختصار کرده می آید ؎ بود واثق رجا من که وهب + ز محض وهب در باغ مکاسب +
چنانش در بر آرد شاخ امید + که باشد میوه اش اقبال جاوید + چون در گفت آن را واسطه لعل قبا + شد همدم
رو میان آئینهٔ صفا + زنگی بچه دمبدم از ستر خفا + در انجمن ظهور شد جلوه نما + زهی زنگی بچگان پسندیدهٔ همدیده
مردم و هم مردم دیده در عروج کامفوری نشسته و احرام زیارت مهجوران و شهیدان تیغ مهجوری بسته بدین دیار
رسیده و بدین مزار آرمیده ؎ آزاده دلان بجانستان بنده شدند + ز نکهت جان بخشی شان زنده شدند +

علم یعنی سال ۱۲ | ۵ بردم تو آنرا ز دم کاغذ و از شام وقت ارادہ کردہ ۱۲ | ۵ اسنت بالضم و کسر نون و تشدید مخففی آنرو ۱۲ | ۵ موعد با الفتح و کسر عین مہملہ یعنی وعدہ ۱۲ | ۵ مؤجز کنایت از رو شتابی ۱۲ | ۵ ۲۲ | ۵ بمعنی نقیض مصلحت | ۵ سلوت بفتح سین مہملہ | ۵ وسکون لام و بعدہ واو مثناۃ تحتانی | ۵ بمعنی تسلی | ۵ منصہ بفتح میم و سکون نون و فتح صاد مہملہ | ۵ صاد و عین مہملتان تحت ۱۲ | ۵ حیای شیاۃ ادای واجب حق | ۵ گریبان شدن از دراز کشیدن | ۵ ۱۲ | ۵ ای بجای کسب | ۵ فدا بفتح فا و تشدید دال | ۵ ۱۲ | ۵ ۱۲ | ۵ ۱۲

سائر فی ۵ گرنہ ہر جای جہاں خود نمود ۔ وہو مُحکم اینما کنتم چہ بود ۔ ماہی انہ را آبجو نیست آبجوی میزند چشم کوشش آبجو
گیرشود از آب آگہ ہم آب ۔ وار ہد جانش ز پندار حجاب ۔ حق سبحانہ وتعالی ہمگنان را از حقیقت بے بردن بمقصود آگاہ گرداناد
و دست ہمت از نمود باطل کوتاہ والسلام والاکرام رقعہ اخری بعد از رفع السلام الی المجلس العالی
والموقف المخصوص بالمکارم والمعالی معروض آنکہ ہر چند این شکستہ ہنوز از ملامت و غرامت قصیدہ پیشین نرستہ اما چون
نفس شوم از سعادت ترک عادت محروم بسباحت بحر شعر و سباحت قیافی قوافی معتاد گشت و طریق غزل کہ بی توجہ خسی بہ بعضی
از نظام ہر صوری چاشنی نمیدہ بہ بالکلیہ انسداد یافتہ گاہ گاہی تشحیذ خاطر را بلکہ تنبیہ غوایب و حاضر را بتتبع بعضے قصائد
عام الفوائد کہ بر سنن کلام الہی و حدیث نبوی و مشتمل بر نصائح و کشف فضائح فرو رفتگان در رفاذورات دنیوے و
و باز ماندگان از لذات کمالات معنویست اشتغال نمودہ می آید چنانستی کہ از این نمد کلاہی و در ان قفل خلاص از خود بر خود گواہی دارد
تصور آن میکنند کہ غرض از ان تعبیر و تشنیع و توبیخ و تقریع ایشانست حاشا ثم حاشا ۵ خار یا وشنہ کہ خون ریزد ہست
چون ۔ را و صاف خود زبان تیز ست ۔ نیست حاجت کہ در حریم چمن ہمچو ایش زبان کشد سوسن ۔ فقیر یکہ خود را بہزار
جز قلیل از ماہا قات صوری ہر کران کشیدہ و با بود و نابود خود در زاویہ خمول و حرمان آرمیدہ قبلہ طلب و مبتغی
کہ ہرگز روی ہستی نہ بیند و وجہہ قصدی نابودی کہ ہرگز گرد وجود بر آن ننشیند و یارا چہ طاقت آن کہ در گوشہ نشستہ
و ابواب دخول و خروج بر خود بستہ تصویر صور خیالی جمعے پریشان را اختصار اشباح متآلی ایشان کند
و از ان نشانہ خیر و شر سازد و بداستان محمدت و مذمت پرداز و بہیات ہیہات ۵ آنرا کہ دل از صلہ کسان تنگ بود
با ہیچ کسان کجا سر جنگ بود ۔ و انرا کہ ز فخر این جہان ننگ بود ۔ با ننگ جہانیان چہ آہنگ بود ۔ معہذا در نیولابور در قافیہ قصیدہ
کہ بجودت فکر افضل المتقدمین جناب آشروانی صورت اختراع یافتہ و الحق المتاخرین خسرو دہلی خدا النعل بالنعل و طریق اتباع
آن شتافتہ بیتی چند گفتہ شدہ بود بخدمت فرستادہ شد امید ست کہ بچشم رضا ملحوظ گردد و از حسن اصغا محفوظ
والدعا ینظر الغیب اقرب الی الاجابت بلاریب ۵ رسول دوست بستم یکی رسالہ سپرد ۔ رسالہ کہ زان پنج پیرالہ سپرد
الحق نہ رسالہ نو بریدہ کہ بسانی قطع در راہ کردہ پارہ لبسر وقت درماندگان آن رہ مند آوردہ بلکہ خلعت از جانب غیب واصل
و شامل بیالا مقدمان اہل دل رسانیدہ ۵ بہر سطر ز نثرش چون بر پی ۔ سوے عارف باصل کلی از وی ۔ چہ نظمش را بلوح
و افکار ۔ ز ہر بیتی زان نابرآری حق سبحانہ وتعالی ہر چشمہ آن فیض را ز آلایش سکارہ مصون دارد و از آمیزش مکائد

۱ ای کان خدا در جان تا ۲ بستہ ہر جلا باشد ۳ اجوا دل ۴ آب جو بینہ و دوم ۵ بسبخ آب نشود ۶ نمود ہای ۷ بود کہ نیست
۸ از وجود تا اپلید ۹ مفعول و لام مفعول ۱۰ از ضعف تا ضعیف نفع ۱۱ حای حطی و قشید
۱۲ بسبخ گرو گردون ۱۳ غرامت نفع ۱۴ بسبخ مجہور ہای معلم ۱۵ بسبخ پیشانی ۱۶ سباحت بسین
۱۷ معلم و بار موحدہ و ۱۸ حای حطی ۱۹ شنا و سین ۲۰ سباحت بسین ۲۱ مختانی بسبخ تیز گردون ۲۲
۲۳ قافی بسبخ بیابان ۲۴ انسداد از انفعال بسبخ ۲۵ بسبخ تشن ۲۶ بسبخ پیشین بجیم
۲۷ حای حطی و ذال ۲۸ بجیم بسبخ تیز گردون ۲۹ قاز و راستبقاف و
ذال بجیم بسبخ بنگاری ۳۰ تعبیر بسین

۳۱ ذرای تحتانی ۳۲ ذرہ سہ ابیاہ بفعیل ۳۳ تقریع بقاف ۳۴ ہمہ کردن ۳۵ ذرا و سین مہملتین ۳۶ از تفعیل صیانتن ۳۷ و جم بکسر
۳۸ واو و بجیم پیش و او اشباع ۳۹ ضمہ و نعل ۴۰ آبرا بی الف و ہای ۴۱ اعلاء بعین
۴۲ بسوی قبولیت بیشک ۴۳

واتهمال مصحوب نهایت توجه بدولت اتصال تحفه موقف شریف وهدیه مجالس منیف میگردد وداغ دل سوخته
از فراق در انتظار حلم آتش اشتیاق روشن تر از انست که در شرح وبیان آن بکاغذ ودروی وخامه دوزبان
احتیاج افتد لاجرم طی آن بساط نموده وزبان انبساط انکشوده انها میرود که چون در نیولا ورقی
بلکه اجمل ولا اسبقی مشحون بنکته چند که از انتظار شرح بیت آخرین قصیده برده که بیشک گوئی سبق از
اولین وآخرین برده روی نموده بود وعلو بلطائف ارجمند که بران کتاب لطافت انتساب ع
چون قطره شبنم که چکد بر گل سیراب ببتازگی افزوده مطرح پرتو اندیشه گشت ومشرح عقل فکرت
پیشه آمد الحق هر معنی دقیق که بتدقیق نظر وشگاف شگافته بودند وبقوت مناسب چون موی در هم بافته عقل
باریک بین را میان آن وموی آن فرق نهادن دست نداد اما چون موی بر فرق نهاد وهر عبارات پاک
که بفهم وادراک از بحر زخار خاطر گوهر بار گوهر وار استخراج کرده بود وبالباس تفکر سفته در سلک انتظام آورده
ازان با جواهر آبدار ولآلی شاهوار تفاوتی چندان ندید لاجرم آنرا زیب وشاخ جان وزینت
حمائل چنان گردانید توجه خاطر شریف باستنباط باین نوع غرائب وبدائع باوجود کثرت شواغل وموانع
علامت آنست که خدمت ایشانرا تفرقه ظاهر از جمعیت باطن مانع نمی آید از انمعنی امیدوار گشته
مسالت میرود که حق سبحانه وتعالی جمعیتی کرامت فرماید که این جمعیت در حسب آن محض تفرقه نماید والسلام
والاکرام قصه آخر بعد از ادای وظائف دعای مقرون باجابت سمع الله لمن دعا فوع آنکه بتازگی قاصدی رسید وقصیده
تازه رسانید چون حرفی چند خواندم ازان قصیده مهول خاصانش اندر قید دیدم ودران اثنا چو شد چشم
بصیرت وکشاده جمله دلها صید دیدم هر چند از مطلع تا مقطع در هر بیت ودر هر مصراع بسرعت تمام طرفه نسبتی
بهر حرفی فروشد چون سیاهی هیچ نقصان جز آنکه دفع عین الکمال او حسن کلام ولطف مقام پوشیده بود ندانم هیچ چیزی
ساخته این ناقص را لباس اوصاف کمال پوشانیده بنظر اندیشه در نیاید آری مشاطه چو چهره بتان آراید از نیل خطی نشد
پی دفع گزند از فحوای آن چنان مفهوم شد که خدمت ایشانرا ارادت باقبال بقابله مقصود واعراض از نمودهای
بی بود متاکد شده است الحمد لله علی آلائه اما اگر چنانچه متفرز از امور صوری وترک اشغال غیر ضروری چون ملائم
مزاج شریف عزیزان نیست مبالغه رود ودر نمیتماید هیچ جا نیست که مقصود ظاهر نیست وجمال ظهورش از جز کمال ظهور

هر مشکل باهتمام خاطر شریف شان سنجل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری صحیفه کرا ز فتح صاد صلوتا زا
گلهای فتح گشاده واز کسوه حاسدان را خارهای کشنده بعد از تمادی ایام انتظار و توالی آلام اضطرار از جانب جناب
امیر علی شیر عالی گهر لایزال فی رعیته مصالح الدارین کاسمه الشریف المفتوح العین که اسم شریفش بصورتی لطیف نگاشته
قلم تحریر و تقریر گشت سمت ورود یافت منتظران اویه اخلاص و امیدواران کاشانهٔ اختصاص را مروح روح و مفتح ابواب
فتوح آمد و مقابلهٔ آن تحیات حیات انجام و تسلیمات منتج تسلی تمام متحف و مهدی زبلغ و مسود میگردد و شرح تعطش
بر شیح زلال وصال حد زبان لال مقال و حال نیست لاجرم ازان تقاعد نموده بر دعای متضمن بر تمنای اختصار
میرود ز زتیغ فتح شاه صف شکن ۲ اقالیم جهان باد اسلم ۲ پی بر فتح عالم اسکونی بیسر باد همچون لفظ عالم ۲
همیشه در دل حساد ملکش ۲ چو نون و کاف سین سنانها باد مدغم ۲ دعای که بدایت آن مضمون مرجع الشوق والغرام و نهایت آن
ممدود الی یوم القیام ست والعین بنیا مفتوحه الی جانبه من الملک العلام بصورت نیاز نثار بساط خیرات و انبساط
میگردد و میل و شغف بنیل اشرف مامولات بیش ازانست که بصرف عشیات و غدوات در اعمال اوراق قلم و دوات
ادای شمه ازان توانگر و لاجرم عنان قصد و نیت از صواب آن امنیت معطوف داشته باین دو بیت مصروف
میگردد ز زیرک آنکس که در خانهٔ دهر ۲ در گنجینهٔ نازرند ۲ چاه کوتاه زیر پای نهد ۲ دست بر دولت دراز زند ۲
لایزال نهال ۲ وخنهٔ امید برومند باد و شاخ دوحهٔ سعادت جاوید آن هیوند والسلام والاکرام رقعهٔ اخری بعد از
عرض اخلاص بلسان محبت و اختصاص معروض آنکه قرب سلطان صاحب قدرت و مجال قبول سخن در آنحضرت نعمتی بزرگ
ست و شکر آن نعمت صرف اوقات و انفاس بمصالح مسلمان و دفع مفاسد ظالمان دعوا نان و آگر ناگاه
عیاذا بالله طبع لطیف را از همر آن شغل گرانی حاصل آید و خاطر شریف را پریشانی روی نماید تحمل
آن گرانی را در کفهٔ حسنات وزنی عظیم خواهد بود و مصابرت بر آن پریشانی و جمعیت اسباب معاودت و خلل تمام
ز راحت و رنج چون بود گندمان ۲ رنج کش بهر راحت دگران ۲ زانکه باشد بمزرع امید ۲ رنج تو تخم راحت
جاوید ۲ حق سبحانه و تعالی توفیق و دستگیری از پای افتادگان و پامردی عنان از دست دادگان
زیادت گرداناد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری سلامی که چون بلسان رمز از اصول و میانی آن نکته گویم
جز هوالای نمی و رسم نیست و چون بمشام فروق از وصول بمعانی آن تشنه بویم از همه بیم آبدر تسم ز بافاتحهٔ اخلاص مقترن بغایت تذلل

19

محمدت و دعا بشگفتا نید ۵ اگر لطف تو نگذرد بخارستان + نه خارستان شود نه بخارستانها + حکایت گله
و شکایت بنا بر آن واقع شد که ایشان از رقعه فقیر تصور کرده اند و در تحت تحریر آورده والا ۵ نباید از تو
چنان معامله که کسی را رسد در ان گله + نیست از تو بجز گله گله مند + زانکه لطف تو شد بیش بگله مند حق سبحانه و تعالی
همواره در نظر رافت خود شان دارد و بیافت نظر ۵ بخود شان نگذارد و السلام رقعه اخری بعد از رفع صحیفه اخلاص
بلسان افتقار و اختصاص مرفوع ۵ آنکه درین چند روز از نتایج فکر سحر انگیز غزلی جدید بمخلصان قدیم رسیده تا دانان
سخنور شیرین زبانان نظم گستر عقد جواهر منظوم آنرا گوشواره سمع قبول و تسلیم بلکه حمایل گردن خضوع و تعظیم ساخته
طریق تتبع ۵ آن برداشتند و معانی بدیع ۵ بر لوح بیان نگاشتند داعی نیز در فع گمان تکاسل و رفع تهمت
تساهل را با آنکه ۵ زپیران در قیاس خرده دانان + نباید صدمت طبع جوانان بگوهری چند از خوشی خجالت گزاده و معترف
صدق ارادت پرورده و برشته وثیق محبت فراهم آورده و تحفه سلک صحبت و هدیه نظم جمعیت ۵ بگرداند ۵ رشته
این نظم اگر گوهر نماست + نیست گهر بلکه صدف پار هاست + زیور افسر نسزد شاه را + با کمر بنده درگاه را + همیشه
ریاض سخن از نشحات طبع گوهر ریزشان تازه باد و فضای جهان از نفحات نظم دلاویزشان پر آوازه والسلام والاکرام
رقعه اخری الاف ۵ شوق تست در سر لیک رعم دراز + گرچه فرسایدزبان یک شمه نتوان گفت باز + بعد از تبلیغ
سلام بلسان تعمیه ۵ و ابهام معروض آنکه چون عنایت نامه شتمابهعا نامدار که نامزد این گمنام زاویه فقر و انکسار شده بود
رسید دیده را نوری و سینه را سروری بخشید الحق هر یکی در بهاء ۵ و رونق غنچه یافت که از شگفتن آن باغ طبع خندان شود و نافه دانست
که از شگافتن آن و ماغ خرد عطر افشان گردد فی ۵ درجی دیدم لطیف و سوزون + از درج گهر بقیمت افزون
مکنون دری نورسی نسفته + در بسته کلید آن نبفته + دلها شده خون ز فکر پیوست + نایافته بر کشاد نشست + و هست
باز ۵ ای آن جواهر خرقی اما شامل گوهر آبدار و در مقابل آن لآلی صدفی لیک حامل لولوی شاهوار و در سلک نیاز و شکستگی
در رشته تعلق و دلبستگی منظام داده بموقف حضور فرستاده و آن اینست ۵ که دیده رقت ۵ بر کشی + از روی خواب عشوه گر
آفتابی جلوه ده هر سو بقانون دگر + ای زیر سر زلف ۵ کجت ماه تمام + قوس قزحت براوج خور کرده مقام + دل در خم
گیسوی تو سرگشته مقیم + گل پیش رویت آشفته مدام + امیدوار چنانست که اگر زیور حسن و جمال را نشاید غوره عین الکمال
را در خور بود ۵ هر چند صدف شکسته و خوار بود + این بس مقرر و شهوار بود و مشکل هر دو ما بالتفات طبع لطیف شان حل یابد و مهمای

در بجواهم غدر آن در د سر دیگر بود + مرادات دنیوی و سعادت اخروی محصل باد والسلام رقعهٔ اخری
س تحیاتی که از دل چون برآید + همه روحانیان از جان فزاید + شمیم آن درین فیروزه منظر + دماغ قدسیان دارد معطر + هر صباح و مسا با صحائف دعا و ثنا مبعث از کمال محبت و وداد مصحوب شمال و صبا مرفوع میگردد
چون تکلف در شرح شوق از توهم سمعه و ریا عاری نیست و مبالغه در اظهار نیازمندی و اختصاص نزد قاعدهٔ
ظاهر بینان خودنمای جاری فی الاجرم از سمت آن برگشته و بساط آن نوشته میگوید س جز این کارت مباد
گاه بیگاه + که در ظل ظلیل دولت شاه + خط خط دل از خود برتراشی + برای حق پناه خلق باشی + والسلام والاکرام
رقعهٔ اخری س شدنی خامهٔ دلم را ترجمان + بشنوانی چون حکایت میکند + باز بان تیز چشم اشکبار +
از جدائیها شکایت میکند + حکایت تمادی ایام فراق و شکایت توالی آلام اشتیاق بیش آنست که بزبان قلم
دوات دهان بسته و دستیاری خامه زبان شکسته در طول این نامه عرض آن مقدور باشد و در طی این صحیفه نشور آن
میسور لاجرم سد آن باب کرده التماس میرود س دران ساعت که بی تشویش اغیار + دران فرخنده مجلس
باشد دست یار + زمین بوسی تعظیمی کنی دانی + زمین بوسی و عاگویان رسانی + دولتی از انتهای مصون و سعادتی
از انقطاع ماصون میسر باد بالنبی و آله الامجاد رقعهٔ اخری س سلامی کرده از سین تیز دندان + کشاد عقده با
از رشتهٔ جان + سلامی از کمندی طرهٔ لام + دلی صاحبدلان آورد در دام + سلامی خوشتر از فردوس اعلی +
الف در وی کشیده قد چو طوبی + بزیر آن الف از چشمه سیم + عیان دریای طبعی عین تسنیم + تحفه مصحف بلیغ
و هدیه مجلس منیف گردانیده معروض آنکه چون خدمت مولوی را شوق مکاتبه بوسه عنان گیر شده بود خود را
بر فتراک او بستن و لعب نمود لاجرم این رقعه مصحوب رساله که بتجریده بتحریر پیوست بحضور فرستاده شد
اگر مصلحت دانند بعرض همایون رسانند والا س هر چه نامقبول دل پاک تست + باش اما صفحهٔ ادراک تست
دولت عاجل منفعی بسعادت آجل بروجه اکمل میسر باد رقعهٔ اخری س نی کلک تو طفل معنی را + به نباتات
حسن پرورده + غره صبح را ز طرهٔ شام + بر شک رخساره نو خطان کرده + قصه کوته شب دراز مرا + پاره پاره ببروز
آورده + صحیفهٔ شریفهٔ مشحون ببعانی و عبارات لطیفه نزدیکان دور و دوران نزدیک بحضور موفور السرور مشرف ساخت
در صورت هر خطی خطی روی نمود و از عکس هر حرفی تصویر تمثال دوست شکوه غنچهای شکر و شناد مانید و از خار گله گلهای

ورود ۱۲ — سلام ۱۲ — تحیات ۱۲ — فیروزه منظر ۱۲ — مبعث ۱۲ — مصحوب ۱۲ — شمال ۱۲ — مرفوع ۱۲ — سمعه ۱۲ — ریا ۱۲ — خلق ۱۲ — گاه بیگاه ۱۲ — تمادی ۱۲ — تشویش اغیار ۱۲ — کارتا ۱۲ — بیسور ۱۲ — رقعه ۱۲ — سلامی ۱۲ — کشاد ۱۲ — عقده ۱۲ — طرهٔ لام ۱۲ — دلی ۱۲ — صاحبدلان ۱۲ — سلامی ۱۲ — فردوس اعلی ۱۲ — الف ۱۲ — کشیده ۱۲ — قد ۱۲ — چو طوبی ۱۲ — بزیر ۱۲ — آن الف ۱۲ — از چشمه سیم ۱۲ — عیان ۱۲ — دریای طبعی ۱۲ — عین تسنیم ۱۲ — تحفه ۱۲ — مصحف بلیغ ۱۲ — هدیه ۱۲ — مجلس منیف ۱۲ — گردانیده ۱۲ — معروض ۱۲ — مولوی ۱۲ — شوق ۱۲ — مکاتبه ۱۲ — بوسه ۱۲ — عنان گیر ۱۲ — بود ۱۲ — خود را ۱۲ — فتراک ۱۲ — لعب ۱۲ — نمود ۱۲ — لاجرم ۱۲ — رساله ۱۲ — بتحریر ۱۲ — پیوست ۱۲ — بحضور ۱۲ — فرستاده ۱۲ — شد ۱۲ — مصلحت ۱۲ — دانند ۱۲ — بعرض ۱۲ — همایون ۱۲ — رسانند ۱۲ — والا ۱۲ — هر چه ۱۲ — نامقبول ۱۲ — دل ۱۲ — پاک ۱۲ — تست ۱۲ — باش ۱۲ — ادراک ۱۲ — دولت ۱۲ — عاجل ۱۲ — منفعی ۱۲ — بسعادت ۱۲ — آجل ۱۲ — بروجه ۱۲ — اکمل ۱۲ — میسر باد ۱۲ — رقعهٔ اخری ۱۲ — نی کلک ۱۲ — تو طفل معنی را ۱۲ — به نباتات ۱۲ — حسن پرورده ۱۲ — غره صبح را ۱۲ — طرهٔ شام ۱۲ — بر شک ۱۲ — رخساره ۱۲ — نوخطان ۱۲ — کرده ۱۲ — قصه کوته ۱۲ — شب دراز مرا ۱۲ — پاره پاره ۱۲ — ببروز ۱۲ — آورده ۱۲ — صحیفهٔ شریفهٔ ۱۲ — مشحون ۱۲ — ببعانی ۱۲ — عبارات ۱۲ — لطیفه ۱۲ — نزدیکان ۱۲ — دور و دوران ۱۲ — نزدیک ۱۲ — بحضور ۱۲ — موفور السرور ۱۲ — مشرف ساخت ۱۲ — در صورت ۱۲ — هر خطی ۱۲ — خطی روی نمود ۱۲ — از عکس ۱۲ — هر حرفی ۱۲ — تصویر ۱۲ — تمثال دوست ۱۲ — شکوه غنچهای ۱۲ — شکر و شناد مانید ۱۲ — از خار گله گلهای ۱۲

رقعهٔ اخری خردمند اگر جان زندان کند ۔ ز طبع خوش آنرا گلستان کند ۔ چو در فرصت بسط[۱۰] رو یافت دل ۔ چه غم دارد از قبض[۱۱] این هشت گل ۔ برای جهان آرای ضمیر منیر کشای پوشیده نخواهد بود که چون نعمت عالم متبدل[۱۲] حرفی نقمت[۱۳] میشود و محبت آن بتغییر لفظ محنت میگردد آزاده و هوشمندی را با اقبال آن دل خوش نمیشاید کرد و به ادبار آن خاطر مشوش نباید داشت ۔ باقبال چه غم ازان کار نیست ۔ که اقبال او غیر ادبار نیست ۔ چو اقبال او رنگ ادبار یافت ۔ خوش آنکس که از اقبال او روی تافت[۱۴] درویشان و الرّیش و دولتخواهان نیک اندیش همواره دست نیاز بدعا برداشته اند و تمامی همت و نهمت[۱۵] بران گماشته که عنقریب بعموم عنایت بی علت مقلب[۱۶] القلوب همه کدورتها منقضی بصدق و صفا شود و بکثرت[۱۷] مسرت بری از قلب بفرح الاکروب[۱۸] همه خصومتها منقضی بمحبت و ولا گردد ۔ خوش آنم که این جنگ و این داوری ۔ شود سر بسر بردباری و یاوری ۔ کهن دوستانرا باقبال و کام ۔ شود تازه عهد وفا والسّلام ۔ رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز[۱۹] معروض آنکه این فقیر میخواهد که خود را پیوسته بنوشته بر خاطر خطیر[۲۰] گذراند و همواره در کاغذپاره جواهر اخلاص را بنظر کیمیا اثر برساند اما چون هر قاصدے راه بدین مقصود نمی تواند برد و هر طالبی طریق این مطلوب نمی تواند سپرد این معنی خبرگاه گاه صورت نمی بندد و از ستر غیب دیر دیر بظهور می پیوندد ۔ ترک ارسال قاصد و نامه ۔ شیوهٔ هوشمند آگه نیست ۔ لیک سوے حریم حرمت تو ۔ باد را جای مرغ راه نیست ۔ امیدواری چنانست که عنقریب قریب مجیب عرشانه لطیفه انگیزد که حجاب قاصد و نامه از میان برخیزد و دولت ادراک ملاقات شریف و استماع مقالات لطیف علی سبیل[۲۱] التمین فال و احسن حال میگردد ۔ وقت آن آمد که ازین منزل[۲۲] حصار ۔ روی بنمائی عیان خورشیدوار ۔ دیدهٔ امید را روشن کنی ۔ تنگنائے عیش را گلشن کنی ۔ مخلصان و دوستان را شاد کام ۔ دست بوسندت بخدمت والسّلام ۔ رقعهٔ اخری ۔ زاندم که فتاد اتفاق سفرت ۔ تا[۲۳] بوگه گهی کنم بخاطر گذرت ۔ گر مرغ پرد بسوی تو یا باد وزد ۔ خواهم که دهم به نامه دردسرت[۲۴] ۔ چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم جز اعتذار رقعهای متتابع که درین چند روز واقعه شده معنی در دل نگشت و صورتی بخاطر نگذشت اگرچه این نیز خالی از دغدغهٔ تصدیع نیست و اوقات شریف را بی شائبهٔ تضییع[۲۵] نے ۔ گر بنالم پیش تو آن ناله درد سر بود ۔

---

۱ بمعنی نیز مستعمل است
۲ نعمت بفتح نون بمعنی قصد و هوس
۳ مقلب القلوب بفتح میم و فتح قاف و تشدید لام مکسور یعنی گرداننده دلها از خالی بکالی و من صفت حق تعالی باشد ۱۲
۴ کثرت بضم کاف و سکون ثا مثلثه بمعنی افزونی
۵ بسیار مرکب از بسی بمعنی بسیار و صوت بزبان پهلوی بمعنی آواز
۶ بری بمعنی بهره و نصیب
۷ مفرح الاکروب نزهت افزای اندوهگین
۸ بمعنی اختصار
۹ از صفات باریتعالی است
۱۰ بسط بمعنی گشادگی
۱۱ قبض بفتح قاف بمعنی بستگی
۱۲ دل گاه گاهی بگیرد و گاه گاهی بگشاید
۱۳ بستگی دل بقبض
۱۴ و مسرت ست ۱۲ ق
۱۵ نهمت بالکسر
۱۶ از صفات باریتعالی است
۱۷ از صفات باریتعالی است
۱۸ از صفات باریتعالی است
۱۹ بمعنی اختصار
۲۰ خطیر بزبان پهلوی بمعنی بزرگ
۲۱ علی سبیل التمین بمعنی علی سبیل التخمین
۲۲ منزل حصار
۲۳ تا بمعنی که
۲۴ دردسر کنایه از تعب و اضطراب
۲۵ تضییع بمعنی ضایع کردن

که جائی از دو توانم گفت + واوندکسان مژده آن جان جهان + شد چاره ور و آشکارا و نهان + جانها
نثار باید آن مژده دهان + هر جا که کشایند باین مژده دهان + لایزال خاطر دولتخواهان به منتهای
خیر مشحون باد و نیتهای ایشان با عملهای صالح مقرون و عملهای ایشان از محیطات سمعدر یامصون
و مامون رینوا صحیفه همایون رقوم فضل بر عنوان رموز لطف و مضمون بدعاگویان دولت روز افزون رسید
حسن ادب باد ار آن جز بادای وظیفه دعای رخصت ندارد لاجرم بدین چند کلمه اختصار افتاد والسلام والاکرام
رقعه اخری ✍ آمد از زره قاصدی با او نوازشنامه + سوی درویشان ز خسرو کام بخش و کامیاب +
چون رسد منشور عزت ز آسمان قدر و جاه + خاکیان را جز دعاگوئی چه یارای جواب + هر کجا آمد سیه باشد
علی رغم حسود + فتح و نصرت همعنان اقبال و دولت همرکاب + زبارگاه خلافت پناه شاه رسید + نوازشی
که شد م عاجز از ادای جواب + چه حد من که نگارم بلوح اندیشه + بجز وظیفه رفع دعا بجای جواب + لایزال
ذوالجلال والاافضال بهم خاطر اولیا آنحضرت را از نوازل دهر مصون و از زلات قهر مامون در مقر شوکت
و جاه مستقر دولت بتیقظ و انتباه بتقویت قواعد رعیت پروری و تمشیت معدلت گستری مصروف و مشغوف
دارد بالنبی و آله الامجاد والسلام رقعه اخری ✍ شرفنامه ز آفتاب بلند + سوی ذره بی سر و پا رسید +
ز تشریف آن مکرمت ذره را + سر فخر بر چرخ والا رسید + چون عنایت نامه سیمون مبنی از زر و داد و دولت
روز افزون خاک نشینان آستان عجز و نیاز را سر فراز گردانید و کلاه گوشه قدر و منزلت شان باوج
عزت و ذروه کرامت رسانید همگنان یکدل و یک زبان روی نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بوظائف
دعاگوئی و مراسم رضاجوئی قیام مینمودند و مینمایند حضرت مهیمن بمحض فضل و امتنان اولیا را آنحضرت را
حسب الامکان از مکاره مصون و از مکائد مامون در مقر دولت و مستقر جاه و حشمت بدار د بالنبی و آله الامجاد
والسلام والاکرام رقعه اخری ✍ چه نامه ست اینکه گوئی سیم او فاست + یقین کز خلقت او خط او
فاست + ز ناف نافه زاید و مشک باشد + که روزی چند با او مسک باشد + فللحمد والمنه ارا جیفی که با
هوای مخالفان موافق بود مرتفع شده اکاذیبی که بامراد موافقان مخالفت مینمود مندفع گشت
لایزال احوال ایشان از موجبات تفرقه مصون باد و اوقات باسباب جمعیت مقرون والسلام والاکرام

✍ ۱۲ نوازش ✍ ۱۲ نوازل ✍ ۱۲ نوازش ✍ ۱۲ نوازل ✍ ۱۲ مشغوف ✍ ۱۲ مکاره بالفتح ✍ ۱۲ اکاذیب بروزن ومعنی ارا جیف ۱۲

که سوء جبی راستی تحقیق کند میسر نشد حق سبحانه تعالی همگنان را شفقتی و مرحمتی بر مسلمانان روزی کناد والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری ✍ دعاهای که برلب نارسیده + نوید قبول استجابتها شنیده + تحیاتی که بآن همت روشن
خروج از عهدهٔ تحیات اباحسن + هر صباح و مساء همراه شمال و صبا بموقف عرض باریافتگان
مخیم جاه و جلال و سعادتمندان معسکر عز و اقبال رسانیده میشود و چون شرح آرزومندی و اخلاص از توهم
تکلف و ریا عاری نیست و اظهار افتقار و اختصاص جز بر قاعدهٔ ظاهر بینان خودنمائی جاری نی لاجرم سند
باب کرده شد ✍ بنزدیک سلیمان باشد از مور + حدیث شوق و اخلاص از ادب دور + به پیش خور که اصل رو شناسیست
هواداری زذره خودنمائی ست جزا نیمعنی ندارد راز گدائی + که گوید در دل شهباد عائی و السلام والاکرام رقعهٔ اخری
✍ آسیب صرصر اجل ناگهان رسید + برنا رسیده میوهٔ از شاخسار ملک + یارب مباد سایهٔ سر و جلال
وجاه + تا نفخ صور منقطع جو بهار ملک + اجر و مثوبت از باب مصیبت جز بقدر شدت و صعوبت نمیتواند بود و اشتد
مصائب و اصعب نوائب مفارقت اولاد ست که قرة العیون و ثمرة الفواد اند رجا بالشمول کرم الهی و عموم نعم
نامتناهی آنست که اجر و مثوبت آنحضرت را درین مصیبت امتداد دولت جهانی باشد و از زیاد سعادت جاودانی
والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ✍ آمد خبری که میرسد محمل دوست + بر سوختگان بسوخت گوئی دل دوست
هرگز نبود آرزوی خسته دلان + زان پیش که نزدیک شود منزل دوست + شوق و غرام مشتاقان مستهام
بخاک بوسی سدهٔ جاه و جلال و عتبهٔ عز و اقبال آنحضرت نه دران درجه است که بر شحهٔ خامه شرح آن
تواند داد یاد طی نامه نشان آن تواند کرد لاجرم سوء آن باب کرده بمراسم دولت خواهی و وظائف دعاگوئی
قیام می نماید که ✍ برتاجوران شاه جهان سر بادا + بر فرق زمانه سایه گستر بادا + آوازهٔ بندگی و شاهی
تا هست نابنده و شاه بنده پرور بادا + چون شاه تفقد بگدائی بکند + و زلطف نظر به بینوائی بکند +
از دست گدای بی نوا ناید هیچ + جز آنکه بصدق دل دعائی بکند + حق سبحانه و تعالی خاطر دولتخواهان
آنحضرت را بر عایت رعایا و شفقت بر عامهٔ برایا زیارت گردانا د و آنرا درین جهان سبب امتداد دولت
دوران جهان جهت از دیاد سعادت دارد والسلام والاکرام ✍ ولله مظله العالی ✍ ای سلم ترا سلمانی + کام
دل اسلامیان سلامت تست + سویت ارکان خمسهٔ اسلام + میفرستم بغیر کن نخست + کان نه باجانم آن جهان آسیخت

یسیر الطریق میسر باد و حال و مآل ارباب وفا و وفاق جلی حسن الوجوه مقدر و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری
بعد از تجدید[1] وظائف محمدت و تمهید قواعد معذرت خامهٔ عنبر افشان و بیان خطیم القدر کبیر الشان که انامل[2] شریفه
بتحریک آن ریخ فرموده اند و فراموشان زاویهٔ خمول را بر شحهٔ قلم یاد آورده[3] دعائی که بنود به داعی
مضاف + ز عجب[4] و ریا بل کز اخلاص صاف + چو فانی بود بندهٔ در دعا + نه اخلاص گنجد درونی ریا +
بود خواهشی از شوائب[5] سلیم + در و تافته از قدیر و علیم + نثار مخیم جاه جلال و معسکر عز و اقبال سیگردد و همواره
از حضرت واهب العطایا بحکم[6] اسرع الدعاء اجابة دعوت[7] غائب بغائب بادل حاضر سیل خاطر
ارکان دولت بر عایت رعایا و برائت[8] ساحت همت از ظلمت ظلم بر رعایا که سعادت دینی و دنیوی باکمال
آن منوط[9] است و جمعیت صوری و معنوی بعدم اخلال[10] بآن مشروط مسالت میرود بسمع اجابت مسموع باد و بغیر اجابت
مشفوع[11] و السلام و الاکرام رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز معروض آنکه چنان معلوم شد که رقعهٔ اول مولانا فقیه الدین
چنانچه بوده معلوم ایشان نشده عجب حالتی که نابکاری پریشان روزگاری نماز خفتن بشمشیری بر سینه و میان
جمع مسلمانان در آمد یکی را افرق بشگافد چنانچه بهلاک انجامد و یکی را اسر دست بیندازد و یکی را از پنجه معیوب سازد
و سنگ و چوبی که معاونان[12] وی زده اند حساب آنرا خدا تعالی میداند و باوجود آن چنین استماع افتاده که گناه
بجانب فقیران هند که ایشان نیز بجانب مخدوم زادهٔ عالمیان تیر انداخته اند خدا تعالی آگاه است که هر چند تفحص[13]
کرده شد هیچکس نه کمان داشته و نه تیر انداخته فعل شنیع از ایشان صادر شده است برای خود مفتری انداخته عجب
از ارباب فراست و کیاست است که امثال این کذب واضح[14] را گوش کنند و تفحص نمی نمایند و مستحق سیاست را
بسیاست نمیرسانند و اگر ایشان را چنان معلوم شد که گناه فقیران ست بهر سیاست که دیگر حکم رود استاده اند
دوران فلک نشده بسر است هنوز + باما و ربند شور غوغاست هنوز + بی جرم بریخت خون ما خسته دلان و این
طرفه که جرم از طرف ماست هنوز + چنان معلوم شد که از طرف امیر شاه حسین شکایت گونه نوشته اند
مردم شهر بسیاری بجانب این فقیر آمد و شد میکنند هرگز هیچکس از وی برین قاعده نقل نکرده
و هم درین کسی نگفت که هرگز از هیچ قاضی ندیده ام که معامله ها را بدین راستی برسد که امیر شاه حسین
میرسد غالبا گناه وی همین ست که در قضیهٔ ولد مولانا فقیه الدین میل مداهنه[15] نکرده و میخواست

---

[1] تجدید بالفتح جمع
[2] انامل بالضم جمع انمله
[3] یاد آوردن بمعنی تذکر دادن
[4] عجب بالضم خود بینی
[5] شوائب بالفتح جمع شائبه بمعنی آمیزش
[6] بحکم بالکسر از روی حکمت
[7] دعوت بالفتح مصدر است
[8] برائت بالفتح موجده و راء مهمله بمعنی خلاصی
[9] منوط بالفتح بمعنی آویخته شده
[10] اخلال بالکسر از باب افعال بمعنی نقصان کردن
[11] مشفوع بالفتح بمعنی قبول شده
[12] معاونان جمع معاون بالفتح بمعنی مددگار
[13] تفحص از باب تفعل بمعنی جستجو کردن
[14] واضح بالکسر از باب مفاعله بمعنی کشف کردن
[15] مداهنه بمعنی مجامله و مسامحه

که همچنان سه شنبه پارینه وخول درین شهر ودلایت بر ما زمان آنحضرت مبارک ومیمون آمد درین چهار شنبه
نیز مبارک وفرخنده ومیمون آید ☙ به بندگوش زیوانشان قدر ترا + فراغت ست ز حکمی که بر فضول کند +
باختیار هنجم چه حاجت ست آنجا + که آفتاب ببرج شرف نزول کند + حق سبحانه وتعالی دولتی ازحد ادراک
افزون وسعادتی از احاطهٔ انجم وافلاک بیرون کناد والسّلام والاکرام رقعهٔ آخرت ☙ آمد مرغی برگ
گلی در منقار + بروی خطی از سنبل تر کرده نگار + مضمون خطی آن که ای خزان دیدگیاه + خوش باش که از تو
یاد کرد ابر بهار + ورشحات اقلام دبیران عالی مقام سدهٔ سدهٔ آئین لازال ملتمّا بشفاة الملوک
والسّلاطین که سرچشمهٔ حیات لب تشنگان وادی حرمان وسرمایهٔ آبحیات سرگشتگان بوادی بعد
وهجر انست فی یوم سعد ساعات باین فقیر حقیر قلیل البضاعت رسید روضهٔ جانرا خضرتی تازه وصدیقهٔ بصارت را
نضرتی بی اندازه بخشید بر حصول این موهبت وصول این سعادت طوائف شکرگزاری ومراسم منت وسپاسداری
بجا آورده شد وتخفیفا للاطراد وتحاشیا عن اطالة الکلام بر دعا اختصار کرده آمد ☙ بر تاجوران
شاهجهان سر باد + بر فرق زمانه سایه گستر باد + آوازه بندگی وشاهی تا هست + مانده وشاه پرور باد +
رقعهٔ اخری باسم سبحانه ☙ بنامیزدی منشور شاهی + بیارایش دعاگویان مباهی + بنام بندهٔ دور قید
غم بند + خط آزادی آید از خداوند + عنایت نامهٔ میمون بانواع عنایات مشحون در اشرف ساعات و
اطیب اوقات خاکساران وادی وفاق وبادیه پیمایان بوادی اشتیاق را ☙ سر ذلت باوج عزت
افراشت + ودست مرحمت از خاک برداشت + باستی این حقیر فقیر نخود چون خامه قلم از سر ساخته جواب نامه بودی بلکه بخود قدم
از سر باز نشناخته طریق ملازمت پیمودی اما بواسطهٔ عجز وبی اختیاری وبی قدری وبی اعتباری خود را در معرض این
مقصد بلند ومطلب ارجمند نمیدارد والا غلبات شوق ونزاع وجذبات تعطش والتیاع بزمین بوسی قبهٔ سپهر
مرتبت نه بمرتبه ایست که بحروف مرکبه وعبارات مرتبه شرح توان داد رجا واثق ست که عنقریب قریب
مجیب عزوشانه لطیفه که متضمن این امنیت وبغضی بفراغت از هجوم شدائد احزان وهموم از مکمن بطون
بظهور آورده مشتاقان آرزومند را پیش ازین در مضیق دوری وتنگنای مهجوری نگذارد والله علی ما یشاء
قدیر سخن دراز کشید ونوبت باقامت دعا ونیاز انجامید قلع وقمع اصحاب شقاق وشقاوت علی

ملت میگذرانند رسید کلاه گوشهٔ قدر رو منزلت شان باوج عزت و دولت کراست رسانید همه یکدل و یکزبان
بوظائف شکرگزاری قیام نموده و قواعد بندگی و سپاسداری را کار فرموده میگویند وَهُوَ لِلْاِجَابَةِ قَدِیْرٌ
خسرو اقاعدهٔ عدل فزون کن کز حدل + عرصهٔ ملک تو هر روز فزون خواهد شد فتح و نصرت رخداخواه
که بی منت خلق + مدعی گو همه شیر ست زبون خواهد شد + لایزال دولت موافقان در معرض ازدیاد باد
و گردن مخالفان در ربقهٔ خضوع و انقیاد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری باسم سبحانه بر ملاطفه سبق
از انتظام امور ملک و ملت و التیام مصالح کارهای دین و دولت بدعاگویان مخلص و دولتخواهان مختص
رسیده زبان به ثنا و دست بدعا کشاده گوهر شکرگزاری سفتند و بلسان خیرخواهی گفتند شکر خدارا
که بون ازل + شد بصفا جنگ و خصومت بدل + بنی اقبال درین کهنه دیر + غلغله انداخت که الصلح خیر +
آنکه زدی دم ز شقاق و شقاق + می سپر راه وفا و وفاق + اینهمه خاصیت عدلست و داد + وین همه فرزند تو
از حدل و داد + معدلت شاه گر انیسان بود + فتح ممالک همه آسان بود + باد بقا شاه جهان را بکام +
تا بود امکان بقا والسلام رقعهٔ اخری عنایت نامه موجب سربلندی و مثمر سعادتمندی بنی از
توجه لوای نصرت شعار بجانب آن دیار بمخلصان و دعاگوی و دعاگویان یکدل و یک رو رسید خلوت سرای
دل از رفت و روب داده دیدهٔ امید بر شاهراه انتظار نهاده نغمهٔ غم خانهٔ فراق و ترانهٔ اشتیاق ایشان انیست
مبارک ساعتی کان مه بشهر ما کند منزل + زود صلش سرفراز و جان باقبالش نیازد دل + چه حاجت
اختیار ساعتی سعد از برای او + که ساعت را سعادت ها بود از تقدمش حاصل + در مطاوی عنایت نامه
استفسار از ان معنی که چهارشنبه آخر ماه صفر بان اشتهار یافته است رفته بود همان تواند بود که بعضی از
مفسران آیهٔ یَوْمَ النَّحْسِ مُسْتَمِرٍّ را که در کلام مجید واقع شده است بچهارشنبه آخر صفر فرود آورده اند چنانچه شنیده نماند
که نحوست آنروز نسبت باصحاب شقاق و شقاق است که کافران و بدکیشان اند زیرا که نکبت و نکال و وبال گشتن
و استیصال ایشان دران روز بوده است اما نسبت بارباب وفاق و وفاق که انبیا و ستابعان ایشانند
در غایت سبارکی و فرخندگی ست چه کمال قوت و غلبه نصرت ایشان دران روز شده است
ع بر دوست مبارک ست بر دشمن شوم + چهارشنبه صفر امسالین بما در سنه ۱۰۲۰ رجای واثق

۱۱ انشای جامی
۱۲ القیا دبه فون قاف
۱۳ دلخواهی بمعنی فرمانبردار
۱۴ بنی بفتح نون بمعنی
۱۵ بمعنی خبر دهنده
۱۶ الصلح خیر
۱۷ آشتی بهتر ست
۱۸ شقا بالفتح بمعنی بدبختی
۱۹ شقاق
۲۰ بکسر شین بمعنی دشمنی
۲۱ سعادی
۲۲ نحس دائمی ست
۲۳ نکبت بضم نون بمعنی خواری
۲۴ نکال بضم نون
۲۵ بمعنی عذاب و مثلاً
۲۶ استیصال از بن
۲۷ استقبال بمعنی پیش آمدن

آن شاه جان رساند دل ۱۱ امید خرمی پائدار و اه جهان را نوید بهبودی جاودان رساند عنایت های تازه و نوازشهای بی اندازه که از ملازمان حضرت خلافت پناهی که مظهر اوصاف الهی و مصدر الطاف نامتناهی اند نسبت باین دعاگو و دعاگویان یکدل و یکزبان بظهور می پیوندد و هر آئینه رابطه اعتماد و دولتخواهی از دیاد جاه و حشمت و جلال خواهد بود چو شاهان خاطر درویش جویند مزید قدر و جاه خویش جویند فروغ تاج شاه معدلت کیش بود از گوهر اخلاص درویش زر درویشان چو حرفی میگذارم به پنداری که قصد خویش دارم سن و لاف چنین بیهیات بیهیات قوی شرمنده ام زین نفی و اثبات بس است این جا هم از درگاه ایشان که باشم خاک پوی راه ایشان حق سبحانه و تعالی اولیای آنحضرت را روز بروز فتحها و نصرتهای گوناگون روزی کند که از ساعت بساعت بدولتهای و سعادتهای روز افزون برسانا و بمحمد و آله الکرام علیه و علیهم الصلوة و السلام رقعه اخری ۱۱ از نور ازل دولت منور باد اسرار ابد در و مصور باد ابدی آنکه عنان عزم تابی هر سوی ۱۱ ملک همه عالمت مسخر باد بر ضمیر منیر و دیعتخواهان آنحضرت که آئینه صواب نمای دینی و دنیوی و مرآت صورت کشای مقاصد صوری و معنوی ست روشن خواهد بود که چون حضرت ذو الجلال و الاکرام از آغاز با انجام همه مطلب ایشان را بی آنکه تهیه اسباب ظاهری و باطنی را در ان مدخلی تمام توجه باشد میسر ساخته است و بواسطه حسن نیت و صفای طویت که نسبت با عموم خلائق دارند بسی خلائق از اطراف و اکناف را مسخر گردانیده اند و آرایش چنانست که بمقتضا قضیه لقد احسن الله فیما مضی کذلک یحسن فیما بقی ۱۱ وقت لاحق در جریان امور بر نهج سابق باشد و زمان استقبال در تحول احوال با ماضی موافق صیرورت امور مطیه ظفر است و استعجال دران مظنه خطر حق سبحانه و تعالی عساکر منصور را باظفر همعنان دارد و از خطا و خطر در امان و السلام و الاکرام رقعه اخری ۱۱ چنین گویا مرا روی خوب و خوی نکوست عجب مدار که گردند دشمنان همه دوست از چشم و غمزه و ابرو چه جای تیر و پیکان چو کشور دل و اقلیم جان مسخر اوست نامه مخبر از مصالحی متضمن مصالح امام و صحیفه مشعر بموافقتی مرافق کافه خاص و عام از ساعت مخیم جاه و جلال و معسکر دولت عز و اقبال حضرت خلافت پناهی سلیمان و ستگاهی یا عزا الله تعالی انصارهم و تضاعف مُلکه و اقتداره به خاکنشینان آستان عز و نیاز انتظار که متی انا ء اللیل و اطراف النهار که بدعاگوی دوام دولت و خیرخواهی ارکان ملک و

خدمت زین به دعاگویان خدمتگار را + چون مراد نامه‌روان آمد و همواره باد + بر مراد او مدار این گنبد دوار را +

والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ای یاد داستان از ان دلستان بیار + جانفزا نوید دل خوشی جاودان بیار + چو اقامت آن شاه جان بمرو + مردی حدیث از لب آن شاه جان بیار + عنان شوق و آرزومندی بر کاب بوسی حضرت خداوندگار همواره فتح و فیروزی در رکاب جاه و جلال باد و عنان سعادت و بهروزی در کف دریانوال او نه چنان از دست رفته که ببازوی و طاقت و توانائی و نیرو بمصابره و تمکیبائی را التماس آن تواند کرد و لاجرم گستاخی نموده تسلی خاطر مشتاق و تسکین حرارت اشتیاق را حرفی چند مبنی از طرفی از ان و سطری چند مشعر بشطری از ان نگاشته خامه نیاز و اخلاص رقمزده قلم افتقار و اختصاص میگردد

چو لب بسته نیست همچون دوات + که چون خامه یابد گشایم زبان + کنم نامه را محرم راز خویش + نهم راز دل با وی اندر میان +

هر روز در و تیره دلریشان دلریش و همیشه اندیشه دولتخواهان نیکاندیش از درگاه واهب علی الاطلاق بمن تبدی بالنعم قبل استحقاقها آنست که لایزال در رویشان مخیم جاه و اقبال آنحضرت را از طوارق حدثان مصون و از بوارق بلوان مامون در سایهٔ رایت نصرت سرفراز دارد و آواز کوس ظفرآثار گوش جهان بر آواز نبه وجوده

والسلام والاکرام رقعهٔ اخری صبا از مردی آید فدایش باد جان من + که سیگوید حدیث مردی از جان جهان من +

زجانانامه بل کز نسیحا نسخه دارد + پی درد دل بیمار جان ناتوان من + نامه که از عنوان آن نفحات صبح سعادت فاتح صحیفه که از مضمون آن لمعات آفتاب عنایت لائح مبنی بر انتظام سلک جمعیت زمین بوسان حضرت مجلس همایون مشعر بازدیاد مواد حشمت باریافتگان بارگاه دولت روزافزون بود مشام امید محرومان کلبهٔ فراق را معطر ساخت و دیدهٔ انتظار محبوسان زادیهٔ اشتیاق را گرداند

منت ایزد را که از زنگ هستگه لطف و جمال + خاطر غمدیده را مرآت شادی رسید + از سر ایستان شاهی کشور جاه و جلال + تحفهٔ زندانیان منشور آزادی رسید + اضعاف مضاعفه ان بعاطفه و ملاطفه که از فحوای ان مطالعه افتاد عجز شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود و تخفیف تصدیع برین دو بیت اختصار کرده می آید

امید وار چنانم که فیض فضل ازل + همیشه کامده شاه کامران باشد + بقدر دولت او خلعتی بیاراید + که عطف دامن او ملک جاودان باشد

والسلام والاکرام رقعهٔ اخری همچو سبحان قاصد زهره قصه آن دلستان رساند + مردی حدیث از لب

نیاز بر زمین و دست دعا بر آسمان بوظائف دعاگوئی و مراسم رضاجوئی قیام نموده رجا بکرم الٰہی واثق ست
و امید بہ شر الف نا متناہی صادق کہ عنقریب فتحہای تازہ و نصرتہای بی اندازہ دست دادہ عنان عزیمت
بستقر دولت معطوف گردد ۵ امید وار چنانم کہ منعطف گردد + عنان عزم بزودی بمستقر جلال رسد
شکار کنان شاہ باز دولت شاہ + تذرو و نصرت و تیہو فتح در چنگال + والسلام والاکرام
رقعہ اخری باز صبح طرب از مطلع امید دمید + نفحات ظفر از گلشن اقبال وزید + نامہ بستہ سر آمد
زمراد دل من + حاصل نامہ مرادی کہ دلم میطلبید + فتح ناکردہ چو نافہ سر آن نامہ ہنوز بمشام دل و جان ما نرسیدہ
فتح رسید + ہر کہ را بود پرا ز گوہر اخلاص درون + چون صدف شد ہمہ تن گوش چو آن مژدہ شنید + چون
ملطفہ شریفہ مبنی از فتح و نصرت جدید بخاک نشینان شاہراہ انتظار رسید مژدہ آن فتح را سرمایہ ہر فتوح
ساختہ و مرہم خاطر مجروح شناختہ زبان حال و لسان مقال بشکر گزاری مہیمن متعال کشادند ۵ الحمد
ہر آن نقش کہ خاطر میخواست + آمد آخر پس پردہ تقدیر پدید + خار ہر کہ کہ بد خواہ براہ تو نہاد + خنجر خونخوار گشت
کہ جز در جگر او نخلید + حاصل دعا و مخلصان و ملتجاہ و خلاصہ مدعای داعیان بی اشتباہ آنست کہ ہر روز فتحی نو
بکسر مخالفان ضم روی نماید و نصرتی تازہ بافتر معاندان منضم چہرہ کشاید ۵ دمبدم جامی از اخلاص
کند ہمرہ باد + سوی تو فاتحہ فاتح ابواب مزید + ظل رافت و سایہ عاطفت ابد آلاباد باد رقعہ اخری چند بوسم
دست و پا پیک دیار یار را + فرخ آن ساعت کہ یابم دولت دیدار را + یار گر طعن فراموش کا یکدم زدود نیست +
زانکہ با یادش فراموش کردہ ام اغیار را + خواندم طومار غم بی او وفی چون شد مرا + نامہ اش تعویذ جان
طی کردم آن طومار را + اضعاف مضاعفہ آن ملاطفہ و معاطفہ کہ از فحوای نامہ عنایت آمیز و مضمون
صحیفہ محبت انگیز بجاذبہ شوق و ذائقہ ذوق کشیدہ و چشیدہ نیاز و افتقار و عجز و انکسار بموقف عرض رسانیدہ
میشود و شوق آرزومندی بدولت دست بوس خداوندی زیادہ از انست کہ بتقریر زبان و تحریر بیان توانگرد
۵ دیدہ ام آزار زان رخ دور میخواہم دلم + یاد ہم بیرون بشرح دوری آن یار را + لیک نازک باشد آنخاطر
ندانم چون کنم + درج در گفتار کم در دل بسیار را + ایزد تعالی بمحض فضل و امتنان آنحضرت را حسب الامکان
از مکارہ مصئون و از مکائد مامون در مقر دولت و مستقر جاہ و حشمت بدارد ۵ بندہ جاوی دعا او کہ بر باید زد ست

ظل رافت وسایهٔ عاطفت حضرت سلطنت شعاری خلافت پناهی را بر مفارق عالمیان ممدود دارد و
ارکان دولت را در مستقر عزت توفیق رعیت پروری و مرحمت گستری رفیق گرداناد بعده چون
ملاحظهٔ شریف مشتمل بر نوازش رعایا و استمالت عموم برایا و منطوی بر تزلزل ارکان و تلافی ناپاکان و قلع بی باکان
بسمع جمع فقیران و شکستگان رسیده همه یکدل و یک زبان دست تضرع و ابتهال برداشته بدعای دوام دولت
اشتغال نموده و مینمایند رجا واثق است و امید صادق که بیمن این نیت و برکت این غرضیت روز بروز
فتحهای تازه و نصرت های بی اندازه میسر گردد و مرادات دینی و حاجات اخروی بحصول انجامد حق
زشاهان بغیر عدل نخواست ۔ آسمان و زمین بعدل آراست ۔ سلطنت خیمه ایست بس عرزون کش بود
راستی در عدل ستون ۔ کی بنا شد ستون خیمه بجای ۔ چون بود خیمه بی ستون برپای ۔ یارب این خیمهٔ سعادتمند
زین ستون تا بحشر باد بلند ۔ زیاده ابرام شرط ادب نیست ۔ توفیق رفیق و سعادت زیادت باد والسلام
والاکرام رقعهٔ اخری ثنای شاه جهان ذکر شب نشینان باد ۔ دعای دولت او ورد صبح خیزان باد
بهر طرف که کشد تیغ یک سوار چو مهر ۔ سپاه خصم چو انجم شود گریزان باد ۔ چون نوازش نامه که از فتح آن نسیم ظفر
می وزید و از نشر آن شمیم نصرت می دمید افتادگان کوی نیاز را از خاک مذلت برداشته و گلاه گوشهٔ قدر و منزلت
شان باوج عزت و فروه کرامت برافراخت روی تضرع و ابتهال بسجدات شکرگزاری بجا آورد و دندوزبان حال
و لسان مقال بوظائف منت و سپاس داری گشادند شکر خدا که شام امید زمانه را صبح طرب زمطلع
عز و شرف دمید ۔ هر ناوک دعا که گشادند اهل راز ۔ از بازوی نیاز همه بر هدف رسید ۔ رجا نفحات لطف الهی و
رشحات فضل نامتناهی آنست که دولتخواهان آنحضرت هر روز شاخسار فتح غنچه مراد دیگر چهره کشاید و از جویبار ظفر
نهال مقصودی دیگر سرسبزی نماید هر طرف همت ادای سفر خواهد کرد ۔ نصرت و تایید رفیق سفرش خواهد بود
هر کجا صولت او کوس و غا خواهد کوفت ۔ فتح بر فتح ظفر بر ظفر نیز خواهد بود ظل رافت سایهٔ عاطفت بدالآباد ممدود باد
رقعهٔ اخری نامه که زجان رسد منشور اقبال منست ۔ مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست ۔ ذره سان جانم همه او دارایست
آن خورشید را ۔ یک بیک ذرات عالم شاه جمال منست ۔ چون عنایت نامه همایون مبنی از زیاده دولت و وزافزون بود خاک نشینان
آستان عجز و نیاز را سرفراز گردانیده و کلاه گوشهٔ قدر و منزلت شان باوج عزت و فروه کرامت رسانیده همه یکدل و یکزبان روی

شعاری یکی شعین همه
بمعنی ایضا معنای مروف
بمعنی حین ۱۲
مستقر نقاف اسم مفعول
از باب استفعال
حاجی قرار ۱۲
منطوی اسم مفعول از باب
انفعال بمعنی مشتمل شده
قلع نقاف
وا آخر عین حذف کردن و خواندن
بهمود و قهر کردن و خواندن
گردانیدن ۱۲ ل
قلع نقاف و عین مهمله
بمعنی برکندن ۱۲ م
نقض بضاد معجمه و را
و عین مهملتین انباب
نفعل بمعنی گریستن ۱۲
ابتهال بجای
موحده از باب افتعال
بمعنی زاری کردن

مولوی کرم نموده بودند و تشریف قدوم شریف ارزانی فرموده باخر چنان معلوم شد که سفر الشان
باجازت نبود و ازان حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان پراگنده اند حالا عزم مراجعت جزم کرده
و روی توجه بدانجهت آورده ازین مهجور مستهام بمبالغه تمام توقع اعتذاری و تمنای استغفاری میدارند
کرده درگذرند بصد خجالت روی عذر نیست آنچه رجم اولی پیش فضل عام آن شاه کرام عذر من
باشد فضولی والسلام رقعه اخری هر چند دلم طناب تدبیر بریدند برخاک درت خیمه امید زدند
بازی بجهد طناب تدبیر مرا از هم بدر و خیمه بهم در شکنند نزدیک نمود و دور نمی نمود که دورانه دولت
پابوس نزدیکان دست دهد اما چه توان کرد فرشته است بربن بام لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان
کشد دیوار رجا بکرم الهی و فضل نامتناهی مرتجی است که وصال بهجه الامنیه قبل حلول المنیه میسر گردد
میرود بنده درمانده ولی تا بزید نیت آنکه درین راه بجائی برسد حق سبحانه و تعالی نزدیکان را از محنت مفارقت
دوران مرد ارادو دوران را از دولت مواصلت نزدیکان مسرور والسلام رقعه اخری ای بی سبب
عهد وفا کرده دگر پیش تو وفا بعهد عیب ست مگر گریان رفقای تو دو صد خسته جگر از بهر رضا تند مرو باز نگر
واعتقاد این ضعیف بلطافت مزاج شریف آنست که هر جا باشند از تفرقه عزیزانی که محروم و مهجور مانده اند
متاثر خواهند بود و هیچ جا جمعیتی چنانچه باید روی نخواهد نمود چنانچه بر غربتیان آنجا ترحم کرده اند
فقیران اینجای را نیز به تشریف قدوم سرفراز گردانند تا انچه مصلحت وقت باشد مقرر گردد از کارم
اخلاق ایشان بدیع نمی نماید مجاری احوال بروجهی که متضمن مصالح دینی و دنیوی باشد واقع باد والسلام والاکرام
رقعه اخری آورد صبا نامه مشکین رقمت مشک روضه جان تازه ز شیخ قلمت من مرده جواب
آن نیم لبیک مرا انداخت درین ورطه کمال کرمست بعد از عرض نیاز عرض داشت انکه داعی را داعیه آن بود که
عنقریب در سلک زمین بوسان آن آستان ولایت نشان انتظام یابد اما بواسطه بروز دت هوا و شدت سرما در توقف افتاد امیدواری بعنایت حضرت باری عز شانه آنست
که در اوائل بهار این سبزه امید دمیدن گیرد و این شگوفه مراد شگفتن پذیرد زیاده ابرام شرط ادب نیست مراد ات
دو جهانی حاصل و سعادت جاودانی متواصل باد والسلام والاکرام رقعه اخری حق سبحانه و تعالی

اعتذار بعین محله و زوال بجمعه
در آخر ای محله بمعنی عذر
خواستن ۱۲
روی بکسر رای دوال
مهملتین اماله رو باشد
چادر ۱۲ تذرو بفتح
فوقانی و فتح ذال مهمله و ضم
دال مهمله از تیهو ان بمعنی
دراز کردن ریسمان ۱۲
وصال بهجه ۱۲
انشای اخوی
قبل فرود آمدن بابین از زود
متاثر بسمع اصل
نزد بابفصل بمعنی قبول
سرشک ۱۲
بفتح رای مهمله و سکون
شین معجمه و فتح حای حطی
بمعنی چکیدگی ۱۲
مرده بفتح میم و سکون
لاانزالت قبلة التوجهات ارباب المطالب والعرفان انتظار
یابد بواسطه
نزد بابفعال بمعنی
مصمه و رای مهمله
طلب و تمنا نمودن حق

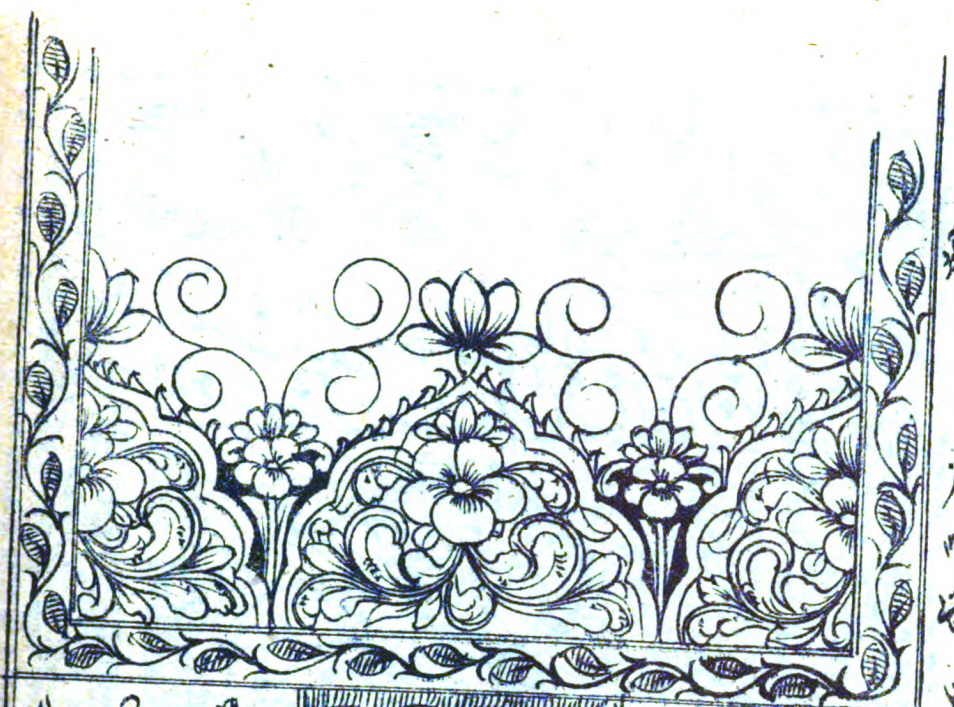
انیست عنقریب رود از قناعت غیرت و امتناع بکشاید و از روای تو غیب علی احسن الوجوه جمال نماید ۵
گر شاخ مهجوری بر آید چه عجب ۰ در محنت دوری بسر آید چه عجب ۰ چون دل که خلاصهٔ وجود آنجاست
تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب ۰ اخذتم فؤادی وهو بعضی فالذی یعنیکم لو کان عندکم الکل اطناب
از حد نیگذرد ظل عالی بر مفارق اوانی و اعالی ابدالآباد ممدود باد در قعهٔ اخری اظهار شوق و غرام
بتقبیل تراب اقدام خدام سدهٔ سنیه سدره مقام قدوهٔ انام ملجاء خواص و عوام ۰ ادام الله تعالی ظلال جلاله الی یوم القیام
بحاجتی فقیر مستهام است الاجرم طی آن مقال کرده روی بقبلهٔ تضرع و ابتهال آورده میگوید ۵ نازنینا قلم
دران حضرت بخوان نامهٔ مبر ۰ زانکه می ترسم برای سمع شریف آید گران ۰ چون شوی سیراب فوج موج آن
بحر حیات ۰ تشنگان تیه حرمان را بخاطر بگذران ۰ قعهٔ اخری بعد از عرض نیاز مندی و شکستگی و شرح تعلق
دلبستگی بزمین بوسی عتبهٔ مجلس شریف و موقف منیف خداوندان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه عرضداشت
انکه جناب مخدومی ترک مجاورت کعبهٔ جان و دل کرده بود در روی مسافرت در قبالهٔ آب و گل آورده چون قدر نعمت
قربا بعد از زوال دانسته اند و قیمت دولت صحبت را بعد از ارتحال شناخته مضمون این رباعی را که ۵
عمری بشکیب مستمدم خود را ۰ در شیوهٔ صبر میزدم خود را چون هجر آمد کدام صبر و شکیب ۰ المنة لله
که آزمودم خود را مورد زبان سلغته میل مراجعت نمودند و بصوت انجراط در سلک سایر عزیزان عزیمت معاودت
فرمودند شک نیست اگر دران تشویر ریا آستین گرم از چهرهٔ حال ایشان خواهند افشاند و رنگ این خجالت را بصیقل
عنایت از آئینهٔ ضمیر ایشان خواهند زدود و این گستاخی بنابر فرمودهٔ ایشان واقع شده والا ۵ چه یارا سهارا
گر خشنده به اسفارش بخورشید انور نویسد ۰ همین بفعت وقار او بسا خود را مورد انحضرت از ذره کمتر نویسد ۰ حق سبحانه
نزدیکان را از بی بهرگی دوران محفوظ دارد و دوران را از بهرهٔ مندی نزدیکان محظوظ الاسلام والاکرام قعهٔ اخری نیاز
دل خستگی و عجز و شکستگی بموقف عرض رسانیده میشود که شوق و غرام بسیار و محامد کرام زیاده از انست که بتقریر زبان
و تحریر بتبیان بیان توانگردد مجمل احوال اینجا آنکه کشتی در گرداب و اصحاب کشتی در غایت اضطراب ۵ گر شرط همت
خویش بلوند ۰ یکمن که بساحل رسد بجائی برسد ۰ ظل مکارم بر مفارق اکارم و اعالی ممدود باد در قعهٔ اخری
بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز معروض خداوندان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه انکه خدمت

انزباب تفعال بمعنی ایستادن ۱۲ ک ۵ ایستادگی ۱۲ ک ۵ استقامت ۱۲ ک ۵ مستقیم مفعول

المشتاقین چون قلم برداشتم واندیشه گماشتم که حرفی چند از مقوله مکاتباتی که یاران نویسند و دوستداران فرستند بنویسم حکایت خبر شکایت فراموشی خدمتش و زوال انگشت و قصه خبر غصبی التفاتی وی در خاطر نگذشت نه هرگز نامه فراموشان گمنام را نام می برند و نه بر شحه خامه خام ملعان سر انجام پیغام میفرستند نمیدانم که موجب چندین تجاهل از مقتضیات طریقه محبت و وداد است یا تحاشی از اضاعت وقت یا تغافل از اضاعت کاغذ و مداد ۵ گمان داشتم این گمان که شادم نکنی + کاری چو زمانه بر مرادم نکنی + بمضی ما مضی التماس آنکه برخلاف گذشته پیوسته بنوشته این کمینه را مشرف دارند و از احوال ملازمان عتبه علیه حضرت مخدومی ارشاد و آبادی ولایت انتسابی ملاذی دام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفارق المجبین و المریدین انچه در وقت گنجد اعلام فرمایند که خاطر شکسته را بآن تسلی حاصل آید ۵ نی دولت آنکه دیده رویش نگرد + نی قوت پاکره بسویش سپرد + ای کاش رساند سخنی قاصد از او + تا یکدم و نفس بگفت و گویش گذرد + والسلام رقعه اخری سلام الله و رحمته و برکاته علیکم تحیات مبارکات و دعوات طیبات بنسبت از کمال اخلاص و غایت اختصاص مطالعه نموده شوق و غرام تقبیل انامل شریفه کما اشرف مطالبست تصور فرموده نیازمندی این کمینه را بسایر عزیزان تخصیص فلان فلان برسانند و چون این فقیر از ان حقیر ترست که نامش در آنحضرت برده آید یا از سلک ملازمان شمرده شود ۵ نگویمت که سلامم بآنجناب برسان + نیاز ذره مسکین بآفتاب رسان + ولی درود و چشم رمد رسیده من + بخاک مقدم آن شاه کامیاب رسان + دولت دو جهانی و سعادت جاودانی محصل باد ۵ عجبست این همه اشتیاق و شوق و این همه فراق کیف اتفق + هر دیده که روزی بجمالت نگریست + چون از تو جدا ماند چرا خون نگریست + هر چند که بتو زیستم حیرانم + از آنکس که رخ تو دید و دو راز تو نزیست + ازان بازگرد این بهست و پارا دولت پابوس شریفه دست داده بعده بدست برد فراق از پای افتاد همگی همت متوجه آنست که بروجهی که توان ۵ مسیحا علی الوجه بل مشیا علی الراس + روی افتقار بخاک استان رساند و سر افتخار بر آسمان فرساید امانه آن کیمیائیست که در روی هر مسی که اندوده نشیند و نه توتیائی چشم هر خواب آلوده بیند ۵ آن خاک در که سرمه اهل بصیرت ست + خاشاک کحل دیده هر بی بصر شد و مع هذا رجا بالشمول کرم بی انتها علی الاطلاق من یمتد بالنعم استحقاقها آنست که شاید ا

وصحائف شوق و ادب بستگے بزمین بوسی خادمان آن درگاہ و ملازمان آن آستانہ کہ پناہ صادقان
و منزلگاہ راستان ہست بموقف عرض رسانیدہ میشود التماس التفات خاطر فیاض کہ واسطہ
دولت دینی و دنیوی و رابطہ سعادت صوری و معنوی ست میرود چہ ظاہر ست کہ نیازمند
مخلص را بجز ظل عاطفت کریمانہ سنگ فان آن آستان پناہی نیست و بجز سایہ مرحمت بار یافتگان
آن دولتخانہ آرامگاہی نی ؎ ای خاک درت کعبہ ارباب ارادت + گر روی بسوی تو نیارم
بکہ آرم + اطناب موجب سامت ست و ابرام مثمر غرامت سلام اللہ و تحیاتہ و رحمتہ و برکاتہ علیکم
اولاً و آخراً رقعہ اخری ؎ سقیاً لایام مضت مع جیرۃ + کانت لیالیہا بہم افراحا + آہا علی ذلک
الزمان و طیبہ + ایام کنت من اللعوب مراحا + یاد آنروزی کہ در میخانہ منزل داشتم + جام می بر دست
و جانان در مقابل داشتم + قصہ کوتہ کز شمول فیض پیر مے فروش + بود حاصل ہر تمنائے کہ
در دل داشتم + نیاز و افتقار عجز و انکسار بموقف عرض رسانیدہ میشود ملتمس آنکہ دعا ماندگان درماندہ
را بالکلیہ فراموش نگردانند و گاہ گاہی در اوقات حضور در مجلس شریف بگوشہ خاطر منیف
بگذرانند ؎ ای بزم وصل حاضر غائبان را دستگیر + زانکہ دست حاضران از غائبان کوتاہ نیست +
زیادہ ابرام شرط ادب نیست سلام اللہ و رحمتہ و برکاتہ علیکم اولاً و آخراً رقعہ اخری ؎
سلام علی عاکفی بمنزل + بہ حل بین فاق کل الانام + سلام علی طائفی کعبۃ + لطوافہا شم
جم الکرام + چون تکلف در ابلاغ سلام و تصلف در اظہار شوق و غرام شیوہ اہل ناموس
و شیمہ ارباب نام ست لاجرم خاطر فاتر در اقدام بر این مرام رخصت ندادہ مصرع دیوانہ
چہ داند روش عقل و سداد + توقع آنکہ گاہ گاہی از حین زمین بوسی عتبہ علی و طاہا تحفہ
السلام و التحیۃ حق نیازمندی گذارند و درماندگان درماندہ را از گوشہ خاطر فرو نگذارند
؎ ای مرغ شاخسار عنایت کہ در سبدم + از گلشن وفا رسدت نکہت وصال + خوش
می پری بلند فراموشیت مباد + از حال ما کہ بستہ پریم و شکستہ بال + طرفات حاصل و سعادات
متواصل باد والسلام و الاکرام رقعہ اخری ابقاکم اللہ تعالی الی یوم الدین و لا انساکم اخلاص المحبین

سلامت بسین معجمہ مضموم و سکون
لام و فتح میم مخفف الاخیر
فرقہ ای بعضی از نیرہ و ثلثین
عراست بفتحین بمعنی بستر
مدارس معلوم و بمیم مفتوح و آخر
فرقہ ای بعضی پیشوایان و زبان
سلام فرسا
درسلام آن درجہ شمار اصل
حیات آن بر شمار اصل
دعا ماندگان
بسیار ہمیشہ
چہرہ اب کردن ایام را
کنایہ از شستن
کہ بود شہای با پانہادن
یا بیکہ بودم من از زبان
راحت داده شده
سلام من برگذشتگان
مترلیکہ دران فرود آمد
کسیرا بلشتی بلا ارد بیکہ
خلق و سلیم من برزبارت
کنندگان کہ بکہ



بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از انشای صحائف ثنای و محمدت لله الذی انزل علی عبده الکتاب و پس از ادای وظائف
درود و تحیت علی افضل من اوتی الحکمة و فصل الخطاب نموده می آید که هر چند این کمینه بر اسرار صناعت
انشا اطلاع نیافته و بر اسلوب نشیان فضیلت استمرار بقدم اتباع نشتافته اما چون بضرورت حکم وقت
و اقتضای حال رقعه چند در مخاطبه ارباب جاه و جلال و مجاوبه اصحاب فضل و کمال اتفاق افتاده بود
بمعیار طبع سلیم و ذهن مستقیم بعضی از اجلهٔ مخادیم تمام عیار می نمود درین اوراق جمع کرده شد
و ترتیب داده آمد شاید که بدین وسیله بخاطر مقبلی عبور افتد خطور بر ضمیر صاحبدلی سرمایهٔ جمعیت و
حضور گردد و فقنا الله تعالی بصدق النیة فی جمیع الامور و هو سبحانه علیم بما فی الصدور رقعهای

که بدرویشان مخدومی ارشاد مآبی خواجه عبید الله مد الله سبحانه ظلال

ارشاده نوشته شد ✻ هر چند راه ذره بی روی راه نیست ✻ گو خویش را وجود نهد پیش آفتاب ✻
تا در هوای او نکند عرض حال خویش ✻ از فیض عام او نبرد روشنی و تاب ✻ وظائف نیاز و شکستگی

Cnthae Jami

بعون صنّاع مکین و مکان فضیل خلاق العین روز ما

انشای جامی

در مطبع نامی منشی نول کشور طبع مزین مطبوع جهان شد

Inshā-i-Jāmī.

49 D 140

[redacted]

Indian Institute, Oxford.

The Lucknow Sparks Library.
Presented
by
Munshi Newul Kishore.

